



سفرنامه کریستف کلمب

یادداشت‌های روزانه

ابر آسان نسخه اصلی ۱

ترجمه دکتر کامیاب خلیلی



سفرنامه کریستف کلمب

در نخستین سفر به قاره جدید

ترجمه: دکتر کامیاب خلیلی



قصیده سرا

خاطرات

۲



قصیده سرا

سفرنامه کریستف کلمب
یادداشت‌های روزانه
ترجمه دکتر کامیاب خلیلی
ویراستار: دکتر مهیار خلیلی
طرح جلد: حمیدرضا و صاف
حروفنگاری: زهرا محمدی
آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: مؤسسه قصیده سرا
چاپ اول: ۱۳۸۱
چاپ: سحاب
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.
۱۸۰۰ تومان

تلفن: ۸۷۲۲۵۳۶ - ۸۷۱۷۲۲۹
صندوق پستی ۶۳۵۴ - ۱۵۸۷۵
پست الکترونیک: ghasidehsara@hotmail.com

کلمب، کریستف، ۱۴۵۱-۱۵۰۶ م.

Columbus, Christopher

سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا / [کریستف کلمب]؛
ترجمه از کامیاب خلیلی. - تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۱.
۲۷۲ ص. - (قصیده سرا، خاطرات؛ ۲)

ISBN 964-7675-43-7: ریال ۱۸۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

La decouverte de
l'Amerique

۱. آمریکا — اکتشاف. ۲. کلمب، کریستف، ۱۴۵۱-۱۵۰۶،
Columbus, Christopher — سفرها. ۳. سفرنامه‌ها. ۴. کاشفان
جغرافیایی. الف. خلیلی، کامیاب، ۱۳۱۴، مترجم. ب. عنوان
۷۸/۱۱۸ E ۱۵/۰۹۷

۱۳۸۱

۸۱-۱۹۶۴۰ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۷	یادداشت ویراستار
۹	دبیاچه مترجم
۳۳	سفرنامه کریستف کلمب
۲۴۹	تعلیقات

یادداشت ویراستار

ویراستار این نبشته چنین آغاز سخن کند تا انجामी شایسته بر این نامه داشته باشد.

برادر دانشمند دکتر کامیاب خلیلی ده سال پیش این نوشته را از زبان فرانسوی به پارسی برگردانده و آن را به من بازگذارد تا کوشش کنم آن را به زیور چاپ آراسته گردانم. روزگاری نه به کام بود که سال‌ها بر آن رفت و در گوشه فراموشی جای گرفت. بارها به دیگر جای رفت و باز آمد، دیدگاه فراوان بر چهره خود گرفت. تا اینکه به دست پرتوان دوست ارجمند آقای ایجادى به زیور چاپ آراسته شد و قصیده سرا آن را در برابر خوانندگان گذارد.

آنچه بایست گفت این است که این نوشته تنها برگردان نیست بل پژوهشی است بسیار ژرف، که پوسته را شکافته و زیبایی و زشتی را پرداخته است. از نوشته‌های بسیار بهره فراوان گرفته و هر چه را شایسته بود بدان افزوده است، پرده از سیاهکاری‌ها برداشته و دروغ پردازان و ستمگران را رسوا ساخته و بنای ستم و دروغ را به روشنی نشان داده است. دانشمند ارجمند دکتر کامیاب خلیلی حدود ۵۰ سال از زندگی ۶۷ ساله خود را دور از میهن به سر برده، در آتش مهر ایران و ایران‌دوستی

سوخته و بازده آن نوشته‌هایی است که کمی از آن در برابر مردم ایران است و زیادی از آن در نزد این ویراستار. از آنچه نشر شده است در زیر نگاشته می‌شود:

۱- نمایشنامه ایرانیان، نگارش آشیل، از زبان یونانی ترجمه و به کوشش تلویزیون ملی ایران چاپ شد، سال ۱۳۵۵.

۲- فرهنگ مشتقات مصادر فارسی، ۱۲ جلد، نشر کارنگ سال ۱۳۷۷-۱۳۷۹.

۳- تاریخ کتزیاس، ترجمه از فرانسه با مقایسه با متن آلمانی و انگلیسی، نشر کارنگ، ۱۳۸۱.

۴- سفرنامه کریستف کلمب، ترجمه از فرانسه با مقایسه متن آلمانی، چاپ نشر قصیده‌سرا.

آنچه مانده است:

۱- دوست سال خطا، درباره اشتباهات مترجمین خطوط میخی، ۵ جلد.

۲- گاه‌نامه شمسی، ۱ جلد.

۳- گاه‌شمار ایران، ۱ جلد.

۴- زنان نامدار ایران، ۳ جلد. جلد اول توسط نشر قصیده‌سرا در حال چاپ است.

۵- گاه‌شمار قرن پنجم هجری ایران، ۱۰۰ ساله، ۳ جلد.

۶- ترجمه گاه‌شماری، از مجموعه چه میدانم، از فرانسه.

۷- سه نمایشنامه: نادر، رکن‌الدین خورشاه؛ رؤیای آقای ساده‌دل.

و بسیاری از کارهای دیگر که ذکر آن موجب تأثر و ملال خواهد شد.

بمنه و کرمه

ویراستار دکتر مهیار خلیلی

دباجه مترجم

سال ۱۹۹۲ مصادف با پانصدمین سالگرد کشف قارهٔ امریکا بود. از شگفتی‌های گذشتهٔ تاریخی آنکه همین سال نیز مصادف با پانصدمین سالگرد سقوط شهر غرناطه آخرین پایگاه مسلمانان در اندلس است. گرچه این دو واقعه تاریخی با یکدیگر ظاهراً بی‌ارتباطند ولی یکی سبب اقدام به دیگری گردیده است.

کریستف کلمب پانزده سال کوشید تا سلطانان پرتغال و ایالات اسپانیا با سفر دریایی او از طریق غرب به سوی هند موافقت نمایند و موفق نشد اما سقوط غرناطه^۱ مشکل‌گشای او شد:

دربار کاستیل و آراگون (در اسپانیا) پس از فراغت از جنگ داخلی و تصرف غرناطه و رهایی از هزینه‌های لشکرکشی و استقرار اتحاد سراسری اسپانیا، سیاست توسعه‌طلبی و استعماری و بهره‌برداری از

۱- Grenada. پس از چند سال محاصره و مقاومت مسلمانان در درون حصار سرانجام در دوم ژانویه ۱۴۹۲ م. پس از عقد قراردادی مبنی بر تسلیم حصار در برابر مهاجرت آزاد مسلمانان و یهودیان تحت حمایت ایشان که از آزار مسیحیان گریخته بودند، شهر تسلیم قوای مسیحیان شد.

کاروانی بزرگ از مهاجران به شمال آفریقا تشکیل شد اما در حین مهاجرت از یک کاروان یکصد و چهل هزار نفری به دستور بلیدا، راهب دومینکن، یکصد هزار نفر قتل‌عام گردیدند.

مستعمرات و سوداگری بین‌المللی پیش گرفتند. دیو بندی رها شد. چون عملیات کشتی‌های جنگی اسپانیا در آن هنگام به علت حضور ناوگان پر قدرت و توپدار پرتغال در سواحل غربی افریقا ناممکن بود و به علت قراردادهای موجود مابین پرتغال و اسپانیا سیر کشتی‌های بازرگانی و جنگی اسپانیایی بدون اجازه پرتغالی‌ها و شرایط خاص میسر نمی‌شد و هرگونه نزاع و جنگ با پرتغالی‌ها برای اسپانیایی‌ها فاجعه شکست در پی داشت، لهذا موافقت با پیشنهاد و طرح بلند پروازانه کریستف کلمب، مبنی بر اینکه چون زمین گرد است پس از سوی دریا‌های مغرب نیز می‌توان راه داد و ستد با هند را گشود، لااقل این مزیت را دربر داشت که اگر منافی احتمالی به دست می‌آمد پرتغالی‌ها نمی‌توانستند ادعای سهم داشته باشند. پس از موافقت دربار کاستیل با طرح کریستف کلمب، کشیشان دغل و مزور برای آنکه باج و خراج بیشتر از مردم نصیب اربابان دریاری خود کنند، محمل ایمانی آن سفر را نیز ساختند و این‌گونه به موعظه پرداختند: مگر نه آنکه مارکوپولو در سفرنامه خود از گنبد تمام طلای معبد سیپانکو (ژاپن) اطلاع داده بود پس طلای این گنبد را باید تصاحب کرد و هزینه لشکرکشی و تصرف مجدد بیت المقدس را گرد آورد.

بعدها ریاکاران داستان‌پرداز برای پر کردن گوش اطفال دبستانی از سعه صدر ایزابلا ملکه کاستیل نقل کرده‌اند: گویا ملکه کاستیل که شیفته کشف امریکا بود (!؟) صندوق جواهرات خویش را برای هزینه سفر در اختیار کریستف کلمب گذاشت. اما در واقع به دستور دربار خزانه‌دار سلطنتی، سانتاژل (Santagel) مأمور شد تا بخشی از هزینه سفر را تأمین کند؛ خزانه‌دارهای سلطنتی با دربار مقاطعه‌کاری داشتند و باج و خراج را از مردم می‌گرفتند و سهم دربار را می‌پرداختند. الباقی هزینه سفر را نیز مردم شهر پالوس (Palos) اسپانیا که از جور و بیداد حاکم جائر سر به شورش برداشته بودند پس از سرکوب به عنوان جریمه پرداخت کردند.

معجزه‌ای رخ داده بود. به ناگاه ستاره اقبال کریستف کلمب بلند شده بود. اکنون درهای بسته از دربار و بازار تا دیوان و کلیسا به روی او باز بود و هر که منافع سرشار خود را از آن سفر بر می‌شمارد. دربار اسپانیا سرزمین به سرزمین بر مستعمرات خود می‌افزود و سوداگران در تخیل کشتی کشتی برده پیاده می‌کردند و بار بار ادویه هندی می‌فروختند و کشیشان محض رضای خدا در خواب خوش کوه به کوه صلیب می‌کوفتند و بیت‌المقدس را بار دیگر به تصرف خویش در می‌آوردند:

شکست مسلمانان در اسپانیا، بار دیگر رؤیای دیرین، تصرف مجدد بیت‌المقدس را در اذهان رؤسای کلیسا زنده کرد و داستان ساختگی اتحاد مقدس و مثلث با سپاه «پترژان» و خاقان چین باز زیانزد مبلغان مسیحی شد (نقل از فرهنگ اونیورسال و کتاب چه میدانیم).

طرح عملیات نظامی را نیز برای عوام‌الناس چنین تفهیم می‌کردند: در نواحی شاخ افریقا و حبشه، کشیش مقدسی به نام «پترژان» با سپاه خود منتظر ایستاده است تا هنگام حمله صلیبیان از غرب به بیت‌المقدس، وی نیز با کمک خاقان چین از پشت به قوای مسلمانان ایلغار کند و نیروهای مسلمانان (در این زمان ترکان سلجوقی بودند) را در یک محاصره گزانبری درهم شکنند. کسی هم به همکاری و هم‌رزمی خاقان چین تردید نمی‌کرد؛ مگر نه آنکه مارکوپولو در سفرنامه خود خبر داده بود که خان بزرگ چین تمایلات مسیحی دارد!

این‌گونه تبلیغات برای کریستف کلمب کارساز بود زیرا سفر وی به هند نه تنها ارمغان طلای معبد معروف را در ره آورد داشت بلکه ملاقات وی با خاقان چین تحت عنوان سفیر ویژه دربار اسپانیا تمایلات خان چین را بیشتر می‌نمود. هرچه هنگام سفر کریستف کلمب نزدیکتر می‌شد حلقه محاصره گزانبری تنگ‌تر می‌گردید.

اما در محافل علمی و دانشگاهی کسی یاوه‌های کریستف کلمب را

باور نداشت. شاید تنها کسی که موفقیت سفر خود را مسلم می دانست خود کریستف کلمب بود. وی به نوعی رسالت برای خویش اعتقاد داشت از این رو هر عملی حتی تقلب را برای خود مجاز می دانست: او دانسته فاصله میان اروپا و آسیا را از سوی غرب بسیار کم برآورد می کرد و در واقع این فاصله قریب به پنج برابر رقم ارائه شده از جانب وی بود. محافل علمی طرح او را مردود می دانستند زیرا محاسبات نزدیک به واقعیت کلود پتولمه (C. Ptoleme) را از اندازه بزرگترین مدار کره زمین مدنظر داشتند.

در این زمان نیز شایعاتی رواج داشت که بنا بر آن در آن طرف کره زمین دریای سوزانی با جانوران عجیب الخلقه وجود دارد که گویا جهنم موعود است. اگرچه این شایعات در تدارک سفر وی دخالت نکرد ولی بعداً در حین سفر، هنگامی که مدت عزیمت به درازا کشید سبب شورش ملوانان کشتی شد.

با این حال، نخستین سفر کریستف کلمب در اقیانوس اطلس به سوی غرب در تاریخ سوم اوت (آگوست) ۱۴۹۲م. آغاز گردید.

کلمب به قصد گشودن راه هندوستان از غرب حرکت کرد و «دنیای جدید» را یافت. شگفت انگیز اینکه در هنگامی هم که دیده از جهان فرو بست، نمی دانست که کاشف قاره جدیدی^۱ در جهان است و حتی این افتخار را نیز نیافت تا نامش بر قاره ای که کشف کرده بود اطلاق گردد.^۲ سه سال پس از درگذشت کلمب، نام کوچک دریانوردی از اهالی فلورن (آمریگو وِسپوچی)^۳ بر قاره جدید گذاشته شد: امریکا!

۱- دنیای جدید: امریکای شمالی، جنوبی، مرکزی. سال کشف جزایر آنتیل ۱۴۹۲م. است.
 ۲- طول قاره ۱۸۰۰۰ کیلومتر است و از قطب شمال تا نزدیک قطب جنوب امتداد دارد و مساحت کل آن ۴۲ میلیون کیلومتر مربع است.

۳- Amerigo Vespucci (۱۴۵۴-۱۵۱۲م). دریانورد ایتالیایی، اهل فلورنس، چند سفر اکتشافی به امریکای شمالی کرده است. در سال ۱۵۰۷ یکی از مؤسسات نقشه کشی نام کوچک وی را بر روی قاره جدید گذاشت و این نام عمومیت یافت.

پس از کشف جزایر آنتیل^۱ و بازگشت پرهیاهوی کریستف کلمب به اسپانیا و اعلام گشودن راه هندوستان از طریق غرب، تصرف سرزمین‌های جدید و سیطره استعماری بر آنها جداً مورد توجه دربار اسپانیا قرار گرفت. اما پرتغالی‌ها به موجب قراردادی که مربوط به سواحل افریقا و جزایر اطراف می‌شد ادعای سهم نمودند به ویژه عبارات قرارداد به گونه‌ای تنظیم گردیده بود که مفهوم سرزمین‌های دیگر را نیز دربر داشت. چنان‌که حتی اگر چنین مفهومی از قرارداد مستفاد نمی‌شد به حکم آنکه حق با قوی است اسپانیا چاره‌ای جز تسلیم نداشت. از این رو، ایزابلا ملکه کاستیل^۲ (قشتاله در مرکز اسپانیا) و فردینالد^۳ پادشاه آراگون (ارغون در شمال شرقی اسپانیا) محرمانه رضایت خاطر پاپ آلکساندر ششم^۴ را

۱- مجمع الجزایر آنتیل در دیای آنتیل (اقیانوس اطلس) واقع است.

۲- Isabela (۱۵۰۴ تا ۱۴۵۱ م.) از سال ۱۴۷۴ م. تا هنگام مرگ (۱۵۰۴ م.) ملکه کاستیل بوده است. وصلت وی با فردیناند پادشاه آراگون سبب اتحاد اسپانیا شد. این ازدواج جنبه سیاسی داشت و گرنه ملکه کاستیل و پادشاه آراگون همیشه آزاد ماندند. این زن (ایزابلا) که ملقب به «کاتولیک» است کشیشان و راهبان تبهکار و جنایتکار را در دربار خویش گرد آورد.

۳- Ferdinand II پس از ازدواج سیاسی با ایزابلا مقلب به «کاتولیک» شد و از سال ۱۵۰۶ م. پادشاه کاستیل هم شد و پیش از آن پادشاه آراگون (ارغون) بود. در تاریخ از او با لقب اصلاح طلب یاد می‌کنند. به فلز طلا علاقه مفراطی داشت از این رو در دربارش به سوداگران اهمیت بیشتری می‌داد تا به کشیشان. اما سرانجام تحت نفوذ زنش (ایزابلا) و از ترس خشم کشیشان اجباراً از اصلاح طلبی چشم پوشید و از تاریخ ششم فوریه ۱۴۸۱ به دستور دربار او نخستین محکمه تفتیش عقاید و آرا در شهر سویل اجلاس یافت.

۴- پاپ آلکساندر ششم (۱۵۰۳ تا ۱۴۳۱ م.) محل تولدش ژاتیوا (اسپانیا) و نام اصلی او رودریگو بوژیا است. از سال ۱۴۹۲ م. تا ۱۵۰۳ م. پاپ بوده است. یکی دیگر از پاپ‌های فاسق و فاسد است. عمر خود را در مجالس انس گذرانده است. در وصف او گویند هر که هزینه مجالس انس را تأمین نمی‌نمود از دین اخراج می‌شد. از جمله زنان اشراف‌زاد و شاهزادگان معروف که با وی رابطه داشته‌اند زنی است به نام وانزا کاتانی (Cattanei) که شش فرزند نامشروع از وی داشت، از آن جمله دو پسرش سزار و لوکوس می‌باشند و دیگری زنی است به نام گیلا فارنس (Farnes) از اشراف‌زادگانی که رشته محبت گره می‌زده است.

جلب نمودند تا با صدور فرمانی کره زمین را تقسیم نماید. پاپ آلكساندر که چشمش خیره به تالو طلاهای اهدایی و قلبش در حراج زیبارویان دریاری و ایمانش نیز در گورستان قربانیان محاکم تفتیش عقاید و آرا و قتل عام دهشتناک مسلمانان مدفون بود با یک خط راست نقشه جهان را به دو قسمت کرد که از غرب جزایر قناری می‌گذشت. و فرمان صادر کرد تا به موجب حکم وی، هر یک از طرفین دعوا یعنی اسپانیا و پرتغال از آن پس می‌توانند با فراغ خاطر در منطقه خود به ترویج آیین مسیح بپردازند. گویی اختلاف اسپانیا و پرتغال فقط بر سر آن بود که کدام یک بیشتر به پیروان پاپ بیفزاید! با این حال چون خط کشی پاپ چندان دقیق نبود ژان دوم پادشاه پرتغال و پادشاه و ملکه اسپانیا پس از مذاکرات، در هفتم ژوئن سال ۱۴۹۴ قرارداد معروف به تردسیلاس (Tordesillas) را منعقد نمودند. همین قرارداد به پرتغالی‌ها اجازه داد تا بخشی از برزیل را تحت حاکمیت خویش آوردند.

وقتی پاپ حکم به ترویج آیین مسیح در قاره جدید داد و سلاطین سرزمین‌ها را میان خود تقسیم کردند، جنایت و غارت و تجاوز حکم

→ فرهنگ لاروس می‌نویسد: در زندگی خصوصی دو روه، نیرنگ‌باز و حامی خویشان و خاصان خود بود... عملاً بیشتر به یک سلطان دوران رنسانس شبیه بود تا یک پاپ...
 نگاه‌شناسی عمومی می‌نویسد: وی مقام پایی را با روابط جنسی رسوا و آشکار آمیزش داده بود سرشار از مناعت طبع! ذکاوت و آگاهی بود شش فرزند از دو رابطه خود با زنان داشت... عادت زشت بسیاری از مورخان غربی پنهان کردن اعمال زشت و جنایات گذشته است.

به قول گوستاو لویون: «جنایتکاران... صدها هزار انسان را در این زمان (زمان پاپ فوق) کشتند، زیباترین آثار هنری را، که هر یک شاهکار معماری جهان بود، ویران کردند (اشاره به قصرها و بناهای ساخته شده در دوران مسلمانان) ده‌ها هزار کتاب خطی، ادبی و علمی و مینیاتور و نقاشی را سوزاندند... آن وقت پایی فاسد را که در فکر تولید مثل بوده شبیه سلاطین دوران رنسانس می‌خوانند و از هوش و ذکاوت طبیعی وی تعریف می‌کنند...».

شرعی و رسمی یافت و دست تعدی به جان و مال و ناموس مردم بومی دراز شد و عوامل جنایتکار استعمار که شیوه‌های نوین قتل و جنایت و شکنجه را در جنگ‌های صلیبی و کشتار ده‌ها هزار مسلمان و مردم بی‌گناه در بیت‌المقدس و قربانگاه غرناطه آموخته بودند به چنان کشتار هولناکی دست زدند که از نظر تعداد قربانیان از دهشتناک‌ترین فجایع تاریخ جهان است.

به قول سراینده‌ای «رفتند تا بر سر هر کوه صلیبی چوبین گذارند، در دل هر دشت چلیپای دار کاشتند». میزان صحت مقوله مذکور را با آمار اندوهبار کشتار بسنجیم:

آمار کشتار و مرگ و میر: برآورد دقیق آمار جمعیت بومی (سرخپوستان) قاره آمریکا و جزایر نزدیک به دو علت کاری آسان نیست. اول آنکه آمارگیری جمعیت و نفوس معمول نبوده است. دوم آنکه عوامل استعمار برای استتار جنایات اسناد و مدارک مربوط به تعداد جمعیت اقوام را از بین می‌برده‌اند. اما آنچه همیشه مورد توجه پژوهشگران بوده است تخمین تعداد کل نفوس بومیان قاره آمریکا در هنگام کشف قاره یعنی در سال ۱۴۹۲ م. بوده است. زیرا مقایسه رقم فوق با ارقام تنزل جمعیت در سده بعد (قرن شانزدهم) تعداد تقریبی قربانیان را معلوم می‌نماید.

بدواً برای درک اهمیت موضوع، آمار قربانیان را از قول لاس کازاس بشنویم. وی می‌نویسد: «از سال ۱۴۹۲ م. (سال کشف قاره جدید) تا سال ۱۵۳۵ م. (سال ارائه آمار به وسیله لاس کازاس) یکصد میلیون نفر از بومیان قاره جدید (یعنی سرخپوستان) نابود گردیدند».

رقم فوق چنان تکان‌دهنده است که باورش مشکل می‌شود. آیا لاس کازاس که خود شاهد و ناظر کشتارها بوده است چنان از تعداد قتل‌ها متأثر بوده است که در ارائه رقم اغراق می‌کند. ولی لاس کازاس راهبی راستگو و واقع بین بوده است. از این رو تعداد ذکر شده نه قابل رد است و

نه قابل قبول. به ویژه آنکه وی می نویسد: «در جزایر آنتیل (کوبا، جامائیک، هائیتی، پورتوریکو) در سال ۱۴۹۲ (سال کشف این جزایر به وسیله کریستف کلمب) سه میلیون و چهارصد هزار سرخپوست وجود داشته است و در طی چهل و دو سال یعنی تا سال ۱۵۳۵ اسپانیایی ها همه آنها را به دیار نیستی فرستادند».

رقم نخست را فقط می توان تخمیناً مورد قبول قرارداد (شاید تعداد سرخپوستان این جزایر بیشتر از رقم فوق بوده و شاید کمتر)، اما خبر نابودی همه آنها تا سال ۱۵۳۵ بی تردید درست است.

روزن بلات (A. Rosenblat) محقق نمای ریاکار بنا به عللی معلوم، تعداد کل جمعیت سرخپوستان سراسر قاره جدید را در هنگام کشف (سال ۱۴۹۲) سیزده میلیون برآورد کرده است (سال ۱۹۵۴). به نظر ریوه (P. Rivet محقق امریکایی) این عدد در آن زمان بالغ بر هفتاد میلیون نفر بوده است.

پژوهشگران مکتب معروف به برکلی (W. Simpson, B. Borah, F. Cook) پس از پانزده سال تحقیق در سال ۱۹۷۰ این تعداد را یکصد میلیون نفر برآورد کرده اند. گرچه این عدد برابر با تعدادی است که لاس کازاس اعلام کرده بود ولی لاس کازاس تعداد کشتگان (مستقیم و غیرمستقیم) را یکصد میلیون اعلام می کرد.

در فرهنگ اوینورسال می نویسند: هرگز نخواهیم توانست تعداد کل جمعیت قاره جدید را در سالهای اواخر قرن پانزدهم دقیقاً برآورد نماییم. برآوردهای جدید (از سال ۱۹۵۰ به بعد) میان ۸ تا ۸۰ میلیون در نوسان است. اما در تحقیقات اخیر گرایش ها نسبت به ارقام بیش از ۵۰ میلیون بیشتر است (نقل به مفهوم).

اسلوب های علمی جدید، نقصان تمایلات نژادپرستانه، مقاومت محققان مستقل در برابر فشارهای پرهیاهوی محافل صهیونیست جهانی و

آژانس‌های پرقدرت یهود (زیرا این محافل و آژانس‌ها با تمام قوا می‌کوشند تا اصطلاح نسل‌کشی دربارهٔ سایر اقوام و گروه‌های قومی دیگر به کار برده نشود) ارقام جدیدی را آشکار می‌کنند که بیانگر عمق فاجعهٔ تاریخ است.

برای مثال، پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که در سال ۱۵۸۵ تعداد سرخپوستان در اسپانیای نو (Nouvelle Espagne) یک میلیون و نهصد هزار نفر بوده است. اما تحقیقات جدیدتر و به تأیید رسیده کوک و بُراه (Borah) این رقم را در سال ۱۵۱۸ (پیش از حاکمیت اسپانیایی‌ها بر این منطقه) به ۲۵ میلیون نفر برآورد می‌نماید، بدین ترتیب تنزل جمعیت در این منطقه یک به ده است.

در سال ۱۵۳۲ به تعداد باقیمانده سرخپوستان در مکزیک بالغ بر شانزده میلیون و هشتصد هزار نفر بوده است (پس از کشتارها و قتل‌عام‌های نخستین و مرگ و میرها). اما در ۱۵۸۵ از این تعداد فقط یک میلیون و نهصد هزار نفر باقیمانده‌اند (نتیجه بررسی هیئت علمی دانشگاه برکلی).

دو نفر از اعضای همین هیئت (کوک و بُراه) تذکر می‌دهند: «اولاً محاسبات دقیق نشان می‌دهد که این تعداد در سال ۱۵۱۸ بالغ بر ۲۵ میلیون نفر بوده‌اند. ثانیاً این رقم فقط مربوط به اقوام موته‌زومای از سرخپوستان مکزیک است...».

مورنر (Morner) پس از تحقیقات طولانی نتیجه‌گیری می‌نماید که تعداد نفوس سرخپوستان از سال ۱۵۱۸ تا به سال ۱۵۸۵ به یک دهم سقوط کرده است. به عبارت دقیق‌تر اگر عدد یکصد میلیون را مورد توجه قرار دهیم این تعداد در سال ۱۵۸۵ فقط ده میلیون بوده است.

باید دانست که رقم فوق مربوط است به سالهای ۱۵۱۸ به بعد یعنی پس از کشتارهای وحشیانهٔ نخستین. در سالهای ۱۵۱۸ به بعد موج

کشتارها فروکش کرده بود زیرا سرخپوستان به مثابه بردگان کم و بیش ارزش یافته بودند به علاوه اکثریت باقیمانده را زنان برده تشکیل می دادند که قهراً مورد تجاوز آقایان و آقا زادگان قرار می گرفتند و آمارگیران فوق نسل مخلوط یا دورگه را جزو جمعیت باقیمانده به شمار می آورند.

علل و چگونگی کشتارها و مرگ و میرها

در حین نخستین سفر اکتشافی کریستف کلمب و افراد همراه او (در سه کشتی) حادثه مهمی که منجر به برخورد میان افراد اعزامی و اهالی بومی گردد، رخ نداده است. برخوردهای موقتی و محدود هم، میان افراد اعزامی و اهالی محلی و بومی (جزایر آنتیل) دامنه گسترده نداشته است. به علاوه باید در نظر داشت سفر نخست سفری اکتشافی بوده است و افراد هیئت اعزامی هیچ گونه آمادگی قبلی برای استقرار سیادت استعماری نداشته اند. علت برخوردهای کوچک با افراد بومی غالباً صلح طلب و مطیع نیز، غالباً مقاومت افراد بومی در برابر زورگویی ملوانان طماع در اخاذی بوده است. سرخپوستان راضی بودند که مختصر تکه طلایی را که با خود حمل می کردند در برابر خرمهره ها و آینه های کوچک کریستف کلمب داد و ستد نمایند ولی به رایگان ندهند. گذشته از این، تجاوز ملوانان به زنان و پسران خشم سرخپوستان را برمی انگیزخت.

اما در سفر دوم کریستف کلمب به علت حادثه ای که رخ داده بود قتل عام آغاز شد. حادثه از این قرار بود که کشتی بزرگ کریستف کلمب که خود کاپیتان آن بود در اثر برخورد با صخره ساحل هاییتی غرق شد. ادمیرال (کریستف کلمب) اجباراً تعدادی از افراد و ملوانان را در هاییتی باقی گذارد و خود با کشتی دوم بازگشت. در فاصله زمانی میان سفر اول و سفر دوم میان افراد باقیمانده در هاییتی نزاع و جنگ درگرفت. معلوم نیست سرخپوستانی که در خدمت اسپانیایی ها بودند در این جدال

شرکت کرده باشند. شاید به علت تجاوزات و اجحافات افراد باقیمانده از نزاع و جنگ، سرخپوستان به قتل باقیمانده افراد دست یازیده باشند. به هر حال هنگام بازگشت کریستف کلمب به جزیره هاییتی قبیله‌ای که مسئول کمک به افراد باقیمانده بودند از ترس و شاید از ترس مؤاخذه به جنگل‌ها گریختند. پس از دستگیری آنها و پادشاه ایشان (کاسیک) و شکنجه ایشان برای اقرار سرخپوستان (شاید به علت عدم فهم زبان و ترجمه آن) نتوانستند ثابت کنند که مسئول قتل افراد نیستند. در نتیجه کریستف کلمب به عنوان نایب السلطنه و فرمان استقرار حاکمیت اسپانیا در سرزمین‌های کشف‌شده فرمان قتل همه افراد قبیله را صادر نمود. در میان قضات راهبانی بودند که پند حضرت مسیح را در عهد جدید فراموش کردند و به کتاب عهد قدیم رجوع کردند: در داوری راه اغراق پیش گرفتند و در قصاص سن بالسن طریق افراط و هیزم تر و خشک را با یکدگر سوختند تا عبرت دیگران گردد.

تسخیر و تصرف سرزمین‌های جدید همیشه با صلح و آرامش و اطاعت و تسلیم صورت نگرفته است. برخی از اقوام و قبایل و اهالی که رضایت به سیادت و حاکمیت متجاوزان نمی‌دادند در برابر ایشان دست به مقاومت می‌زدند ولی در برابر قوای برتر و مجهز به سلاح در حملات نخست شکست خورده و قتل عام می‌شدند. متجاوزان که از تاکتیک ایجاد رعب و وحشت در دل سرخپوستان به افراط استفاده می‌کردند تا سر تسلیم فرود آورند به علت عدم آشنایی سرخپوستان با چنین شیوه‌ای، نتیجه عکس می‌گرفتند. شجاع‌ترین سرخپوستان به ایستادگی می‌پرداختند و کشته می‌شدند ولی اکثر اهالی و خانوارها دهکده‌های خود را رها کرده، با زن و بچه و آذوقه به جنگل‌ها و کوه‌ها می‌گریختند. همین مسئله سبب خشم بیشتر متجاوزان می‌شد و پس از اسارت فراریان اقدام به شکنجه و آزار و اعدام آنها می‌نمودند. با این حال نمی‌توان گفت

که اسپانیولی‌ها به قتل عام سیستماتیک، دستوری و نظام‌یافته‌ای دست نمی‌زدند اما اعمال و کردار و رفتار آنها با سرخپوستان سبب مرگ و میر و نابودی جمعی شد.

در سال‌های نخست که هنوز سازمان استعماری و استعمار سازمان‌یافته استقرار نیافته بود و سیل ماجراجویان حرفه‌ای و سوداگران آرزومند و مروجان آیین مسیح و افراد حامی ایشان و لشکریان اعزامی روان بود شغلی مناسب حال سرخپوستان آزاد و اسیر ابداع شد: باربری از کشتی به مکان استقرار. اما این باربران (به قول لاس کازاس) از شدت خستگی و کار زیاد، به ویژه حمل بارهای سنگین در مسافت‌های دور و گرسنگی، گروه‌گروه تلف می‌شدند.

در اسپانیا، در حین جنگ داخلی با مسلمانان قانونی مقرر شد که به موجب آن هر شوالیه‌ای حاکم سرزمین و منطقه‌ای می‌شد که تسخیر می‌کرد اما موظف به پرداخت خراج معینی به دربار بود. پس از آنکه کریستف کلمب تحت فشار و زور و زندان، سرزمین‌های کشف‌شده را، طی سندی به شاه و ملکه اسپانیا اعطا کرد قانون مذکور با افزودن ماده‌ای بر آن، مبنی بر اینکه استفاده رایگان کاری از اهالی بومی به منزله بردگان مجاز است، در قاره جدید به مورد اجرا گذاشته شد. در سال ۱۵۲۳ به علت نقصان شدید جمعیت سرخپوستان، شورای اداری سرزمین هند (قاره آمریکا) سرخپوستان را انسان‌های آزاد قلمداد نمود ولی همین شورا در سال بعد (۱۵۲۴) بار دیگر برده‌داری سرخپوستان را تحت شرایط خاص مجاز شناخت. علت آن نیز معلوم بود. درآمد حاکمان تیولدار که یک پنجم از آن را می‌بایستی به دربار اسپانیا بپردازند به شدت کاهش یافته و قیمت بردگان صادراتی سیاه‌پوست به شدت بالا رفته بود.

حاکمان جائز و طماع سرزمین‌های جدید که از جانب دربار از میان شاهزادگان و اشراف‌زادگان و درباریان انتخاب شده و با فرمان صادره از

دربار به مناطق تحت قیمومیت خود اعزام می‌گردیدند به منظور حداکثر استفاده از نیروی کار سرخپوستان و تقلیل هزینه‌ها و جلوگیری از فرار تیره‌بختان اقدام به استقرار اردوگاههای کار اجباری می‌نمودند. در نتیجه نه تنها بردگان از کار طاقت‌فرسا، کمبود مواد غذایی و خستگی مفرط تلف می‌گردیدند بلکه شیوع بیماری‌های مسری و واگیردار خطرناک مانند تیفوس و آبله که ناشی از زندگانی دسته‌جمعی در اردوگاه‌هاست بر میزان تلفات به شدت می‌افزود.

تسخیر روحانی! ظاهراً قصد عوام‌فربانه اسپانیا از استیلای قهری بر سرزمین‌های جدید، ترویج آیین مسیح بود اما تحت همین عنوان هم که فقط دستاویزی برای تحکیم سیادت استعماری بود بلافاصله پس از استقرار کشیشان و کلیسا محاکم تفتیش عقاید برپا شد و هزاران نفر را به جرم کفر و الحاد در آتش سوزاندند یا گردن زدند. ریکارد (R. Ricard) برای توجیه اعمال شرم‌آور و جنایات تکان‌دهنده و شکنجه‌های قرون وسطایی می‌نویسد: «چنان‌که کوشش‌های نخستین مبشران مذهبی (مسیحی) توأم با استبداد رأی و اعمال فشار روانی بوده، کسی را شگفت‌زده نمی‌کند... زیرا این انسان‌های ناشناخته (یعنی سرخپوستان) هیچ چیز مشترکی با مردم و سنت اروپایی نداشتند. به علاوه مروجان آیین مسیح چون راهنمای عمل مورد استفاده در اختیارشان نبود لهذا مجبور می‌شدند همه چیز را در همان جا (در عین حال) بیاموزند...».

اما حقیقت غیر از این بوده است. کشیش دومینگو (Domingo، تاریخ هند) در نامه‌ای به لاس کازاس می‌نویسد: «... وقتی اهالی بومی (سرخپوستان) مشاهده می‌کنند که مسیحیان به فسق و فجور و شرابخواری و عربده‌جویی و قماربازی و آدم‌کشی مشغولند در نظرشان مسیحی بودن همین است! کشیشان نیز عملاً مظاهر خفت‌بار چنین اعمالی هستند، علاوه بر شرکت در اعمال دیگران، فکر و ذکرشان فقط جمع‌آوری مال و جستجوی طلاست...».

اما مذهب سرخپوستان مذهب کفر و الحاد نبود. همه سرخپوستان در سراسر قاره و حتی جزایر آنتیل به یک ذات متعالی و عقل کل معتقد بودند با اینکه برخی از اقوام تصورات مبهم و شکل نگرفته‌ای از وجود ماوراءالطبیعه در عرش اعلی داشتند. آرتک‌ها (اقوام مکزیکی) با اینکه ظاهراً بت‌پرست بودند ولی به علت فقدان اسناد و مدارک به طور موثق نمی‌توان آنها را بت‌پرست دانست زیرا بت‌های آنها احتمالاً تصورات زمینی و فیزیکی آنها از آن عقل کل بوده است.

برای مثال هنگامی که افراد کریستف کلمب در سواحل آنتیل (به ویژه هالییتی) پیاده شدند، سرخپوستان تصور می‌نمودند موجوداتی مانند فرشتگان هستند که از عرش نازل شده‌اند. البته تا دریافتند که شیاطین خاکی‌اند دیگر دیر شده بود. خود این تصور که اینان فرستادگان آسمانی‌اند مستلزم اعتقاد به وجود ذاتی در عرش است.

کریستف کلمب در یادداشت‌های سفر اول خود (بی‌تردید برای تشویق کلیسا جهت یاری و کمک به سفر دوم) چند بار تکرار می‌کند: «این مردم هیچ مذهبی ندارند و یقین چون عقل و فکرشان آزاد و بکر است: می‌توان آنان را بسرعت پیرو آیین مسیح نمود و بر پیروان حضرت مسیح افزود». اما گویا در سفر دوم تغییر عقیده داده بود زیرا این مسیحیان بالقوه به دست مسیحیان بالفعل یکجا به قتل رسیدند.

در معابد مربوط به اقوام آرتک (مکزیکی) مجسمه‌هایی یافت می‌شده است (مانند پیکره‌های حضرت مسیح یا حضرت مریم و تصاویر ایشان و سایر مقدسان و پیشوایان دین مسیح در کلیساهای کاتولیک‌ها) که سرخپوستان در برابر آنها نماز می‌گذاشتند. کشیشان و مبلغان مسیحی پس از ورود به مکزیکی فرمان انهدام آنچه را که ظاهراً با اعتقادات مذهبی ارتباط داشت صادر نمودند. نادانان متعصب بی‌خرد کلیه آثار و اسناد مربوط به فرهنگ و تمدن باستانی و قدیم این اقوام را نیز نابود کردند.

اسقف مقدس مکزیکو به نام زوماراگا (Zumarraga) دستور داد کتب بی‌شماری را به میدان آورده و بسوزانند. او پیوسته خودستایی می‌کرد که: «به فرمان خودم پانصد معبد تخریب شد و بیست هزار بت منهدم گردید...».

بعدها معلوم شد کلیه آثار باستانی، تابلوهای نقاشی، مجسمه‌های هنری و کتب نیز از بین برده شده است.

وقتی پیشوایان مذهبی سرخپوستان را به نام جادوگر سوزاندند، وقتی رؤسای اقوام (کاسیک) را به عنوان شورشی سر بریدند، وقتی میلیون‌ها تن از اهالی بومی را در اردوگاه‌های کار اجباری به بردگی گرفتند و بردگان را هلاک کردند، وقتی به زنان و فرزندان ایشان به عنف تجاوز کردند و وقتی به چپاول و غارت و دزدی اموال آنان پرداختند و خود به فسق و فجور و ظلم و ستم و عیاشی و فساد مشغول گردیدند، سرخپوستان از مذهب ایشان گریزان شدند و به قول دیگو دوران (Diego Durane) در کتاب بازگشت خدایان) راهب جوان:

«... از آن پس دیگر خدایان ایشان بازگشتند گو اینکه از ترس و هراس ظاهراً ابراز نکردند ولی خدایانشان بار دیگر در قلبشان جایگزین شدند.... آنان پنهان به کنار معابد ویران‌شده خویش باز می‌گشتند و در پنهان می‌گریستند...»

کشیش فرناندز اوویدو در گزارش ارسالی خود به شورای کلیسا می‌نویسد:

در نیکاراگوئه از یکی از رؤسای قبایل سرخپوستان پرسیدم:
«آیا تو مسیحی هستی؟»

رئیس سرخپوستان از ترس و هراس: «بلی تصور می‌کنم!»
کشیش: «در این صورت پس بگو چه ذاتی آسمان و زمین را آفریده است؟»

رئیس سرخپوستان: «تاگاما استاد و چییوتووال» (اولی مذکر است و دومی مؤنث).

کشیش: «تو از کجا می دانی؟»

رئیس: «نیاکان ما چنین آموزش دادند من هم به فرزندان خود می گویم و سفارش می کنم تا به فرزندان خودم بگویند که چنین بوده است.»
کشیش نتیجه می گیرد: «در این صورت معلوم است که مسیحی گرایی وجود ندارد!»

کاسترو حکمران مکزیک (سال ۱۵۸۴) به فیلیپ دوم (پادشاه اسپانیا) می نویسد: «از سی هزار نفر سرخپوست که غسل تعمید شده اند فقط چهل نفرشان مسیحی حقیقی اند.»

البته قریب به پنجاه سال پیش از این تاریخ نیز شورای کلیسا طبق گزارش های واصله متوجه این امر شده بود که سرخپوستان از آیین جدید رویگردان شده اند از این رو:

در سال ۱۵۳۱ اسقف بزرگ مکزیکو به منظور تبلیغ و ترویج آیین مسیح و ازدیاد پیروان در میان سرخپوستان متوسل به فریبی شرم آور و تزویری وقیحانه گردید: او دخترکی (البته باکره) را که تازه به آیین مسیح پیوسته بود، واداشت تا علناً خبر دهد که در قله کوه تپه یاک در نزدیکی شهر مکزیکو در مخروبه معبد «توفان تیزین» که سابق بر آن زیارتگاه سرخپوستان بود، حضرت مریم بر او ظاهر شده است. کشیشان و کلیسا با سر و صدا و هیاهوی بسیار، سرخپوستان را به زیارت آن مکان مقدس فرستادند و بردگان را واداشتند تا در آنجا کلیسایی به یادبود آن واقعه بنا نمایند و نامش را «بانوی ما گوآدالوپ» گذاشتند. این نامگذاری تقلیدی از نامگذاری کلیسای «بانوی ما گوآدالوپ» بود که به مناسبت پیروزی بر مسلمانان در غرناطه (گرنادا) برپا شده بود.

تزویر اسقف نیز کارساز نشد و «خدایان سرخپوستان بازگشتند». از

این روکار دادگاه‌های تقیش آرا و عقاید بالا گرفت و چلیپاها با سرخپوستان میخکوب شده بر آنها برپا گردیدند. با این حال راهبی سخت شیفته از اینکه ملحدان را به صلیب مقدس می‌کشند شگفت‌زده اعلام می‌کرد: «این توهین به صلیب مقدس است!»

آن شقاوت‌ها، در آتش سوزاندن، سربریدن، به صلیب کشیدن، به سیخ کشید و کباب کردن، در آب جوش انداختن و ... هم ثمری نبخشید چنان که در گزارشی مربوط به سال ۱۵۸۴ می‌نویسند:

«بومیان (سرخپوستان) می‌گویند: خدای شما خدای خوبی نیست چون هر چه ما دست استغاثه به سویش دراز می‌کنیم کاری برایمان نمی‌کند و چاره‌ساز نیست. به علاوه مگر مسیحیان ما را از داشتن بت‌هایمان محروم نکرده‌اند و از پرستیدن آنها منع نمی‌کنند؟ پس چرا خودشان بت و تصویر ساخته و آنها را می‌پرستند (اشاره به مجسمه مسیح در روی صلیب است — مسیح مصلوب) اگر ایشان حق دارند پس چرا ما حق نداشته باشیم هواکاس (بت) را پرستیم؟»

سرنوشت زنان سرخپوست نیز تاریخی دردناک و اندوهبار است. ربودن زنان و دختران و تجاوز به آنها از همان سفر نخست کریستف کلمب آغاز شد اما بعداً چون مردان خانواده‌ها را می‌کشتند یا در اردوگاهها محصور می‌کردند، چون گرسنگی و فقر همه‌گیر شد فحشا عمومیت یافت... برخی از سفیدپوستان صاحب منال نیز حرمسرا تشکیل داده بودند.

از فریبکاری‌های پیشوایان مذهبی مسیحی آن بود که پس از آنکه فرزند نامشروع کورته (Cortes) فاتح مکزیکی و حاکم خودکامه و مستبد آنجا) از یک دختر سرخپوست به نام مالینش به لقب «دون» مفتخر شد و به مرتبه شوالیه‌گری «سن ژاک» ترقی یافت کلیسا به تشویق روابط نامشروع (بدون ازدواج در برابر کلیسا) پرداخت تا به قول کشیشان بر تعداد پیروان مسیح، یعنی از ثمره این نوع ارتباطات، افزوده گردد. زیرا به

اعتقاد کشیشان دورگه‌ها زودتر و ساده‌تر به دین مسیح می‌پیوستند. از این رو این فرزندان دورگه تا هنگامی که تعدادشان کم بود از برخی مزایای خاص که سرخپوستان از آنها محروم بودند برخوردار می‌گردیدند لکن وقتی تعدادشان رو به افزایش نهاد از کلیه این مزایا محروم شدند.

برای مثال در پرو (Peru) در سال ۱۵۷۰ دز برابر سی و هشت هزار سفیدپوست، دو میلیون سرخپوست و یکصد هزار نفر دورگه (نتیجه ارتباط سفیدپوستان با سرخپوستان) وجود داشته است که پیش از این تاریخ دورگه‌ها مانند سفیدپوستان می‌توانستند سوار بر اسب شوند و با خود سلاح حمل نمایند و در محل‌های اجتماع سفیدپوستان رفت و آمد نمایند. اما در تاریخ ذکر شده است که از این مزایا محروم شدند. زیرا نایب‌السلطنه اسپانیایی به نام تولدو به دربار اسپانیا نوشته بود: «این دورگه‌ها ادعای مالکیت کشور را می‌کنند زیرا می‌گویند وارث مضاعف کشور از دو طرف هستند: پدر اسپانیایی و مادر سرخپوست». بعداً نیز روابط نامشروع مردود شناخته شد و دیگر شورای کلیسا به دورگه‌ها هم اجازه کشیش شدن نمی‌داد.

مبارزات سرسختانه و پرشوز لاس‌کازاس، مخالفت‌های وی با اعمال جنایتکارانه‌ای که در سرزمین‌های جدید انجام می‌شد، افشای رخدادهای ظالمانه و غیرانسانی در طی سخنرانی‌های بی‌شمار در شهرهای مختلف اروپا، برقراری تماس با کشیش‌ها و راهبان جوان و... سبب شد تا راهبان و کشیشان جوان نیز دست به افشای اعمال جنایتکارانه بزنند. برخی از این کشیشان ساده‌لوحانه به منظور مطلع کردن پاپ و پیشوایان مذهبی شکایات و شرح جنایات را مستقیماً به مقر پاپ ارسال می‌نمودند و همه آنها در بایگانی فراموشی ضبط می‌گردید. اما برخی دیگر که دلیرانه چون خود لاس‌کازاس اقدام به علنی نمودن اعمال جنایتکارانه کردند، مورد آزار و اذیت واقع گردیدند.

در سال ۱۵۲۴ دوازده نفر راهب مسیحی از فرقه فرانسیسکن تحت هدایت و پیشوایی کشیش مارتین والنسیا به شهر اولونا (در مکزیک) رسیدند. این کشیشان اصلاح طلب معتقد به رد نصرانیتی فاسد و منحط بودند تا به جای آن کلیسای آخرالزمان را مطابق تعلیمات مسیح استوار نمایند.

اما در هنگام ورود ایشان دیگر اثری از معابد و پرستشگاه‌های سرخپوستان باقی نمانده و سنت‌ها و رسوم ایشان منسوخ گردیده بود و اجرای مراسم و آیین مذهبی‌شان ممنوع. گروهی از سرخپوستان هراسان و خائف، دل‌شکسته و سیه‌روز و سرگردان و آواره که هنوز نیز از زیر شمشیر فرشته عدالت و بالای چلیپای عدل الهی، نیمه جانی از کفه سنگین بیداد در ربوده بودند، به دیدن آن راهبان بی‌پاپوش و ملبس به پارچه ضخیم پشمین اطمینان خاطری یافته و گرد ایشان حلقه زده و موتولینئا (Motolinea اصطلاحاً درویش) خطاب‌شان کردند. البته در کمال نرمش و آرامش به سرخپوستان تفهیم کردند که شیوه برخورد ایشان با سایر کشیشان فرق دارد و فقط با سلاح زبان برای بحث و گفتگو به منظور مجاب کردن ایشان به حقانیت آیین مسیح و الحاقشان به پیروان مسیحیت آمده‌اند.

ابتدا بزرگترین راهبان به موعظه پرداخت و شمه‌ای درباره حضرت مریم و تولد حضرت مسیح بیان نمود و آیین برحق مسیحیت را تشریح کرد و به زبانی قابل فهم برای سرخپوستان به استدلال در ردّ خدایان سرخپوستان پرداخت، از ثوابی که در آن دنیا نصیب پیروان مسیح می‌شود و از عذابی که در انتظار ملحدان است، سخن گفت. سپس با اشاره‌ای ضمنی به بت‌های شکسته سرخپوستان با صدایی رسا برای بیدار کردن سرخپوستان از خواب غفلت پرسید: پس اگر آنها خدایان شما نبودند، خدایان شما کیستند؟

پس از سکوت نوبت به پیرترین رؤسای (کاسیک) سرخپوستان رسید و وی آرام آغاز به سخن کرد و گفت:

«آقایان! آقایان محترم؛ قدم رنجه کردید و به سرزمین ما خوش آمدید. شما برای آمدن به این سرزمین زحمت بسیار کشیده‌اید تا به ما آموزش دهید و اکنون ما آدمهای نادان در برابرتان ایستاده‌ایم و چشم به شما دوخته‌ایم. شما از خدایان خود سخن گفتید اما ما خدایان شما را زمانی است که می‌شناسیم. شما به ما می‌گویید آن خدایان ما که نابود شدند، خدایان راستین نبودند اما نیاکان ما به ما چنین نیاموختند. حقیقت این است که خدایان ما ثروتمند و خوشبخت بودند. آنان گرسنگی، فقر، بیماری، بردگی و اسارت و سیه‌روزی نمی‌شناختند. با این حال شما اکنون به ما می‌گویید باید آیین حیات قدیم را فراموش سازیم؟

آقایان! شما از ما می‌پرسید خدایان ما کیستند؟ خدایان ما زمانی است نابود شده‌اند و گرنه اکنون ما در بند و اسارت شما نبودیم. پس اجازه دهید ما هم بمیریم زیرا خدایان ما مدتی است مرده‌اند!»

مندیتا (Mendieta) راهب فرانسیسکن در نامه‌ای سرگشاده اعلام کرد: «...آیین حقیقی دین مسیح در ذات نظام مذهبی سرخپوستان است زیرا درویشی و عشق راستین در آن است...»

راهبی دیگر به نام پوما دو آیلا (Poma de Ayela) پس از آنکه تصاویری دهشتناک از شیوه‌های شکنجه و قتل سرخپوستان کشید و ارائه نمود طی نامه سرگشاده‌ای به دفاع از استعداد ذاتاً نصرانی برادران مظلوم خود یعنی سرخپوستان برخاسته می‌نویسد:

«... سرانجام آنانند که به عرش اعلی خواهند رفت و نه غاصبان جنایتکار و طماع و حریص. زیرا آنان در حرص و آز گردآوری مال و منال در دنیای گذران نبودند.»

کریستف کلمب

وی در حدود سال ۱۴۵۱ در شهر ژن (ایتالیا) تولد یافته است و در همان جا به آموختن فن دریانوردی پرداخته و چند سالی در خلیج ژن ناخدای کشتی باری بوده است. احتمالاً طولانی‌ترین سفر دریایی وی، در سال ۱۴۷۴ به شیو (Chio) از جزایر یونان در دریای اژه برای خرید صمغ بوده است. حکایت می‌کنند در سال ۱۴۷۶ تا سواحل انگلستان نیز کشتی رانده و در بازگشت از این سفر یا سال بعد از آن (۱۴۷۷) به لیسبون (پرتغال) نزد برادرش بارتولمه رفته است. هنگام اقامت در لیسبون با دختری از خانواده اشراف ازدواج نموده و با همسرش به جزیره پورتوساتو (نزدیک جزیره Mader) رفته و در آنجا اقامت گزیده است. نقل کرده‌اند در هنگام اقامت در این جزیره در یک سفر اکتشافی به سواحل گینه (افریقا) شرکت جسته است و پس از آن نیز تا سواحل گروئنلند و ایسلند پیش رانده است و پس از سفر اخیر طرح بلندپروازنه خود را برای گشایش راه هند از طریق غرب اروپا در اقیانوس اطلس ارائه داده است. اما اخبار این سفرها شایعاتی بوده است که شاید خود کریستف کلمب نیز به آنها دامن می‌زده است.

طرح ارائه شده به وسیله کریستف کلمب در بردارنده خطایی جدی در محاسبه مسافت طول راه غرب اروپا تا شرق آسیاست. آیا کریستف کلمب این خطا را عمداً در طرح خود جای داده است؟ وقایع بعدی در حین سفر نخست نشان می‌دهد که وی به قلب اعداد و ارقام و تغییر دادن آنها عادت داشته است و این عمل را در طی سفر نخست عالماً و عامداً برای فریب دادن ملوانان کشتی‌ها انجام می‌داده است تا از شورش‌های احتمالی جلوگیری کند.

طول بزرگترین مدار زمین که به وسیله پتولمه (Ptolome)، بطليموس اخترشناس یونانی در سده دوم میلادی محاسبه شده است بسیار

نزدیک به رقم حقیقی است. هیئت‌های علمی و دانشگاهی زمان کریستف کلمب این رقم را می‌دانسته‌اند و معتقد بودند پیمودن آن مسافت (میان اروپا و آسیا) با ظرفیت کشتی‌های آن زمان غیرممکن است اما کریستف کلمب معتقد بوده است که محاسبه‌ی وی نشان می‌دهد که رقم پتولمه خطاست و رقم واقعی (که وی ارائه می‌داده است) یک پنجم اندازه پتولمه است. این نظریه را دوست وی Behaim (جغرافیادان آلمانی مقیم لیسبون) نیز تأیید می‌کرده است. اما آنچه در اصرار و سماجت کریستف کلمب دارای اهمیت فوق‌العاده بوده است این است که وی چنان شیفته طرح خود بوده است که می‌پنداشته از طرف پروردگار به وی رسالتی محول شده است. کوشش‌های وی در پرتغال به نتیجه نرسید و پادشاه پرتغال ژان دوم با پیشنهاد و طرح وی موافقت ننمود. از این رو در سال ۱۴۸۵ عازم کاستیل (اسپانیا) شد و با برخورداری از پشتیبانی کشیشی از فرقه‌ی فرانسیسکن به نام رابیدا (Rabida) طرح خود را به نظر ملکه کاستیل ایزابلا رسانید اما تا سال ۱۴۹۲ موفق به جلب رضایت او نشد.

کریستف کلمب چهار بار به قاره جدید سفر کرده است و به القاب ادمیرالی و نایب‌السلطنگی مفتخر شده است. آخرین سفر وی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۵۰۴ در جزایر آنتیل به پایان رسید زیرا در این روز به دستور بازرس و ممیز دربار اسپانیا در جزایر آنتیل وی را بازداشت نمودند و در حالی که دست و پایش را با غل و زنجیر بسته بودند در زندان کشتی محبوس نموده و به اسپانیا فرستادند. در آنجا به دستور ایزابلای ملکه، همه دارایی او را به نفع دربار مصادره نمودند. بعدها با وساطت برخی از دوستانش بخش کوچکی از این دارایی را به وی مسترد داشتند تا در سال ۱۵۰۶ درگذشت.

بارتولمه لاس کازاس (B. Las Casas) در سال ۱۴۷۴ در شهر سویل (اسپانیا) متولد گردیده و در سال ۱۵۶۶ در مادرید درگذشته است. وی

فرزند یکی از همراهان کریستف کلمب در سفر اول است. در جوانی هنگام اقامت در کوبا به خدمت کلیسا درآمده و سپس در مکزیک به عنوان کشیش به تبلیغ آیین مسیح پرداخته است. در آنجا از مشاهده اعمال جنایتکارانه و شکنجه و آزار علیه سرخپوستان متأثر گردیده و به اعتراض آشکار علیه مقامات حکومتی و پیشوایان مذهبی برخاسته و از طرف کلیسا مورد تعقیب و آزار و تهدید قرار گرفته و اجباراً به اسپانیا بازگشته است. وی مدافع پرشور و شجاع حقوق سرخپوستان است و پیوسته در حال حرکت و سخنرانی علیه مقامات کلیسایی و رسمی بوده است. کتاب مشهور وی به نام تاریخ هند با ارائه اسناد و مدارک بسیار در سال ۱۵۴۷ انتشار یافته و هیاهوی بسیار برانگیخته است. در این کتاب آمار جنایت‌ها را ارائه می‌دهد و جنایات بیرحمانه استعمار را فاش می‌سازد و با کلامی بی‌پرده و آشکار و کلماتی سخت و درشت و سخنی قاطع جنایت‌پیشگان را رسوا می‌کند. سرانجام رسالات، نامه‌های سرگشاده و سخنرانی‌های وی افکار عمومی را در زمان اختناق و تفتیش آرا و عقاید چنان تکان داد که صدای اعتراض‌ها برخاست و مقامات رسمی را مجبور به تصویب قانونی به حمایت از سرخپوستان نمود. کتاب وی (تاریخ هند) در سال ۱۸۷۵ تجدید چاپ شده است.

اصل نسخه سفرنامه کریستف کلمب به خط خود وی که شامل یادداشت‌های سفر نخست اوست گم شده است. خوشبختانه یک نسخه رونویس از اصل به خط لاس کازاس باقی مانده است (گویا یکی از فرزندان کریستف کلمب اصل را برای رونویسی تحت اختیار لاس کازاس گذاشته است). متأسفانه لاس کازاس مطالب سفرنامه را خلاصه کرده است. به علاوه شتاب و عجله وی در یادداشت و نسخه‌برداری، عبارات و جملاتی ناقص و نامفهوم به وجود آورده است. به ویژه آنکه کریستف کلمب نویسنده سفرنامه در همه جا ضمیر اول شخص (متکلم) به کار

برده است ولی لاس کازاس گاه ضمیر سوم شخص (اشاره به کریستف کلمب) و گاه ضمیر اول شخص جمع استعمال می‌کند. همین امر نیز سبب پیچیدگی و درهمی عبارات می‌گردد. توضیحات فنی (فن دریانوردی) نیز به وسیله لاس کازاس حذف شده است.

سبک نگارش مربوط به اوایل قرن شانزدهم است و کریستف کلمب هم نویسنده قابلی نبوده است. جملات نقل شده گاه چنان بلند است که مطالب داخل هم می‌شود و منظور اصلی گم می‌گردد. گاه جمله‌بندی‌هایی به سبک و شیوه کودکانه و تکرار ضمائر و کلمات استفهامی و اسامی اشاره و غیره و غیره نثر را از سلاست و روانی و زیبایی دور می‌کند. با این حال حوادث و وقایع ضمن سفر و انتظار خواننده برای رسیدن به هدف، کشش و جاذبه خاصی به سفرنامه می‌بخشد.

دکتر کامیاب خلیلی

استراسبورگ

۸ ژوئن ۲۰۰۲

سفرنامه کریستف کلمب

جمعه ۳ اوت ۱۴۹۲

«جمعه سوم اوت ۱۴۹۲ در ساعت ۸ صبح از بندر سالت (Saltes) عزیمت کردیم از آغاز حرکت تا غروب آفتاب، در زیر وزش باد شدید به طرف جنوب رفته و شصت میل یعنی پانزده فرسنگ پیمودیم. سپس به سمت جنوب غربی تغییر مسیر داده و بعد در مسیر جزایر قناری در جانب ربع جنوب - جنوب غربی، رانندیم»^۱.

شنبه ۴ اوت

در این روز به سمت جنوب غربی در ربع جنوبی، رانندند.^۲

یکشنبه ۵ اوت

در این روز و شب آنان راه خود را ادامه داده و بنیش از چهل فرسنگ پیمودند.^۳

۱- عین جمله کریستف کلمب است. بندر سالت (Saltes) در اسپانیا است و کشتی‌های تحت فرمان دریاسالار کریستف کلمب از برابر اسکله Odiel در بندر Huelva (هولقه) حرکت کردند. کشتی‌های تحت فرمانش عبارت بودند از: کشتی بزرگ به ناخدایی خود او به نام سانتاماریا، کشتی متوسط به نام پیتا به ناخدایی مارتین آلونسو پینسون (یا پینشن) و کشتی کوچک به نام نینا به ناخدایی وینسنت پینسون.

۲- لاس کازاس خلاصه کرده است.

۳- Melle در قدیم هر میل (میل گام، میل پا. یا هزار پا، هزار گام) ۱۴۷۲ متر بوده است.

سکان کشتی پیتا شکست و از جا در رفت. به طوری که می‌گویند شخصی به نام گومز راسکون با همکاری صاحب کشتی به نام کریستوبال کین‌ترو که تحمل دیدن این سفر را نداشتند در کشتی خرابکاری کرده‌اند. دریاسالار (مقام کریستف کلمب است - م.) درست به خاطر دارد که پیش از عزیمت این دو نفر را در حین ارتکاب جرم و خرابکاری دستگیر کردند.

ولی اگر دریاسالار می‌خواست به کشتی پیتا کمک کند خود را به خطر می‌انداخت از این رو سرگردان و متحیر بود. با این حال با یادآوری شجاعت و مهارت مارتین آلونسو پینسون ناخدای پیتا نگرانش تسکین می‌یافت. دریاسالار می‌گوید: «پینسن [...] با طناب سکان کشتی را بست و توانست به راهش ادامه دهد».^۱

سرانجام از بامداد تا شام بیست و نه فرسنگ طی گردید.

سه‌شنبه ۷ اوت

بار دیگر سکان کشتی پیتا از جا در رفت. پس از مرمت آن به طرف جزیره لانزاروت (Lanzarote) از مجمع‌الجزایر قناری روان گردیدند. تا شب بیست و پنج فرسنگ پیمودند.

چهارشنبه ۸ اوت

ناخدایان سه کشتی در مورد موقعیت جغرافیایی کشتی‌ها اختلاف نظر داشتند ولی نظر دریاسالار نزدیک به واقعیت بود.

→ هر فرسنگ چهار میل بوده است. در متن Lieue یعنی مکان، منزل. در مقیاس‌ها اختلاف وجود دارد. هر فرسنگ دریایی اسپانیایی ۵۵۵۵ متر بوده است. در این صورت هر میل کمتر از ۱۴۷۲ متر است زیرا هر فرسنگ چهار میل است.

۱- این بخش در خلاصه لاس‌کازاس نیست و از یادداشت‌های فرزند کریستف کلمب است (رجوع کنید به صفحه قبل).

قصد داشتند به جزیره بزرگ قناری رفته و چنانچه کشتی دیگری بیابند آن را به جای کشتی پیتا بگیرند زیرا آب داخل کشتی پیتا می شد و سکنانش دیگر کار نمی کرد اما در این روز نتوانستند به جزایر قناری برسند.

پنجشنبه ۹ اوت

از این روز تا یکشنبه شب در راه بودند.^۱

یکشنبه ۱۲ اوت تا پنجشنبه ۶ سپتامبر

یکشنبه شب به جزیره گومرا از مجمع الجزایر قناری رسیدند. مارتین آلونسو (ناخدای پیتا) بیش از آن دیگر قادر به راندن کشتی نبود. دریاسالار دستور داد در پهنه دریای جزایر قناری توقف کند [...] ^۲ آخر الامر مارتین آلونسو شتابزده عازم خشکی شد تا شاید کشتی دیگری پیدا کند خود دریاسالار هم به طرف جزیره گومرا روان گردید تا اگر در جزیره اولی کشتی پیدا نشود در این جزیره گیر بیاورد. [...] ^۳ دریاسالار افراد را با قایق به ساحل فرستاد. بامداد روز بعد افراد بازگشته و گفتند: کشتی در جزیره پیدا نمی شود ولی اهالی در انتظار ورود کشتی حامل بانوی جزیره دوناباآتریس می باشند.

بانوی مزبور در این زمان در جزیره قناری بزرگ بود و می بایستی با کشتی کراچداسویلا (نام کشتی) بازگردد. می گفتند کشتی چهل تنی بوده و مناسب سفر دریاسالار است و بدون شک می توانستند آن را تصاحب کنند.

پس از ارزیابی این امر دریاسالار تصمیم گرفت در بندر منتظر بماند و

۱- لاس کازاس یادداشت های چهار روز را حذف کرده است.

۲ و ۳- افتادگی در متن.

با خود گفت چنانچه پینسون موفق به یافتن کشتی نشود خود وی این کشتی را خواهد گرفت. ولی چون دو روز صبر کرد و کشتی مزبور نیامد یکی از افرادش را با قایق بازرگانی به طرف جزیره بزرگ قناری اعزام داشت تا به پینسون در مرمت کشتی کمک کند و طی نامه‌ای هم به وی نوشت که: چون قایق بازرگانی مناسب برای سفر دریایی نبود، خود من شخصاً برای کمک نیامدم.

پنجشنبه ۲۳ اوت

دریاسالار به این علت که پس از رفتن قایق بازرگانی مدتی منتظر ماند و جوابی دریافت نداشت، تصمیم گرفت با کشتی‌ها به جزیره بزرگ قناری بازگردد.

روز بعد (بیست و چهارم) حرکت کرد. در میان راه به قایق بازرگانی برخورد که به علت وزش باد مخالف هنوز در راه بود. مأمور اعزامی را به کشتی بازگرداند.

در راه مشاهده کردند که از کوه‌های مرتفع تنه‌ریف آتش می‌جهد.^۱ افراد هراسان شدند. دریاسالار سبب آن آتش پراکنی را به ایشان توضیح داد و آن کوه‌ها را باکوه اتنا^۲ در سیسیل و کوه‌های مشابه آن مقایسه نمود و گفت در این کوه‌ها نیز پدیده‌های مشابهی ظاهر می‌شوند.

شنبه ۲۵ اوت

پس از عبور از مقابل جزیره مزبور، در این روز به جزیره قناری بزرگ رسیدند در آنجا پینسون، علی‌رغم کوشش بسیار، موفقیتی نداشت. دریاسالار به وسیله وی از چگونگی عزیمت بانو دونابآتریس در روز

۱- Tenerife، بزرگترین جزیره از مجمع‌الجزایر قناری. کوه آتش‌فشان تنه‌ریف.

۲- اتنا. کوه آتش‌فشان در سیسیل (ایتالیا).

دوشنبه، با کشتی مذکور که می‌خواست علی‌رغم مشکلات و نگرانی تصاحبش کند، اطلاع یافت. با وجود تأسف سائرین، او با تسلیم به آنچه قسمتش شد، رضا به داده داد و گفت: چنانچه یافتن آن کشتی خواست خداوند بود چنین اتفاقی پیش نمی‌آمد، شاید برای تصاحبش با موانع و مشکلات روبرو می‌گردید و شاید در نقل و انتقال کالاها به آن کشتی وقت تلف می‌کرد و در نتیجه در سفرش تأخیر رخ می‌داد.

[پس از آن دریا سالار به جزیره قناری بزرگ بازگشت]^۱

کشتی پیتا با کوشش بسیار و مراقبت دریا سالار و مارتین آلونسو پینسون و سائرین مرمت گردید.

یکشنبه ۲ سپتامبر

سرانجام در این روز با کشتی پیتای مرمت شده، به جزیره گومرا بازگشتند. دریا سالار به کشتی نینا بادبان‌گردی حاوی تکه‌ای مثلثی داد.^۲ دریا سالار می‌گوید: تنی چند از اسپانیایی‌های محترم مقیم جزیره هیرو (Hiero) در گومرا، از نزدیکان دونا انیس پرازا (donna Ines Peraza) - مادر گیلن پرازا، این فرزند بعدا کنت اول گومرا گردید^۳ سوگند خوردند و گفتند هر ساله سرزمینی در غرب جزایر قناری، یعنی در اقیانوس در روی آب ظاهر می‌گردد. برخی از ساکنان جزیره گومرا این امر را با سوگند مورد تأیید قرار دادند.^۴

۱- این عبارت تکراری است.

۲- مطالب مخلوط شده قبل از آن در مورد رفت و آمدها توضیحات درستی وجود ندارد.

۳- دونا انیس بانوی اول جزیره بود و در حقیقت به جای فرزندش جزیره را اداره می‌نمود. گیلن پرازا پسرش بعدا کنت شد.

۴- کریستف کلمب با این مطالب می‌خواهد ثابت کند حق داشته راه هندوستان از طرف غرب نزدیک است. زیرا در اسپانیا و پرتغال سال‌ها کسی او را باور نداشت. احتمالاً برای اطمینان خاطر افرادش می‌گوید.

در اینجا اضافه می‌کند: به خاطر دارد، هنگام اقامت در پرتغال، یک نفر از اهالی جزیره مادر (Madere) نزد پادشاه آمده خواستار یک کشتی بود تا به آن سرزمین رود. آن مرد سوگند یاد می‌کرد هر ساله سرزمینی را در یک محل دائمی می‌بیند. می‌افزاید: همین مطلب را هم در جزایر آسوره (Acores) گفتند و همه با جهت، بزرگی و شکل آن توافق داشتند.^۱ سرانجام دریاسالار به تاریخ ششم سپتامبر پس از بارگیری آب شیرین، چوب، گوشت و لوازم و اسباب افراد، که هنگام عزیمت به قناری بزرگ برای تعمیر کشتی پیتا، به امانت گذارده بودند، بادبان‌ها را برافراشته و با سه کشتی خود از جزیره گومرا عزیمت نمود.

پنجشنبه ۶ سپتامبر

بامداد از بندر گومرا حرکت کرد و مسیر سفرش را پیش گرفت. یک کشتی که از جزیره هیرو می‌آمد به او اطلاع داد که کشتی‌های پرتغالی برای دستگیری و بازداشتش در اطراف گشت می‌زنند. علت آن کینه پادشاه از اقامت دریاسالار در خدمت کاستیل بود (در خدمت پادشاه ملکه کاستیل -م-). اما آن روز و شب در هوای آرام مسیر را ادامه داد و بامداد در بین راه گومرا و تنه‌ریف بود.

جمعه ۷ سپتامبر

دریا در تمام روز جمعه و شنبه تا سه ساعت از شب رفته، آرام بود.

شنبه ۸ سپتامبر

سه ساعت از شب رفته، باد شمال برخاست، دریاسالار بادبان برافراشته،

۱- بعداً معلوم شد این سرزمین تخیلی دورتر از آن است که در هوای صاف در افق دیده شود.

به سمت غرب پیش رفت. امواج بزرگ دریا به دماغه کشتی خورده، مزاحم پیشرفت می شد، مع هذا از بامداد تا شام نه فرسنگ طی شد.

یکشنبه ۹ سپتامبر

در این روز خشکی از نظر به کلی محو شد. از حسرت آنکه آن را مدتی دیگر نبینند، عده ای آه کشیده و می گریستند. دریاسالار به آنان قوت قلب داده و وعده سرزمین های متعدد و ثروت سرشار داد تا امید خویش را بازیافته وحشت راه طولانی زائل گردد.

در این روز نوزده فرسنگ طی شد ولی تصمیم گرفت از آن پس مقدار فرسنگ ها را کمتر از واقع بشمرد تا افرادش از بُعد طولانی سفر گرفتار ترس و یأس نگردند.

در شب با سرعت ده میل در ساعت، یکصد و بیست میل، یعنی سی فرسنگ طی شد. ملوانان کشتی را درست هدایت نکرده و به طرف ربع شمال غربی و حتی به سمت نیم ربع آن منحرف شدند. دریاسالار چند بار آنان را ملامت کرد.

دوشنبه ۱۰ سپتامبر

در این روز و شب با سرعت ده میل در ساعت یعنی دو فرسنگ و نیم در ساعت، جمعا شصت فرسنگ پیمودند ولی دریاسالار فقط چهل و هشت فرسنگ شمارش کرد تا افرادش از طول سفر به هراس نیفتند.

سه شنبه ۱۱ سپتامبر

در این روز، در ادامه مسیر خود در سمت غرب کشتی راندند. بیست فرسنگ طی کردند. یک قطعه بزرگ، از دکل یک کشتی صد و بیست بشکه ای را دیدند اما نتوانستند آن را از آب بگیرند. شب بیست

فرسنگ پیمودند ولی دریاسالار به علت مذکور فقط شانزده فرسنگ حساب کرد.

چهارشنبه ۱۲ سپتامبر

در این روز با ادامه مسیرشان، سی و سه فرسنگ تا شب پیمودند. ولی دریاسالار کمتر شمارش نمود.

پنجشنبه ۱۳ سپتامبر

در این روز و شب راه خود را به سمت غرب ادامه داده و سی و سه فرسنگ طی کردند. دریاسالار سه یا چهار فرسنگ کمتر شمرد. باد مخالف می وزید.

در همین روز و در آغاز شب قطب نما، شمال غربی را نشان می داد. در بامداد کمی به طرف شمال شرقی انحراف داشت.^۱

جمعه ۱۴ سپتامبر

در این روز و این شب مثل قبل به سمت غرب رانده و بیست فرسنگ طی کردند. دریاسالار چند فرسنگ کمتر شمارش کرد. افراد کشتی نینا اظهار داشتند یک پرستوی دریایی و یک پرنده بحری (Phaeton) دیده اند. این نوع پرندگان، هیچ وقت ۲۵ فرسنگ دورتر از خشکی نمی روند.

شنبه ۱۵ سپتامبر

در این روز و شب بیست و هفت فرسنگ، بیشتر در راه غرب، طی کردند. در آغاز شب، از آسمان تکه های شگفت انگیز آتش در چهار پنج نقطه

۱- مشاهده انحراف ظاهری قطب نما، پدیده ای است که تا آن هنگام برایشان ناشناخته بود.

دریا افتاد.^۱ هوا همسان ماه آوریل معتدل است. سمت باد به طرف شمال شرقی تا جنوب گردش کرده و باد ملایم است. دریا آرام است و آب به طرف شمال شرقی جریان دارد.

یکشنبه ۱۶ سپتامبر

در این روز و شب به سمت غرب رانده و سی و نه فرسنگ پیمودند اما دریاسالار فقط ۳۶ فرسنگ شماره کرد در حین روز چند قطعه ابر پیدا شد. باران ریزی فرو ریخت. دریاسالار در اینجا گفته است: در این روزها هوا به اندازه‌ای معتدل است که صبح دلفریب و فرح بخش است فقط آواز بلبلان را کم دارد. می‌افزاید: «هوا مثل ماه آوریل در آندلس است.»

از این مکان به بعد، مشاهده مقادیر زیادی از پشته‌های علف‌های سبز آغاز شد.^۲ به قول دریاسالار، چنان بود که گویی تازه از زمین چیده شده‌اند.^۳ از این رو همه گمان می‌کردند نزدیک چند جزیره رسیده‌اند. اما به عقیده دریاسالار خشکی در آن نزدیک وجود ندارد «زیرا باید باز هم دورتر باشد».

دوشنبه ۱۷ سپتامبر

باز به سمت غرب پیش رفتند و در روز و شب پنجاه فرسنگ و اندی طی کردند. اما دریاسالار فقط چهل و هفت فرسنگ نوشت. جریان آب مساعد بود. به کرات پشته‌های علف دیده شد. گیاهان صخره‌ای هستند و همه از طرف غرب می‌آیند. همه افراد فکر می‌کردند که خشکی دور نیست. ناخدایان کشتی‌ها سمت شمال را تعیین نموده، متوجه شدند

۱- احتمالاً سقوط سنگ‌های آسمانی بوده است.

۲- احتمالاً آلگ‌های شناور است.

۳- وارد در دریای سارگاس (Sargasses) شده‌اند.

عقربه‌های مغناطیسی یک ربع بزرگ انحراف دارند. ملوانان بدون ذکر علت نگران و اندوهگین شدند. دریا سالار با توجه به این امر گفت بامداد روز بعد، بار دیگر سمت شمال را بیابند، دریافتند عقربه‌ها دقیق است. علت آن ظاهراً جابجایی ستاره قطبی بوده نه عقربه‌های مغناطیسی.

بامداد دوشنبه باز هم علف‌های بسیار دیده شد. احتمالاً از علف‌های رودخانه‌ای است. در بین دسته‌های علف یک خرچنگ زنده یافتند. دریا سالار پس از ملاحظه آن گفت نشانه‌ای مسلم از خشکی است چون خرچنگ دور از بیست و چهار فرسنگ در دریا یافت نمی‌شود. شوری آب دریا کمتر از وقت حرکت از جزایر قناری بود. هوا باز هم لطیف بود. همه افراد بسیار سر حال و شاداب هستند. در کشتی‌ها برای اولین نفر که خشکی را ببینند، مسابقه ترتیب دادند. تن ماهی‌های فراوان دیدند. افراد کشتی نینا یکی از آنها را کشتند.

دریا سالار می‌نویسد: نشانه‌هایی از غرب می‌رسد. می‌افزاید: «امیدوارم پروردگار متعال که همه پیروزی‌ها در دست اوست، خشکی را به ما عطا کند».

باز می‌گوید: بامداد امروز پرندۀ سفید (مرغ دریا) دریایی که در دریا نمی‌خواهد، دیده شد.

سه‌شنبه ۱۸ سپتامبر

در تمام این روز و این شب کشتی راندند. بیش از پنجاه فرسنگ طی کردند. دریا سالار فقط چهل و هشت فرسنگ نوشت.^۱ دریا در تمام روز همانند رودخانه سویل (Sevill) صاف و آرام بود.^۲

۱- تکرار می‌کنیم مسافت پیموده را کمتر جنوه می‌داد تا ملوانان از بُعد مسافت دچار وحشت نگردند.

۲- رودخانه‌ای در اسپانیا. دریا را تشبیه به رودخانه‌ای پر آب می‌کند که متلاطم نیست.

در این روز مارتین آلونسو (پنسن یا پینسون) با کشتی خود پیتتا، که کشتی بادبانی خوبی است، از سایرین جلو زده و به دریاسالار اطلاع داد که از کشتی خود دسته‌ای از پرندگان را در حال پرواز به طرف غرب می‌بیند. حدس می‌زند همان شب، خشکی را مشاهده کند و به همین علت تندتر می‌رود. از کرانه شمالی سیاهی بزرگی دیده می‌شود که نشانه سطح گسترده خشکی است.

چهارشنبه ۱۹ سپتامبر

از بامداد تا شام، با ادامه راه، فقط بیست و پنج فرسنگ طی کردند زیرا هوا آرام است. دریاسالار بیست و دو فرسنگ یادداشت کرد.

صبح در ساعت ده، یک مرغ دریایی (Albatros) به کشتی دریاسالار آمد. بعد از ظهر یکی دیگر دیده شد. این پرندگان عادتاً دورتر از بیست و پنج فرسنگ از خشکی نمی‌روند.^۱ بدون باد دریا موج می‌زد که نشانه نزدیک بودن خشکی است. دریاسالار نمی‌خواست کشتی را متوقف کرده و آن را در جریان آب رها کند تا مطمئن به وجود خشکی شود. با اینکه برخی افراد نظر داشتند که چند جزیره در شمال و جنوب یافت می‌شود که آنان از میانشان می‌گذرند - ای کاش حقیقت می‌بود - اما او آنچه می‌خواست کرد، زیرا خواهان ادامه سفر در فراسوی آنجا تا هندوستان بود. «هوا خوب است، به خواست خداوند، همه چیز در بازگشت دیده خواهد شد».^۲

در این مکان، ناخدایان مسافت پیموده را محاسبه کردند: کشتی نینا در

۱- به نظر مارتین فرناندز نخستین مؤلف آثار کریستف کلمب در قرن نوزدهم در این هنگام، موقعیت آنان در پهنه دریای بریزانت (Brisants) است.

۲- در حقیقت نمی‌خواهد وقت تلف کند، احتمالاً می‌داند جزیره‌ای وجود ندارد زیرا او دریانوردی مجرب است. درباره پرندگان دریایی و فاصله پرواز آنها از خشکی فقط برای امیدواری ملوانان اظهار نظر می‌کند.

چهارصد و چهل فرسنگی جزایر قناری قرار داشت. کشتی پیتا در چهارصد و بیست فرسنگی آنجا و کشتی دریا سالار درست در چهارصد فرسنگی آنجا بود.

پنجشنبه ۲۰ سپتامبر

در این روز به جانب غرب، ربع شمال غربی و نیمه ربع آن کشتی راندند. چون سمت باد در هوای آرام مرتباً جابجا می شد فقط هفت یا هشت فرسنگ طی کردند. دو پرنده آبی در کشتی دریا سالار دیده شد، سپس یکی دیگر، همه اینها نشانه مسلمی از خشکی است. علف های فراوان دیده می شود درحالی که شب قبل دیده نشدند. یک پرنده شبیه به پرستوی دریایی به کشتی آمد، آن را با دست گرفتند. پرنده رودخانه ای است نه دریایی. پاهایی شبیه مرغ دریا داشت.

دو یا سه پرنده کوچک در حال خواندن به کشتی آمده و پیش از طلوع آفتاب رفتند. کمی بعد یک پرنده دریایی از سمت شمال غربی - غرب آمده و به طرف جنوب شرقی رفت. نتیجتاً خشکی را پشت سر داشت، زیرا این پرنده در خشکی خوابیده و بامداد برای یافتن طعمه، به دریا می رود، و از بیست فرسنگی خشکی دورتر نمی رود.

جمعه ۲۱ سپتامبر

در بخش مهمی از این روز آرامش حکمفرما بود، پس از آن کمی باد وزید. گاه در مسیر راه خود و گاهی بی آنکه از آن دور شوند، در حدود سیزده فرسنگ طی کردند. بامداد آن قدر علف شناور دیدند که گویی راه دریا بسته است و تماماً از غرب می آمدند.

«و چنانچه می دانیم ترس تصورات وحشتناک می آفریند، افراد هراسان بودند که مباد آن قدر ضخیم شود که بر سرشان همان آید که بر

سر سن آمادور در دریای منجمد، آن گونه روایت کرده‌اند، رفت. می‌گویند در آنجا کشتی دیگر نمی‌توانست پیش برود. بدین جهت، هرگاه ممکن بود خارج از مناطق علف‌ها کشتی می‌راندند.»

باز هم یک پرنده دریایی دیده شد. دریا همانند رودخانه صاف و آرام بود. هوا پاک‌ترین هوای جهان است یک بالن ظاهر شد، نشانه‌ای از نزدیکی خشکی است زیرا آنها همیشه نزدیک خشکی می‌مانند.

شنبه ۲۲ سپتامبر

دریاسالار کشتی را به سمت غرب - شمال غربی هدایت می‌کند. گاه در یک سمت (در سمت غرب) و گاهی در سمت دیگر (شمال غربی) متمایل می‌شد. تقریباً سی فرسنگ طی کردند. دیگر کمایش علف‌ها از نظرشان دور شده‌اند. چند مرغابی دریایی و پرنده‌ای دیگر ظاهر شدند. در اینجا دریاسالار نوشته است:

«اگر این باد مقابل بوزد که به آن سخت نیازمندم، زیرا افرادم به تصور آنکه در این دریا هرگز باد از جهت مخالف نمی‌وزد تا به اسپانیا بازگردیم در حال غلیان و شورشند.»

یکشنبه ۲۳ سپتامبر

کشتی را گاه در سمت شمال غربی، گاه در جهت ربع شمالی و گاه مجدداً به طرف غرب در مسیر سفرشان راند. بدین ترتیب در حدود بیست و دو فرسنگ پیمودند.

یک قمری، یک پرنده دریایی، یک پرنده کوچک رودخانه‌ای، یک پرنده سفید دیگر دیده شدند. علف‌ها باز هم زیاده‌تر شدند و در میان آنها خرچنگ یافت می‌شود. چون دریا آرام بود، افراد غرولند کرده می‌گفتند: چون در این مناطق دریای بزرگ نیست، هرگز باد برای بازگشت به اسپانیا

وجود نخواهد داشت. اما کمی بعد، دریا بدون وزش باد آن قدر بالا رفت که شگفت زده شدند. از این رو دریاسالار در این باره می نویسد:

«در این حال به تلاطم دریا آن قدر نیاز داشتم که هیچ نیازی در هیچ زمانی تا این حد عیان نگردیده مگر در عهدی که موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد.»^۱

دوشنبه ۲۴ سپتامبر

به جانب غرب کشتی می رانندند. شبانروز چهارده و نیم فرسنگ پیمودند. دریاسالار فقط دوازده فرسنگ شمرد. یک پرنده دریایی به کشتی آمد. تعداد زیادی مرغابی دریایی دیده شد.

هر چه بیهودگی نشانه های مذکور از نزدیکی خشکی آشکارتر می شد، ترس و هراس ملوانان افزوده تر می گردید. و به این مناسبت فرصت شکایت و اظهار ناخشنودی افزایش می یافت. ملوانان به داخل کشتی پناه برده و می گفتند:

«دریاسالار به بهای در خطر انداختن و نابودی ایشان، از فرط شیفتگی، به خود وعده دریافت مقام اشرافیت داده است و چون آنان بیش از هر کسی با شرکت در این ماجرا و دوری از خشکی و فقدان هر نوع کمک، وظیفه خویش را انجام داده اند پس نباید خود عامل بدبختی خودشان گردیده و نباید این طریق را ادامه داده، حتی پشیمانی هم بیهوده است. و اگر قحطی آذوقه شود، چنین کشتی های دارای نقص و عیب را آب می گیرد و پس از آن همه پیشرفت در دریا، وسیله ای برای نجاتشان نیست.» (نقص و عیب کشتی ها را همه می دانستند) هیچ کس نمی تواند

۱- سفر خروج، بنی اسرائیل و قصه خروج بنی اسرائیل از مصر، خشک شدن و بالا آمدن آب برای ممانعت از سربازان فرعون در تعقیب بنی اسرائیل.

تصمیمات آنان را در چنان وضعیتی محکوم نماید.^۱ برعکس باید به خاطر جرأتشان با شرکت در این عمل و همکاری تا آن حد تشویق شوند. دریا سالار به عنوان یک خارجی^۲ از هیچ گونه پشتیبانی برخوردار نبوده و چون دائماً مورد تکذیب قرار گرفته و پیشنهادهایش از طرف بسیاری اشخاص دانشمند و عالم رد شده، پس هیچ کس او را تأیید نکرده و از او دفاع نخواهد کرد. هر چه خود آنان بگویند مورد توجه قرار می‌گیرد در برابر هر چه او برای توجیه اعمالش علیه آنان ابراز کند بیشتر به او نسبت نادانی و عدم لیاقت خواهند داد.^۳

(ملوانان) حتی گفته بودند: به بحث بهتر است خاتمه دهند و چنانچه دریا سالار نخواهد از برنامه‌اش چشم‌پوشی کند، باید او را به دریا انداخت سپس اعلام کرد در اثر بی‌احتیاطی، هنگام مشاهده ستارگان و مطابقت با جدول به آب افتاده است. کسی هم قادر به بررسی حقیقت واقعه نخواهد شد و چنین است مطمئن‌ترین چاره‌بازگشت و نجاتشان.

بدین ترتیب روز به روز غرغر و شکایت و توطئه ادامه می‌یافت. و دریا سالار که شاهد کم‌کاری و سوءنیت آنان بود، گاهی با سخنان آرام‌بخش، و وقتی دیگر، نفس خویش را آماده پذیرش مرگ، با تهدید آنان به مجازات در صورت ممانعت از سفر، دسیسه و فتنه را فرو می‌نشاند. مضافاً برای افزایش امید آنان، نشانه‌ها و علائم نزدیکی خشکی را یادآور شده، وعده دیدار خشکی را در فرصتی کوتاه می‌داد. اما (ملوانان) توجهشان چنان به نشانه‌ها معطوف گردیده که تا دیدار خشکی هر ساعتی به نظرشان سالی می‌نمود.^۴

۱- ترس از محاکمه در بازگشت.

۲- کریستف کلمب ایتالیایی و از اهالی ژن است.

۳- البته خود کریستف کلمب به مطالب رنگ و روغن می‌زند و من غیرمستقیم دردل خود را بازگو می‌کند.

۴- این بخش از یادداشت‌های ویدا آل‌میرانت است و در خلاصه لاس کازاس نیست.

سه‌شنبه ۲۵ سپتامبر

در آغاز این روز هوا آرام بود، سپس باد برخاست و تا شام مسیر خود را به طرف غرب ادامه دادند.

دریاسالار با مارتین آلونسو پینسون ناخدای کشتی پیتا، دربارهٔ نقشه‌ای که سه روز قبل برای او فرستاده بود، تبادل نظر کرد. دریاسالار در این نقشه محل جزایری را که بگمانش وجود داشت رسم کرده بود. مارتین آلونسو می‌گفت این جزایر در مجاورت آنان است. و دریاسالار جواب داد ظاهراً این طور است اما علت اینکه هنوز این جزایر را نیافته‌اند این است که جریان آب دائماً کشتی‌ها را به طرف شمال شرقی سوق داده و مضافاً اینکه آن قدر مسافتی را که ناخدایان حساب کرده‌اند، هنوز نپیموده‌اند.^۱ در این حال دریاسالار درخواست کرد نقشه ارسالی را باز پس فرستند. پس از آنکه آن را با طنابی برایش ارسال کردند با ناخدایان و ملوانان سرگرم مطالعهٔ آن شد.

در غروب آفتاب، هنگامی که مارتین آلونسو پینسون به عقب کشتی خود رفت، با مسرت بسیار دریاسالار را خبر کرد و خواستار مزدگانی دیدار خشکی شد.

وقتی دریاسالار دریافت خبر را با اطمینان خاطر تکرار می‌کنند، به زانو افتاده و شکرگزار پروردگار شد. مارتین آلونسو با افرادش به ذکر دعای «سبحان الله تعالی»^۲ پرداختند. افراد کشتی دریاسالار و کشتی نینا هم از دکل‌ها و تیرک‌ها بالا رفته، همگی تأیید کردند که خشکی را می‌بینند.

خود دریاسالار هم پس از مشاهده، فاصلهٔ آن را بینست و پنج فرسنگ ارزیابی کرد. تا شب همگی مکرراً گفتند خشکی است. دریاسالار دستور

۱- باز هم برای رفع نگرانی مسافت پیموده شده را کوتاه‌تر جلوه می‌دهد.

۲- Gloria in excelsis Deo

تغییر مسیر داده و همه به طرف جنوب غربی، آنجا که ظاهراً خشکی نمودار بود می‌رانند.

در روز تقریباً چهار فرسنگ به سمت غرب و در شب هفده فرسنگ به جانب جنوب غربی، جمعاً بیست و یک فرسنگ، طی کردند. اما دریا سالار فقط سیزده فرسنگ اعلام داشت زیرا به افراد تلقین می‌کرد راه کمی پیموده‌اند تا سفر به نظرشان بیش از حد طولانی نرسد.^۱ و بدین جهت حساب مسافت طی شده را دوبار یادداشت می‌کرد، آنچه کمتر بود جعلی و آنچه بیشتر بود حقیقی.

دریا آرام و بی‌تلاطم شد. در این وقت افراد به شنا پرداختند. باز هم سرخه ماهی دیدند.

چهارشنبه ۲۶ سپتامبر

تا بعد از ظهر به طرف غرب رانند. پس از آن در این هنگام به طرف جنوب غربی تغییر مسیر داده تا مسلم شد آنچه اشتباهاً خشکی فرض کرده‌اند فقط آسمان بوده است.

شبانروز سی و یک فرسنگ پیمودند ولی دریا سالار فقط بیست و چهار فرسنگ نوشت. دریا همسان رودخانه آرام و هوا معتدل و مطبوع بود.

پنجشنبه ۲۷ سپتامبر

به سمت مغرب رانند. شبانروز بیست و چهار فرسنگ طی کردند. دریا سالار فقط بیست فرسنگ حساب کرد.

سرخه ماهی فراوان ظاهر شد. یکی را صید کردند. یکی پرنده آبی دیده شد.

۱- توجه کنید او اعتقاد ندارد خشکی در برابرشان هست. زیرا هم مسافت آن را دورتر جلوه می‌دهد و از مسافتی که به طرف آن می‌روند می‌کاهد. تغییر مسیر هم فقط به علت باد موافق و در مسیر غرب است.

جمعه ۲۸ سپتامبر

به سمت غرب ادامه دادند. در هوای ساکت و آرام، در طی شبانروز چهارده فرسنگ پیمودند، از آن فقط سیزده فرسنگ ثبت شد. مقدار کمی علف پیدا شد. دو عدد سرخه ماهی صید کردند. و کشتی های دیگر بیشتر صید کردند.

جمعه ۲۹ سپتامبر

به سمت غرب ادامه دادند. بیست و چهار فرسنگ طی شد. دریاسالار برای افراد فقط بیست و یک فرسنگ شمارش کرد. پیشرفت در هوای آرام در طی یک شبانروز کم بود. یک غاز دریایی دیدند. این پرنده مرغ دریا را مجبور به بالا آوردن غذا کرده تا خود ببلعد و از چیز دیگری تغذیه نمی کند؟! و پرنده ای است که در دریا نمی نشیند و بیش از بیست فرسنگ از خشکی دور نمی شود. از این نوع پرندگان در جزیره کاپورت (Cap Vert)^۱ بسیار است. کمی دیرتر دو پرنده آبی (Albatros) دیده شد. هوا معتدل و مطبوع است. دریاسالار می نویسد: فقط آواز بلبلان کم است. دریا بی تلاطم و صاف است. باز هم دو سه پرنده آبی و یک غاز دریایی دیده شد. علف های زیادی روی آب است.

یکشنبه ۳۰ سپتامبر

به جانب غرب ادامه دادند. شبانروز، در هوای آرام چهارده فرسنگ طی کردند که فقط یازده فرسنگ نوشته شد. چهار پرنده دم دار روی کشتی ظاهر شدند و این نشانه مهمی از خشکی است. زیرا امکان ندارد این تعداد پرنده از یک نوع، همگی با هم دسته خود را گم کرده باشند. باز هم چهار پرنده آبی دیده شد. پس از آن علف های زیاد در روی آب ظاهر شد.

۱- جزیره ای نزدیک سنگال در افریقا.

در یاسالار می نویسد: «ستاره‌های نگهبان^۱ وقت شب نزدیک عضاد مغرب، و وقت طلوع در یک خط زیر عضاد در سمت شمال شرقی قرار دارند.^۲ ظاهراً در تمام شب سه خط یعنی نه ساعت جابجا می‌گردد و به همین منوال هر شب تکرار می‌شود.» (تعیین ارتفاع و ساعت با اسطرلاب - م.)

به همین ترتیب در غروب آفتاب عقربه یک ربع به طرف شمال غربی انحراف پیدا می‌کند و بامداد درست در امتداد ستاره قطبی قرار می‌گیرد. در نتیجه، ظاهراً ستاره قطبی مانند ستاره‌های دیگر جابجا می‌گردد و قطب‌نما درست است.

دوشنبه اول اکتبر

به طرف مغرب ادامه دادند. بیست و پنج فرسنگ طی کردند. برای افراد فقط بیست فرسنگ شمارش کردند. در بامداد این روز، سکان‌دار دریاسالار اظهار داشته بود که به حساب برخی از افراد از جزیره هیرو تا حال پانصد و هفتاد و هشت فرسنگ طی شده است. حساب ساختگی دریاسالار، برای نشان دادن به افراد، جمعاً پانصد و هشتاد و چهار فرسنگ بود (یعنی ملوانان از دریاسالار کمتر شمرده بودند. البته در جمع اشتباه کرده بودند زیرا مقدار روزانه را در دفتر کشتی می‌دیدند - م.) اما مقدار درست را پنهان می‌کرد و آن هفتصد و هفت فرسنگ بود.

حساب مسافت سایر کشتی‌ها نیز اختلاف داشت. زیرا سکان‌دار کشتی نینا، بعد از ظهر چهارشنبه گفته بود، به نظر او پانصد و چهل فرسنگ پیموده‌اند در حالی که سکان‌دار پینتا اظهار می‌داشت که ششصد و سی و چهار فرسنگ طی کرده‌اند.

۱- ستاره‌های نگهبان (gardes) دنباله دب اصغر (Petiteours) است.

۲- صبحت از تعیین ارتفاع ستاره با اسطرلاب است. عضاد یا بازوی در (رجوع کنید به التفهیم، ص ۳۱۰).

سه‌شنبه ۲ اکتبر

به سمت غرب کشتی می‌راندند. شبانروز سی و نه فرسنگ طی شد برای افراد فقط سی فرسنگ شمرده شد. دریا آرام و بی‌تلاطم است. دریاسالار می‌نویسد: «پروردگارا سپاس بسیار بجای می‌آوریم.» این بار برخلاف معمول علف‌ها از طرف شرق به غرب می‌آمدند. ماهی‌های زیاد در آب ظاهر شد یکی از آنها را صید نمودند. یک پرنده سفید دیده شد به نظر رسید مرغ دریاست.

چهارشنبه ۳ اکتبر

در امتداد جهت همیشگی کشتی راندند. چهل و هفت فرسنگ طی کردند. برای افراد چهل فرسنگ شمردند. مرغابی دریایی دیده شد. علف‌های بسیار در روی آب ظاهر شدند. بخشی از آنها قدیمی و بخشی بسیار تازه و دارای نوعی میوه بود. پرنده‌ای دیده نشد. دریاسالار فکر می‌کند جزایری را که روی نقشه رسم کرده بود پشت سر گذارده‌اند. و در اینجا می‌نویسد:

«در هفته گذشته و روزهای اخیر، نشانه‌های زیادی از وجود خشکی ظاهر شد اما نخواست با شناور کردن کشتی روی آب، جریان آب را آزمایش کند (جریان به طرف خشکی کشیده می‌شود - م.). علی‌رغم اطلاع از وجود برخی از جزایر در آن منجاور حاضر به توقف در آنها نگردید زیرا هدف وی وصول به هندوستان می‌باشد» و می‌افزاید: توقف مفهوم درستی نداشت.

پنجشنبه ۴ اکتبر

در راه غرب کشتی می‌راندند. در شبانروز هفتاد و سه فرسنگ طی کردند. برای افراد فقط چهل و شش فرسنگ اعلام شد. بیش از چهل مرغابی

دریایی و دو پرندۀ دریایی از کشتی دیده شد. یکی از خدمۀ کشتی به طرف پرندگان سنگ پرتاب کرد. یک پرندۀ دریایی (fregate) در دماغۀ کشتی دریا سالار نشست. پرندۀ ای است شبیه مرغ دریایی.

جمعه ۵ اکتبر

راه خود را به طرف غرب ادامه دادند. در هر ساعت یازده میل طی می کردند علی رغم آرامش باد هنگام شب، تا آخر روز پنجاه و هفت فرسنگ پیمودند. برای افراد فقط چهل و پنج شمارش شد. دریا آرام و زیباست. دریا سالار می گوید:

«پروردگارا سپاس بسیار بجا می آوریم. هوا معتدل و مطبوع است.»
 علف ها دیده نمی شوند. مرغابی های زیادی دیده شدند. ماهی های پرندۀ به صحنه کشتی می افتادند.

شنبه ۱۶ اکتبر

در راه غرب کشتی می رانند. شبانروز چهل فرسنگ طی کردند. برای افراد فقط سی و سه فرسنگ حساب شد.

در این شب (شب شنبه) مارتین آلونسو پیشنهاد کرد بهتر است به طرف ریع غرب - جنوب غربی برانند اما به نظر دریا سالار او این پیشنهاد را به خاطر جزیرۀ سیپانگو (Cipango) نمی کرد (برعکس او این پیشنهاد را به خاطر جزیره سیپانگو می کرد - م.^۱) و او توجه داشت اگر از آن رد

۱- این عبارت بارها از طرف تصحیح کنندگان آثار کریستف کلمب اشتباه تلقی شده است. حرف نفی ندارد باید نوشته پیشنهاد می کرده. احتمالاً کلمب ناخدای خود مارتین آلونسو را در جریان قرارداد محرمانه با پادشاه اسپانیا گذاشته بود و او می دانسته است کریستف کلمب مأموریت دارد یکسره به هندوستان رود تا طلا و ادویه بیاورد و راه جدید را برای این نوع کالاها بگشاید. جزیره سیپانگو یا ژاپن نخستین بار از طرف مارکوپولو

شوند به این زودیها به خشکی نخواهند رسید و بهتر است نخست به سرزمین قاره برسند و بعد به جزایر بروند (عبارات آشفته و مغشوش است. در زیرنویس کتاب هم به گونه‌ای آن را توجیه کرده‌اند ولی کافی نیست - م.)^۱.

یکشنبه ۱۷ اکتبر

در طریق غرب کشتی می‌راندند. نخست در دو ساعت دوازده میل در هر ساعت راندند. سپس فقط هشت میل در ساعت. تا یک ساعت پیش از غروب آفتاب بیست و سه فرسنگ طی کردند. برای افراد هیجده فرسنگ شمارش شد. در این روز کشتی‌ها به سرعتی هر چه بیشتر می‌توانستند، می‌راندند. هر یک می‌خواست خشکی را زودتر ببیند تا از عنایات و جوایز موعود پادشاه برخوردار گردد.

در طلوع آفتاب [...]²

«نزدیک غروب آفتاب، جلوه‌ای از خشکی به چشم خورد، لکن چون ناآشکار بود، هیچ کس نخواست مدعی کشفش گردد، البته نه به خاطر شرم و حیا از اعلام آنچه حقیقت نبود، بلکه فقط به سبب محرومیت از جایزه ده هزار مراویس (واحد پول، عایدی سالیانه که طبق وعده پادشاه کاتولیک کاستیل در اسپانیا می‌بایستی به نخستین کشف‌کننده خشکی

➔ عنوان شده بود و کریستف کلمب با آشنایی به سفرنامه مارکوپولو می‌دانسته است سیپانگو یا ژاپن در منتهی الیه آسیا و آن طرف هند واقع است و اگر قرار بود از طرف غرب به هند برسند پس سیپانگو در سر راهشان قبل از هند است. اما قصد کریستف کلمب معطل شدن در جزایر نبود بلکه او می‌خواست یکسره به خشکی قاره برسد.

۱- تصور می‌کنم خواست دریاسالار آن است که به خشکی قاره (سرزمین قاره) بروند ولی مارتین الونسو از ترس آنکه مبادا به این زودی‌ها به خشکی دست نیابند پیشنهاد تغییر جهت کرده و قرار رفتن به جزیره سیپانگو (ژاپن) است. البته اکنون ما می‌دانیم آنان به طرف امریکا می‌رفتند (لاس کازاس).

۲- افتادگی در متن است، ولی شرح واقعه در میان گیومه آمده است.

داده شود - م.) زیرا دریاسالار برای اجتناب از انگیزش، شادی مصنوعی و غیرحقیقی در افراد، در اثر فریاد فریبنده «خشکی، خشکی»، اخطار کرده بود، هر کس فریاد کشد که خشکی را می بیند و تا سه روز پس از آن ادعایش تأیید نگردد از جایزه محروم خواهد گردید. بعد از آنکه این اخطار از کشتی دریاسالار اعلام شده بود هیچ کس نمی خواست بیهوده فریاد کشد: «خشکی، خشکی».

کشتی نینا^۱، که به علت داشتن بادبان نازک از سایرین جلو افتاده بود، پرچمی بر دکل بزرگ برافراشت و با یک تیر توپ اعلام دیدار خشکی کرد. چگونگی علامت را دریاسالار قبل مقرر داشته بود. همچنین دستور داده بود دو کشتی دیگر در طلوع و غروب آفتاب، به کشتی او پیوندند. زیرا وضع دریا و آسمان در آن هنگام مساعد رؤیت مسافت دور بود.

مع هذا، چون تا بعد از ظهر از خشکی ادعایی کشتی نینا خبری نشد و چون دسته های بزرگی از انواع پرندگان از سمت شمال به جانب جنوب غربی در پرواز بودند و موجب این تصور گردید که یا برای خواب به خشکی می روند یا احتمالاً از سرمای زمستان گریخته و به اقلیم اصلی خود باز می گردند، و نظر به آنکه دریاسالار می دانست اغلب جزایر متعلق به پرتغال از طریق ردیابی پرواز پرندگان کشف شده، پس بدین جهات، دریاسالار دستور داد طریق غرب را رها کرده و سکان به جانب جنوب غربی نهند. و تصمیم گرفت دو روز در این طریق کشتی برانند.^۲

این تغییر جهت از یک ساعت مانده به غروب آفتاب آغاز شد. در تمام شب پنج فرسنگ طی کرده ولی در روز بیست و سه فرسنگ پیمودند که جمعاً در شبانروز بیست و هشت فرسنگ است.

۱- احتمالاً دنباله «در طلوع آفتاب...» از این پس آغاز می شود - م.

۲- در هر فرصت مساعد (به ویژه وزش باد) سمت خط استوار را پیش می گیرد.

دوشنبه ۱۸ اکتبر

به طرف غرب - جنوب غربی کشتی رانندند. شبانروز یازده و نیم یا دوازده فرسنگ طی کردند. گاهی ضمن شب سرعت آنان حتی به پانزده میل در ساعت رسید. (اگر در متن درست ثبت شده باشد) دریا مانند رودخانه سویل (Seville در اسپانیا) آرام و بی تلاطم بود. دریاسالار می نویسد: «به رحمت پروردگار، هوا مثل هوای آوریل در سویل معتدل است. آن قدر عطرآگین است که حضور در اینجا دلپذیر است».

علف تازه و پرندگان فراوان صحرایی ظاهر گردیدند. یکی از پرندگان راکه به سمت جنوب غربی می گریخت، گرفتند. علاوه بر آنها زاغ و اردک و یک پرندۀ دریایی.

اما در این هنگام از فرط نگرانی و جاذبه و وصول به خشکی، وقتی به نشانه ها گذاشته نمی شد.

سه شنبه ۱۹ اکتبر

به طرف جنوب غربی کشتی می رانندند. پس از طی پنج فرسنگ جهت باد تغییر کرده و از سمت غرب - ربع شمال غربی وزید و چهار فرسنگ پیمودند. در طی تمام روز تا آخر یازده فرسنگ رانندند در شب بیست فرسنگ و نیم طی کردند و برای افراد فقط هجده فرسنگ حساب شد. در تمام شب صدای پرواز عبور پرندگان شنیده شد.

چهارشنبه ۱۰ اکتبر

به جانب غرب - جنوبی غربی کشتی می رانندند. در هر ساعت به طور متوسط ده میل طی می نمودند. گاه دوازده میل و گاهی هفت میل، شبانروز پنجاه و نه فرسنگ پیمودند.

در این زمان طاقت افراد، دیگر طاق شده بود. از طول سفر شکایت

می کردند اما دریاسالار با وعده استفاده‌ای که در انتظارشان هست، هر چه بیشتر قوت قلبشان می داد. و می افزود، شکایت بی فایده است چون او به هدف هندوستان آمده و تا وصول به آن به مدد پروردگار، ادامه راه خواهد داد.

پنجشنبه ۱۱ اکتبر

به جانب غرب - جنوب غربی کشتی می رانند. در دریا امواجی بزرگتر از آنچه در تمام طول سفر دیده بودند نمایان شد. یک مرغابی دریایی و نوعی جگن سبز نزدیک کشتی دریاسالار دیده شد. افراد کشتی پیتتا یک نی و یک چوبدستی دیدند و سپس یک عصای کنده کاری از آب گرفتند. ظاهراً با آلتی آهنی آن را حکاکی کرده بودند. باز هم یک قطعه نی و گیاهی دیگر که در خشکی می روید دیده شد و سرانجام یک تخته مشاهده گردید. در کشتی نینا هم نشانه‌های دیگری از خشکی دیدند، به ویژه یک شاخه زالزالک پر از میوه، به دیدن آن همگی نفسی به راحتی کشیده و خوشحال شدند.

در این روز تا غروب آفتاب بیست و هفت فرسنگ طی کردند. پس از غروب به دستور دریاسالار راه نخستین خود را در جهت غرب پیش گرفتند. در هر ساعت دوازده میل می‌پیمودند، تا دو ساعت بعد از نیمه شب نود میل یعنی بیست و دو فرسنگ طی کردند. چون کشتی پیتتا، کشتی بادبانی بهتری بوده و جلوتر از کشتی دریاسالار می‌راند، خشکی را کشف کرد و طبق دستور دریاسالار علامت داد. نخستین کسی که در این کشتی خشکی را مشاهده کرد ملوانی بود به نام رودریگو دوتریانا (Rodrigo de Triana)، هر چند در ساعت ده شب وقتی که در اطاقک بالای عقب کشتی بود، سوسوی چراغی مشاهده کرد ولی آن قدر ناآشکار بود که نمی‌توانست وجود خشکی را تصدیق کند. معذالک افسر

دربار شاهی، پروگوتیرز (Pero Gutierrez) را خواست و به او گفت به نظرش چراغی از دور دیده می‌شود. او نیز به نوبه خود نگاه کرده و چراغ را دید. به همین شکل با رودریگو سانچز دو سگوبا (Rodrigo Sanchez de Segovia)، بازرس مأمور از طرف پادشاه و ملکه در کشتی، صحبت کرد ولی او چیزی ندید، زیرا در جایی قرار نداشت تا آن را رؤیت کند. پس از گفتار دریاسالار باز هم یکی دو بار سوسوی روشنایی دیده شد و همسان شعله شمع مومی بلند و کوتاه می‌گردید و احتمالاً می‌توانست نشانه‌ای از خشکی باشد. اما دریاسالار یقین داشت که خشکی نزدیک است از این رو، وقتی که افراد را برای دعای شامگاهی، که نزد همه ملوانان ذکر و خواندنش به شیوه خودشان رسم است، گرد آمدند، دریاسالار از ایشان درخواست کرده و سوگندشان داد تا در اطفاک دیدبانی با دقت به جانب خشکی بنگرند، زیرا به نخستین کسی که خشکی را ببیند بلافاصله جایزه‌ای از طرف خود خواهد داد و آن علاوه بر هدایای پادشاه و ملکه است که بالغ بر ده هزار مراویس عایدی دائمی مقرر می‌باشد.

در ساعت دوم^۱ بعد از نیمه شب، خشکی در مسافت دو فرسنگی به چشم خورد. بادبان‌ها را جمع کرده و فقط بادبان بزرگ را گذاشته و کشتی شناور به جریان آب سپرده و با تنظیم زمان، روز جمعه به یک جزیره کوچک^۲ که بومیان آن را گواناهانی^۳ می‌نامند، رسید.

در این هنگام مردمی لخت در ساحل دیدند. دریاسالار در قایق مسلح خود به اتفاق مارتین آلونسو پنیسون ناخدای کشتی پیتتا و برادرش

۱- هر ساعت مطابق دو ساعت امروزی بوده است.

۲- لاس کازاس در متن اضافه کرده است از مجمع‌الجزایر لوکایس (Lucayes).

۳- در متن: «هندی‌ها»، کریستف کلمب تصور می‌کرده است به هندوستان نزدیک است، و جزیره‌ای از جزایر هندوستان است از این رو تا زمان حاضر نیز به سرخ‌پوستان امریکا در زبان‌های اروپایی و انگلیسی هندی (Indien) می‌گویند.

ویسانت یانس (Vicente Yanez) ناخدای کشتی نینا به ساحل رفتند. دریا سالار پرچم سلطنتی و دو ناخدا پرچم‌های مزین به صلیب سبز را که به عنوان علامت در کشتی‌ها داشتند، برافراشتند. در یک طرف پرچم‌ها حرف F و در طرف مقابل حرف Y^۱ (ایگرگ) رسم شده و در بالای حروف یک تاج در روی صلیب نقش گردیده بود.

پس از رسیدن به خشکی درختان سبز و خرم و انواع میوه‌های مختلف و آب فراوان دیدند. دریا سالار ناخدایان و رودریگو اسکودا (Rodrigo Escoveda) دفتردار کشتی و رودریگو سانچز و هر کسی به ساحل پیاده شده، احضار نمود و خواستار شد با وی عهد بسته و گواهی نمایند که جزیره مذکور - چنانچه به تصرف بالفعل در آمد - به نام ولی نعمتان خود شاه و بلکه به تصرف او درآمده، و اظهارنامه ضروری را چنانچه مشروحاً در سند کتبی تنظیم شده اعلام می‌دارند.^۲

به زودی تعداد بی‌شماری از مردم جزیره گرد آمدند. آنچه در ذیل درج شده سخنان شخص کریستف کلمب در یادداشت‌های نخستین سفر دریایی و کشف هندوستان است.^۳ می‌گوید:

«من، به سبب آنکه با دوستی بسیار ما را پذیرا شدند و چون دانستم مردمی مطیعند و به مذهب مقدس ما از طریق دوستی و مهر بهتر می‌گروند تا به وسیله قهر^۴ به تنی چند از آن جمله چند کلاه قرمزی و تعدادی مهره شیشه‌ای بخشیده که به گردن آویخته، و همچنین بسیاری چیزهای دیگر بی‌بها که سبب خشنودی بسیار آنان شد و چنان به ما تعلق

۱- حرف Y اول نام ایزابلا و حرف F اول نام فردیناند، ملکه و پادشاه کاستیل و آراگون که ازدواجشان سبب اتحاد این دو کشور و سپس تشکیل اسپانیا گردید.

۲- عین سند مفقود شده است.

۳- هنوز همه می‌پنداشتند به هندوستان رفته و در قاره آسیا هستند.

۴- توجه کنید جنگ‌های صلیبی زنجیر همه را گسیخته بود. گویا مذهب مسیح، دین دوستی و محبت بود؟

خاطر پیدا کردند که شگفت‌انگیز بود. سپس شناکتان به قایق‌های کشتی که سوار آن بودم، آمده و با خود طوطی، کلاف نخ پنبه‌ای، نیزه و چیزهای دیگر آوردند و با هر چه به آنان دادیم از قبیل مهره شیشه‌ای و زنگوله، مبادله کردند. آخر الامر در برابر هر چه می‌گرفتند، هر چه داشتند به رغبت می‌دادند. ظاهراً مردمی از همه چیز محروم بودند. همه لخت مادرزاد نه حتی زنان مع‌هذا فقط یک زن جوان دیدم. هر مردی دیدم جوان بود، هیچ کدام بیش از سی سال نداشت، همه برازنده، با پیکرهای زیبا و چهره‌های پسندیده، موهایی کوتاه به ضخامت تار موی دم اسب، چیده تا بالای ابروان و در پشت سر فقط چند تاری بلند گذاشته که هرگز نمی‌چیدند. مانند ساکتان جزایر قناری نه سیاهند و نه سفید. برخی از آنان پیکر خویش را به رنگ قهوه‌ای آلوده، برخی رنگ سفید زده و بعضی هم رنگ قرمز تُند و دیگران از هر رنگی یافته‌اند. تعدادی فقط چهره را رنگ نموده بعضی تمام بدن، برخی فقط دور حلقه چشم و تعدادی تنها گرد بینی را به رنگ آلوده بودند. سلاحی حمل نمی‌کردند حتی آن را هم نمی‌شناختند. وقتی شمشیر را نشان آنان دادم از نادانی از لبه تیز در دست گرفته و دست خود را بریدند. آهن نمی‌شناسند. نیزه آنان چوبکی بی آهن است که در نوک برخی دندان ماهی نصب کرده و در باقی اشیاء مختلف چسبانده‌اند. همه همسان هم هیئت زیبا، رفتاری پسندیده و ساختاری موزون دارند. افرادی دیدم آثار زخم بر بدن داشتند، از آنان به اشاره درباره‌اش استفهام کردم، به من فهماندند از جزایر مجاور مردانی برای دستگیری آنان می‌آیند و ایشان به مقابله برمی‌خیزند. تصور کردم، هنوز هم می‌پندارم، از سرزمین قاره به اینجا می‌آیند تا برده بگیرند احتمالاً خدمتگذاران و کارگران صنعتی خوبی هستند. زیرا مشاهده کردم هر چه به آنان می‌گویم به سرعت تکرار می‌کنند، تصور می‌کنم به آسانی مسیحی شوند چون ظاهراً به هیچ مذهبی نیستند. اگر خدا بخواهد، هنگام

عزیمت شش تن از آنان را به حضور اعلیحضرتین آورده تا آنکه زبان ما را فراگیرد. در این جزیره هیچ نوع جانوری جز طوطی وجود ندارد.» چنین بود سخنان دریاسالار.

شنبه ۱۳ اکتبر

«بامداد گروهی انبوه از بومیان به ساحل آمدند. همان‌گونه که گفتم همه جوانند و همه منشی پسندیده دارند. همه مردمی برازنده‌اند. موی آنان مجعد نیست و صاف و بلند است. درست مثل موهای دمب (دم) اسب. پیشانی‌شان بلند، سرهای پهن، پهن‌تر از هر نژاد دیگری که تاکنون دیده‌ام. چشمانی بزرگ و زیبا، رنگ پوستشان قهوه‌ای توند نیست بلکه به رنگ اهالی جزایر قناری است. غیر از این هم نمی‌تواند باشد زیرا این جزیره از شرق تا غرب در امتداد خط جزیره‌ی هیرواز جزایر قناری قرار گرفته است. شباهت زیاد به یکدیگر دارند. پاهای راست، شکمی صاف و هیكلی مناسب دارند.

بلم‌هایشان مشابه یک قایق دراز، از یک قطعه تنه درخت به مهارتی شگفت‌انگیز، در چنین خطه‌ای، ساخته شده است. به طرف کشتی آمدند. تعدادی از بلم‌هایشان چنان بزرگ بود که چهل تا چهل و پنج مرد در آن جای می‌گرفت. سایرین کوچکتر، چنانچه در برخی یک مرد هم به زور جای می‌گرفت. با پارویی شبیه به پارویی نانوائی می‌رانند سرعت آن خوب بود. هر وقت بلمی بر می‌گشت همگی خود را به آب افکنده تا آن را برگردانده و با کدوی تو خالی همراهشان آن را از آب تخلیه می‌کردند. با خود کلاف نخ پنبه، طوطی، نیزه و سایر اشیاء کوچک که شرحش ملال‌انگیز است همراه داشتند. در برابر هر چه به آنان دادند مبادله کردند. توجهم جلب به آن بود تا بدانم طلا در آن میان هست یا نه؟ مشاهده نمودم تنی چند از آن جمله، تکه‌هایی از آن در سوراخ بینی آویزان

کرده‌اند به مرد اشاره داشتم با دور زدن جزیره به سمت جنوب به مکانی خواهیم رسید که در آنجا پادشاهی دارای مقداری معتنا به طلا در خمره‌های بزرگ است. کوشیدم آنان را راضی به رفتن کنم ولی به زودی دانستم هم‌رأی نیستند. تصمیم گرفتم تا بعد از ظهر روز بعد توقف کرده و سپس به جانب جنوب غربی حرکت نمایم. زیرا به طوری که بسیاری نشان می‌دادند در جهات جنوب - جنوب غربی و شمال غربی خشکی وجود داشت و از همین شمال غربی بیشتر اوقات افرادی برای جنگ می‌آمدند. بدین ترتیب به منظور جستجوی طلا و سنگهای قیمتی مصمم به عزیمت در سمت جنوب غربی گردیدم.

این جزیره بسیار بزرگ، هموار و بدون کوهستان و پوشیده از درختان بسیار سبز است. آب فراوان است و در وسط آن آبگیرهای بزرگ مجزا از دریا تشکیل یافته است. آنچنان سرسبز که تماشایش فرحبخش می‌باشد. مردم رامند. به سبب گرایش به آنچه ما داریم و اطلاع از اینکه ما تا چیزی دریافت نداریم چیزی نخواهیم داد وقتی کالایی برای عرضه ندارند، هر چه به دستشان می‌رسد برداشته و خود را به آب می‌اندازند. اما هر چه دارند با هر چیز بیهوده‌ای که به آنان داده می‌شود مبادله می‌کنند تا آنجا که یک تکه ظرف شکسته یا یک استکان خرد شده را هم می‌پذیرند. حتی دیدم، شانزده کلاف بزرگ نخ پنبه را با سه پول پرتغالی که فقط ارزش یک پشیز اسپانیایی دارد مبادله کردند. هر یک از این کلاف‌ها بیش از یک آروب (پانزده کیلو) وزن داشت. من این امر را منع کرده و نگذاشتم هیچ کس خریداری کند مگر آنکه به مقدار کافی جمع شده و همه را یکجا به حساب اعلیحضرتین خریداری کنند.^۱ در این جزیره پنبه می‌روید - با اینکه در زمان کوتاه توقم نمی‌توانستم از همه چیز با اطمینان اطلاع یابم

۱- چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

— طلا هم تولید می شود^۱ چون در بینی هایشان آویخته اند. اما نمی خواهم وقت تلف کنم و برای وصول به جزیره سیپانگو (ژاپن) عزیمت خواهم کرد.

اکنون چون شب فرا رسیده همگی با بلم هایشان به طرف خشکی می روند.»

یکشنبه ۱۴ اکتبر

«بامداد دستور دادم قایق ها را به کشتی ها وصل کرده و در امتداد جزیره، به منظور مشاهده طرف مقابل جزیره در شرق و نیز دیدار دهکده ها، به سمت شمال شرق به راه افتادیم. به زودی دو تا سه دهکده دیدم که ساکنانشان، صداکنان و شکرخداگویان^۲ به ساحل آمده بودند، برخی برای ما آب آورده، بعضی دیگر خوراکی های مختلف. و وقتی متوجه گردیدند، قصد رفتن به خشکی ندارم خود را به آب انداخته و شناکنان نزدیک آمده و آن گونه که ملتفت شدیم، می پرسیدند آیا شما از آسمان آمده اید؟ پیرمردی سوار بر قایق من شد^۳ و سایرین به صدای بلند مردان و زنان را فرا می خواندند که بیایید مردمانی را که از آسمان فرود آمده تماشا کنید! خوراکی و آب برای آنان بیاورید. زن و مرد بسیار فرا رسیدند هر کدام چیزی به همراه داشت، شکر خدای گفته، به سجده افتاده یا دست هایشان را به سوی آسمان برداشته، سپس فریاد می زدند و ما را به ساحل می خواندند. اما پس از آنکه دریافتیم تخته سنگ بزرگ ساحلی گرداگرد جزیره را فرا گرفته از نزدیکی به ساحل اندیشناک شدم.

۱- در قدیم تصور می شده است طلا در یک فعل و انفعال شیمیایی طبیعی در اثر نور خورشید در معادن تولید می گردد. و معادن آن در مکانهایی که نور خورشید شدید است زیاد است.

۲- قبل گفته شده بود، به هیچ مذهبی نیستند!

۳- قایق ها را به کشتی ما وصل کرده و کشتی ها قایق ها را به دنبال می کشید.

صخره‌های مذکور بندرگاهی به عمق کافی تشکیل داده که کلیه کشتی‌های مسیحیان در آن جا می‌گیرند ولی مدخل آن بسیار باریک است. راست است که در داخلش نقاط کم عمق هم یافت می‌شود اما دریا در داخل آن مانند آب چاه بی تلاطم است. صبح زود به منظور بررسی همه چیز حرکت کرده تا قادر به گزارش در مورد همه مسائل به اعلیحضرتین باشم. و نیز مکانی بیابم تا در آنجا حصارى بنا نمایم. بدین منظور باریکه از زمین دیدم که شباهتی به یک جزیره دارد و در آنجا شش خانه وجود دارد. با اینکه جزیره نیست ولی با کوشش دو روزه می‌توان آن را بدل به جزیره نمود. مع هذا ضرورتی ندارد زیرا این مردم در مورد کاربرد سلاح سخت بی‌اطلاعتند چنانچه خود اعلیحضرتین به توسط هفت نفری که با خود آورده تا پس از فراگیری زبان باز گردند آگاه خواهند شد. با اینکه بستگی به فرمان اعلیحضرتین دارد، ایشان می‌توانند دستور دهند همگی را به کاستیل آورده یا در بازداشت در خود همین جزیره نگه دارند. زیرا با پنجاه مرد همگی در یوغ اطاعت مانده و هر چه ایشان مایل باشند می‌توانند با آنان انجام دهند.

در نزدیکی جزیره گفته شده (شبه جزیره باریکه ذکر شده - م.) جنگل بکری هست که هرگز درختانی به سبزی آنها ندیده‌ام. برگهای آنها مثل برگهای درختان در کاستیل هنگام ماه مه و آوریل است. آب فراوان است. بندرگاه ذکر شده را به خوبی بررسی کرده سپس به کشتی بازگشته، بادبان برافراشتم. پس از آن آن قدر جزیره دیدم که نتوانستم تصمیم گیرم ابتدا به کدام یک روم. مردانی که همراه خود برداشته‌ام با اشاره فهماندند، آن قدر هست که نمی‌توان شمرد و نام بیش از صدتای آنها را ذکر نمودند. در نتیجه کوشیدم بزرگترین آنها را شناخته و به طرف آن عزیمت نمایم و چنین کردم.

این جزیره (جزیره بزرگ - م.) تقریباً پنج فرسنگ با جزیره سان

سالوادور^۱ فاصله دارد البته سایرین دورترند و برخی هم نزدیکترند. همگی هموار و فاقد کوهستانند. همه مسکون و حاصلخیزند. همگی با هم در جنگند، هر چند ساکنان آنها مردمانی ساده‌دل و برازنده‌اند.»

دوشنبه ۱۵ اکتبر

«شب را از اندیشه نیافتن لنگرگاهی مناسب تا بامداد دفع‌الوقت کرده تا مجبور به باز کردن بادبان‌ها در سپیده صبح نشوم زیرا نمی‌دانستم آیا کرانه دریا از نقاط کم‌عمق آزاد است یا نه؟ اما چون جزیره به جای پنج فرسنگ، هفت فرسنگ فاصله داشت و مد مانع پیشروی شد لهذا فقط هنگام ظهر به جزیره نامبرده رسیدم. و دریافتم که کناره‌ای که در دیدگاه جزیره سان سالوادور است از شمال به جنوب پنج فرسنگ طول دارد در حالی که طرف مقابل که طی کردم از شرق به غرب کشیده شده و طول آن ده فرسنگ است و چون از کرانه این جزیره در غرب یک جزیره بزرگتر دیدم، بادبان برافراشته تا تمام روز تا شام کشتی برانم. در غیر این صورت نمی‌توانستم تا غروب آفتاب به دماغه آن جزیره که نامش را ساتاماریا کنسپسیون خوانده برسم. تقریباً در غروب آفتاب نزدیک به دماغه مذکور لنگر انداخته تا درباره وجود طلا به تحقیق بپردازم. زیرا افراد بومی همراهم اطلاع داده بودند که دستبندها و پابندهای زریشان از این جزیره آمده است. البته فکر می‌کردم فریبی است برای فرار ولی هر چه بود، قصد داشتم از هیچ کدام از جزایر بی آنکه به تملک درآورم نگذرم. هر چند می‌توانستم بگویم همه را یکجا متصرف شده‌ام. بدین ترتیب لنگر انداخته و تا امروز سه‌شنبه توقف کردم.^۲ در بامداد با قایق مسلح حرکت

۱- در تلخیص تذکر نداده‌اند که کریستف کلمب جزیره اولی را (نخستین جزیره را) سان سالوادور (San Salvador) نام گذاری کرده بود.

۲- چنانچه مورد توجه هست، تاریخ‌ها با هم مخلوط شده است و کریستف کلمب مرتباً
←

نموده و در خشکی پیاده شدم. بومیان به تعداد زیاد و مشابه مردم جزیره سان سالوادور لخت بودند. آزادمان گذاردند به هر کجا بخواهیم برویم و هر چه خواستیم به ما دادند. اما چون باد از جانب جنوب شرقی می وزید تأخیر را جایز ندانسته و به طرف کشتی حرکت کردم. آنجا بلم بزرگی در کنار کشتی نینا دیدم و یکی از مردان اهل سان سالوادور که در کشتی نینا بود خود را به آب انداخت به بلم سوار شده و گریختند بی آنکه قایق ما قادر به پیگیری آنان شود زیرا فاصله زیادی از ما داشتند. بدین ترتیب بلم به ساحل رسید و بومیان بلم را گذارده به خشکی رفتند. چند تنی از همراهانم متعاقب آنان خود را به ساحل رسانیدند ولی همگی مانند مرغ پرواز کرده بودند. بلم آنان را با خود به کشتی نینا بردم. در این هنگام بلم کوچکی از دماغه دیگر جزیره به طرف کشتی نینا آمد. مردی تنها در آن نشسته و برای مبادله یک کلاف نخ پنبه آمده بود. چون مرد خواست از کشتی بالا آید ملوانان خود را به آب انداخته و دستگیرش کردند. من در عقب کشتی شاهد این ماجرا بودم، فرستادم تا او را آوردند به وی یک کلاه قرمزی داده و چند مهره شیشه سبز به بازویش بسته و دو زنگوله به گوش هایش آویختم سپس دستور دادم بلم کوچک او را پس داده و وی را به ساحل فرستادم.

سپس به طرف جزیره بزرگ دیگری که در غرب می دیدم بادبان برافراشتم. همچنین گفتم تا بلم دیگر را نیز که در عقب کشتی نینا کشیده می شد، رها کردند.

در این موقع از کشتی مردی را می نگرستم که اشیاء مذکور را بی آنکه چیزی دریافت کنم به او دادم. هر چند او می خواست کلاف پنبه اش را به

→ به شرح و توضیح درباره جریانات روز قبل پرداخته و سپس به تاریخ روز باز می گردد. روز سه شنبه معمولاً می یابستی در یادداشت های روز قرار می گرفت ولی با روز دوشنبه مخلوط شده است.

من دهد. به محض آنکه وی به خشکی رسید، دیگران شگفت‌زده گردش حلقه زدند و او از ما تعریف کرده و می‌گفت که به نظرش ما آدمهای خوبی هستیم و کسی که فرار کرده اشتباه نموده است.^۱ البته به همین خاطر بود که من اشیاء مذکور را به وی داده و با وی آن‌گونه که شرح دادم عمل کردم. و او را به خشکی فرستادم تا دیگران نیز به ما قدر نهند. تا هرگاه اعلیحضرتین کسی دیگر از امثال ما را به اینجا فرستند این مردم ما را دشمنان خود تلقی نکنند. وانگهی آنچه به وی بخشیدم حتی چهار مراویس هم نمی‌ارزید.

از این قرار، در حدود ساعت ده در تحت وزش باد جنوب شرقی متمایل به جنوب، به قصد دیدار جزیره دیگر حرکت کردم. جزیره‌ای است بسیار بزرگ و بومیان سان سالوادور که همراه من هستند با اشاره فهماندند، طلای بسیار در آن هست. و کلیه حلقه‌ها و دستبندها و گوشواره‌ها و گردنبندهای زرین اهالی از این جزیره صادر می‌شود.

از جزیره ساتاماریا (دماغه ساتاماریا - م.)^۲ تا جزیره جدید نه فرسنگ راه در جهت شرق به غرب است. و تمام ساحل این جزیره از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده است. به نظرم می‌رسد سواحل آن بیست و هشت فرسنگ طول داشته و همانند جزایر سان سالوادور و ساتاماریا هموار و بدون کوهستان است. سواحل آن صخره‌ای نیست ولی در تمام کرانه زیر آب تخته سنگ‌های بزرگ وجود دارد. با وجودی که آب صاف و روشن و کف دریا دیده می‌شود، در هنگام کناره‌گیری باید مراقب

۱- عبارات فوق از تصورات خود کریستف کلمب است. وگرنه او در ساحل حضور نداشته تا گفتگوی بومیان را بشنود مضافاً آنکه وی زبان آنان را نمی‌دانسته است. اما این مطالب را برای پادشاه اسپانیا می‌نویسد تا تدارک سفر بعد را بچیند و از اندیشه آنکه مباد پادشاه طماع و پول پرست از هزینه زیاد به وحشت افتد هزینه چند مهره را می‌نویسد.

۲- فقط دماغه را نامگذاری کرده بود و از این دماغه حرکت کرد مع‌هذا مطالب بعدی نشان می‌دهد جزیره را هم به همین نام خوانده است.

بود به ساحل نزدیک نشد. اما در فاصله دو یزد گلوله توپ از ساحل، دریا چنان عمیق است که امکان دستیابی به کف آن وجود ندارد.

همه این جزایر بسیار سبز و حاصلخیزند، هوا معتدل است. احتمالاً در آنها چیزهایی یافت می شود که من بی خبرم زیرا نمی خواهم توقف کنم. قصدم عزیمت به نقاط دورتر بود تا جزایر بیشتری دیده و طلا بیابم. و چون نشانه هایی از طلا در این جزایر هست - و بدون شک دستبندها و پابندهایی که مردم اینجا حمل می کنند از طلاست زیرا با تکه های طلای خودم مقایسه کردم - نمی توانستم به مدد پروردگار از جستجویش در آنجا که تولید می شود، صرف نظر کنم.

در میان شعبه ای از دریا که جزایر ساتتاماریا و جزیره بزرگتر را که نام فرناندینا بر آن نهادم، از هم جدا می سازد مردی تنها درون قایقی به قصد عبور از یک جزیره به دیگری، یافتم. تکه ای نان به بزرگی یک مشت، کدویی از آب، مستی از خمیر سرخرنگ نرم همراهش بود. علاوه بر آنها چند برگ خشک هم که معمولاً نزد آنان ارزشمند است پیدا شد. در سان سالوادر هم از این برگها برای معرفی برایم آورده بودند.^۱ همچنین در زنبیل کوچکی که به سبک خودشان ساخته اند، چند مهره شیشه ای و دو سکه پول کوچک گذارده بود. فهمیدم از جزیره ساتتاماریا آمده و به فرناندینا می رود. اجازه دادم طبق درخواست خودش روی کشتی آمده و بلم او را هم به کشتی آوردند. هر چه با خود داشت حفظ کرده و گفتم به وی نان و عسل و آب دهند. و در هنگامی که او را به جزیره فرناندینا می فرستادم، آنچه داشت به او پس دادم تا نام نیکی از ما شهرت داده و هرگاه اعلیحضرتین بخواهند کسی را گسیل دارند به احترام استقبالش نمایند و هر چه نیاز باشد در اختیارش گذارند.»

سه‌شنبه ۱۶ اکتبر و چهارشنبه ۱۷ اکتبر^۱

«از جزیره ساتتاماریا کنسپسیون، در حدود ساعت ظهر به طرف جزیره فرناندینا که جزیره بسیار بزرگی در غرب است، حرکت کردم. در تمام روز در هوای ساکت (بدون وزش باد - م.) کشتی راندیم و نتوانستیم پیش از تاریکی رسیده تا کف دریا دیده شود. از این رو در پهنه دریا ماندیم زیرا در این منطقه مراقبت زیاد لازم است تا زیر کشتی به کف دریا برخورد ننماید.

تمام شب تا روز توقف کردم. هنگام روز متوجه شدم در برابر دهکده‌ای هستیم که مرد و بلمش که روز قبل دیدم ساکن آنجاست و آن قدر از ما تعریف کرده بود که تمام شب اهالی سوار بر بلم هایشان به کشتی آمده تا آب و چیزهای دیگر برای ما بیاورند. دستور دادم به هر یک چیزی از قبیل مهره‌های شیشه‌ای نخ کشیده، زنگوله برنجی دمبک، که هر یک فقط یک مرویس می‌ارزد و چند تا واکسیل بند و هر چیز که برایشان جاذبه داشت، بدهند. همین طور گفتم وقتی بالای کشتی می‌آیند برایشان خوراک شیره چغندر بدهند. ساعت سه قایق بزرگ کشتی را برای حمل آب شیرین به خشکی فرستادم. اهالی با حسن نیت کامل مکان آب را به افرادم نشان دادند و حتی خود آنان بشکه‌های آب را به کشتی می‌آوردند و از خدمت به ما لذت می‌بردند.

این جزیره بسیار بزرگ است. از این رو تصمیم گرفتم آن را دور بزنم. بنابر آنچه فهمیدم در اینجا یا نزدیک اینجا یک معدن طلا یافت می‌شود. فاصله این جزیره تا ساتتاماریا، از شرق به غرب تقریباً هشت فرسنگ است. تمام کناره آن از جانب شمال غربی به طرف جنوب - جنوب غربی کشیده شده و من بیست فرسنگ از آن را طی کرده و به انتهایش نرسیدم.^۲

۱- قبل گفتیم که یادداشت‌های دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه مخلوط شده است.

۲- از توضیحات در مورد ابعاد و موقعیت جزیره چنین برداشت می‌شود که جزیره لونگ از فرناندینا است.

در این هنگام که مشغول نوشتن این مطالب هستم بادبان‌ها را در تحت وزش باد جنوب برافراشته تا گردش دور تمام جزیره را ادامه دهم. و آن قدر بروم تا به جزیره ساماوت (Samaot) برسم. زیرا بنابر گفته تمام افرادی که از جزیره ساتاماریا و سان سالوادر به کشتی آمده‌اند در جزیره مذکور طلا یافت می‌شود.

زبان و آداب مردم این جزیره مشابه مردم سایر جزایر است. با این حال به نظرم کمی متمدن‌تر و با روش‌هایی ماهرانه‌ترند. زیرا مشاهده می‌کنم طرز معامله پنبه و سایر اشیائی را که به کشتی آورده‌اند، بلدند. ولی دیگران چنین رفتاری نداشتند. به علاوه در این جزیره پارچه‌هایی بافته از پنبه به شکل دستمالی مربع دیدم. اهالی هیکلی برازنده داشته و زنان دستمال کوچکی که طبیعتشان را کاملاً نمی‌پوشاند، آویخته‌اند.

جزیره‌ای است سبز و خرم و هموار و حاصلخیز، شک ندارم هر ساله ارزن و سایر چیزها کاشته و درو می‌کنند، درختان با درختان ما تفاوت دارد. برخی از آنها انواع شاخه‌های مختلف در یک تنه دارند. یک شاخه از یک نوع و شاخه دیگر از نوع دیگر - این تنوع آن قدر غریب است که بسیار شگفت‌انگیز است.

به عنوان نمونه یک شاخه برگهایی شبیه نی و شاخه‌های دیگر برگهایی مانند درخت مصطکی داشتند و به همین ترتیب در یک درخت پنج یا شش نوع برگ دیده می‌شد. ممکن است گفته شود شاید درختان پیوندی بوده‌اند ولی پیوندی هم نیستند. زیرا از همین نوع در تپه‌ها هم یافت می‌شود که اهالی از آنها مواظبت نمی‌کنند. مردم به هیچ مذهبی نیستند. تصور می‌کنم به سرعت مسیحی گردند. زیرا صاحب تشخیصند. انواع ماهی‌ها چنان از انواع ماهی‌های ما متفاوتند که شگفت‌انگیز است. برخی شباهت به خروسی آراسته به دلپذیرترین رنگ‌های عالم دارند: آبی، زرد، قرمز، همه رنگ‌های دیگر. برخی دیگر به هزار سبک

نقاشی شده‌اند و رنگ‌ها چنان زیباست که هر کسی از نگریستن به آنها حیرت‌زده و از خود بیخود می‌گردد. بالن هم در دریا وجود دارد اما در خشکی هیچ نوع جانوری غیر از طوطی و مارمولک ندیدم. یکی از خدمه کشتی گفت یک مار آبی بزرگ دیده است. نه میش نه بز و نه هیچ گونه حیوان اهلی ندیدم. درست است که زمان بسیار کوتاهی در اینجا ماندم - فقط یک نصفه روز - اما اگر وجود می‌داشت لافل از دیدن چندتایی محروم نمی‌شدم. درباره پیرامون جزیره پس از پیمودن خواهم نوشت.»

چهارشنبه ۱۷ اکتبر

«ظهر از برابر دهکده‌ای که لنگر انداخته و آب شیرین گرفته بودم، به قصد گردش دور جزیره فردیناند عزیمت کردم. باد از جهت جنوب غربی و جنوب می‌وزید. اما قصد من ادامه راه به طرف جنوب شرقی در کناره جزیره‌ای که در آن هستم، بود و کناره این جزیره از شمال - شمال غربی به طرف جنوب - جنوب شرقی کشیده شده است. من می‌خواستم راه پیشین را به طرف جنوب - جنوب شرقی دنبال کنم زیرا بنابر عقیده همه بومی‌های همراهم و بومی دیگری که نشانی داد، در امتداد همین ساحل، در همین منطقه جنوب، در جزیره‌ای به نام ساموئت طلا وجود دارد. اما مارتین آلونسو پینسون ناخدای کشتی پینتا، که سه نفر از بومیان را به کشتی وی فرستاده‌ام، نزد من آمده و گفت: از یکی از آنان به وضوح شنیده که از طریق شمال - شمال غربی جزیره را سریع‌تر می‌توان دور زد. دیدم باد هم مساعد با ادامه مسیر من نیست و برعکس برای جهت دیگر مناسب است بادبان‌ها را به جانب شمال - شمال غربی برگرداندم و وقتی دو فرسنگ از دماغه جزیره دور گردیدم بندرگاهی شگرف با یک یا حتی دو مدخل دیدم. زیرا مدخل آن به وسیله جزیره کوچکی به دو قسمت می‌شد. هر

دو مدخل بسیار باریکند اگرچه حوضه درونی برای صد کشتی هم کافی است به شرط آنکه راه مدخل به اندازه کافی عمیق و حوضه داخلی هم ژرف و عاری از تخته سنگ می‌بود. فکر کردم بد نیست به بررسی و اندازه‌گیری آن پردازم. پس در برابر بندرگاه لنگر انداخته و با قایق‌های کشتی‌ها داخل آن شدیم و مشاهده کردیم عمیق نیست چون هنگام مشاهده حوضه، فکر کرده بودم دهانه رودخانه‌ای در آنجاست. پس دستور دادم تا بشکه‌ها را برای بردن آب شیرین بیاورند. پس از پیاده شدن به ساحل هشت یا ده مرد به جانب ما آمده و دهکده‌ای را در آن نزدیکی به ما نشان دادند. بخشی از افرادم را با سلاح و بخشی دیگر را با بشکه برای آوردن آب به آنجا فرستادم. بدین ترتیب رفتند تا آب بیاورند. چون چشمه دور بوده، دو ساعت به انتظار آنان ماندم. در این حال به گردش در میان درختانی که از هر چیزی دیده‌ام زیباتر بودند، پرداختم. به انبوه گیاهان سبز و خرم، مشابه ماه مه در آندلس، می‌نگریستم. فرق میان این درختان و درختان ما، مشابه تفاوت شب و روز است. در مورد میوه‌ها، علف‌ها و سنگ‌ها و به همین ترتیب برای همه چیزی نیز چنین است. از لحاظ نوع با همه فرقی که دارند در حقیقت از همان انواع درختان موجود در کاستیل (اسپانیا) می‌باشند. سایر انواع هم چنان متعدد و بی‌شمارند که هیچ کس قادر به شمارش و مقایسه آنها با درختان کاستیل نیست.

اهالی شباهت به مردمی دارند که قبلاً شرح داده‌ام، با همان وضع و همچنان لخت و به همان پیکره‌ها. اینان نیز مانند دیگران هر چه دارند در مقابل هر آشغالی که به آنان داده شود، مبادله می‌کنند. من در آنجا شاگرد جاشوها را دیدم چند تکه کوچک کاسه و شیشه شکسته را در برابر نیزه‌ها مبادله کردند. کسانی که برای حمل آب رفته بودند در بازگشت چگونگی ورودشان را به خانه‌ها شرح دادند و از تمیزی خانه‌های جاروب شده تعریف کردند. تختخواب‌ها و روکش و پوشش آنها از نوعی تور پنبه‌ای

بافته شده است. خانه‌ها به شکل نوعی چادرند و همه دارای دودکش‌های خوب و بلندند. خود من در میان آن همه دهکده که دیدم هیچ کدام بیش از دوازده تا پانزده خانه نداشت.

افراد در آنجا متوجه گردیدند که زنان شوهردار دستمالی پنبه‌ای به جلوی خود می‌بندند ولی دختران فاقد آن هستند مگر آنکه سنشان متجاوز از هیجده باشد. همچنین سگ و سگ پاسبان دیدند. نیز مردمی را یافتند که قطعه طلائی به بزرگی یک سکه در بینی آویخته و در رویش حروفی کنده بودند. ملامتشان کردم، چرا آن را مبادله نکردند، هر چه می‌خواست باید می‌دادند تا بدانم چه نوع پول است. پاسخ دادند، جرأت نکردند.

پس از آب برداشتن به کشتی بازگشته، بادبان‌ها را برافراشته به سوی شمال غربی روان شدم. تمام کناره این بخش از جزیره تا کناره مقابل را بررسی کردم. کناره مقابل از طرف شرق به غرب کشیده شده است. کمی بعد همه بومی‌ها تکرار کردند که این جزیره کوچکتر از جزیره ساموئت است و بهتر است بازگشت نموده تا زودتر به آن برسیم. در این هنگام باد ملایم‌تر شد سپس تهدید به وزش از سمت غرب - شمال غربی، در خلاف مسیری که پیمودیم، نمود با این وصف جهت کشتی را تغییر داده و به منظور دوری از خشکی تمام شب به طرف شرق - جنوب شرقی راندم. به علت ابرانبوه در آسمان، تاریکی شدید برقرار شد. از این روی گاه به طرف شرق و گاهی به سوی جنوب شرقی کشتی را هدایت می‌نمودم. به همین ترتیب در این شب، از نیمه شب تا بامداد باران شدید بارید. هنوز هم هوا ابری است و باران خواهد بارید. اکنون در برابر دماغه جنوب شرقی جزیره هستیم. در نظر دارم در این حال لنگر انداخته تا هوا صاف شده و قادر به دیدن جزیره مورد نظر باشیم. از زمانی که در هندوستان هستم هر روز چنین گذشته است یا باران کمی آمده یا شدیداً باریده

است. اعلیحضرتین می‌توانند باور داشته باشند، این سرزمین بهترین و حاصلخیزترین و معتدل‌ترین، و هموارترین و مناسب‌ترین زمین جهان است.»

پنجشنبه ۱۸ اکتبر

«پس از آنکه هوا صاف شد در تحت وزش باد حرکت کردم و تا آنجا که می‌توانستم گرد جزیره گشتم در زمانی که کشتی‌رانی دیگر مسیر نبود بلافاصله لنگر انداختم ولی به خشکی نرفتم و بامداد بادبان برافراشتم.»

جمعه ۱۹ اکتبر

«در طلوع آفتاب لنگر برداشته، کشتی پیتا را به طرف شرق و جنوب شرق و کشتی نینا را به جانب جنوب - جنوب شرقی اعزام داشته و خود با کشتی به طرف جنوب غربی حرکت کردم. دستور دادم مسیر خود را تا ظهر ادامه داده و سپس هر دو تغییر مسیر داده و به من پیوندند. هنوز سه ساعت راه نپیموده که جزیره‌ای در شرق دیدیم و به طرف آن راندیم. پیش از ظهر هر سه کشتی در نقطه شمالی آن جزیره بودیم. بومیان همراه این جزیره را ساوثمت می‌نامند و من آن را ایزابلا خواندم.

در نقطه شمالی، جزیره کوچکی است که از طرف شمال زیر تخته سنگی از صخره قرار گرفته و تخته سنگ دیگری هم بین آن و جزیره بزرگ قرار دارد.

باد از شمال می‌وزید و جزیره کوچک مذکور در جهت جزیره فرناندینا، که از آنجا آمدم، یعنی از شرق به غرب قرار گرفته است. و ساحل جزیره بزرگ بعد از جزیره کوچک به طرف غرب کشیده شده است و از این مکان دوازده فرسنگ تا دماغه‌ای که آن را دماغه بُو (Beau Cap) نامیدم فاصله بود. این دماغه در ساحل غربی قرار گرفته است.

دماغه‌ای است بسیار زیبا و خلیج مدور عمیقی داده است که در آن کف کم‌عمق وجود ندارد. مدخل صخره‌ای خلیج کم‌عمق ولی در داخل ساحل مانند همه سواحل دیگر ماسه‌ای است. جمعه شب تا بامداد لنگر انداختم. کلیه کناره‌هایی که دیده‌ام و کناره این جزیره تا این قسمت یک ساحل شنی پیوسته را تشکیل می‌دهند. این جزیره زیباترین جزیره‌ای است که تا اینجا دیده‌ام. با اینکه سایر جزایر زیبا هستند ولی این یکی زیباتر است. پوشیده از درختان بزرگ سبز و خرم است. زمین آن مرتفع است و بلندتر از سایر جزایر. چند تپه‌ای در آن وجود دارد که نمی‌توان کوه نامید ولی مجموعه را آراسته کرده است. به نظر می‌رسد در داخل جزیره آب زیاد است. از این نقطه یک پیشرفتگی (زمین در دریا - م.) به طرف شمال شرقی کشیده شده که پوشیده از انبوه درختان بلند است. می‌خواستم نزدیک آن لنگر انداخته و در خشکی پیاده شده و به تماشای آن همه زیبایی بپردازم ولی دریا کم‌عمق بود و نمی‌توانستم جز در فاصله دور از خشکی توقف کنم. و علاوه بر آن باد هم برای رفتن به خلیج این دماغه که لنگر انداخته‌ام، مساعد بود. نام این دماغه را بوکاپ (دماغه زیبا) نهادم زیرا حقیقتاً زیباست.

بدین علل در کنار پیشرفتگی فوق‌الذکر لنگر نینداختم اما بیش از آن، چون از آنجا این دماغه این قدر سبز و این قدر خرم را دیدم که همانند همه ظواهر دیگر سرزمینهای این جزایر است. چنانچه من نمی‌دانم نخست به کجا بروم و چنان که چشمان من از تماشای این همه خرمی و دگرگونی سیر نمی‌گردند.^۱ مضافاً تصور می‌کنم علف‌ها فراوان و درختان پرارزش در اسپانیا، به ویژه جهت رنگ‌ها و ادویه‌ها، یافت می‌شود ولی بسیار متأسفم که من آنها را نمی‌شناسم.

۱- کلمات گواه شیفتگی و شگفتی کریستف کلمب است. به گونه‌ای که از فرط تعریف و ستایش از جایی در مکان زیباتری از وصف درمانده می‌گردد.

هنگام نزدیکی به این دماغه، بوی عطر خوش و دل‌انگیز گل و گیاه چنان در فضا پخش بود که عالمی شیرین بود. بامداد فردا پیش از حرکت، به خشکی خواهم رفت تا به تماشای دماغه پردازم.

بومیان همراه می‌گویند در این نزدیکی دهکده نیست بلکه در داخل هست. و آنجا پادشاهی با طلای بسیار هست. قصد دارم از صبح زود فردا آن قدر در درون پیش بروم تا دهکده را بیابم و با پادشاه اینجا صحبت کنم زیرا بومیان با اشاره به من فهماندند که وی مالک تمام این جزایر بوده و با لباس ظاهر شده و طلای بسیار آویزان می‌کند. با این حال من به گفته آنان اعتماد ندارم نه به سبب عدم درک زبان آنان بلکه مشاهده می‌کنم فقدان طلا یا کمبود آن سبب شده وقتی پادشاهی چیزی از آن به خود بیاویزد در نظرشان زیاد جلوه می‌کند.

دماغه‌ای را که بوکاپ نامیدم احتمالاً جزیره‌ای جداگانه از سائومتو^۱ است و شاید جزیره کوچکتر دیگری نیز مابین آنها باشد. اما من به مشاهده جزئیات نخواهم پرداخت چون که در پنجاه سال هم میسر نخواهد بود. قصد من دیدار و کشف هر چه بیشتر است تا اگر خدا بخواهد در ماه آوریل نزد اعلیحضرتین باز گردم. اما در حقیقت چنانچه ضمناً مناطقی بیابم که طلا یا ادویه معتابه آنجا باشد برای بارگیری آنها تا حد ممکن، توقف خواهم کرد. و فقط بدین خاطر برای جستجویشان تقدم قائلم.»

شنبه ۲۰ اکتبر

امروز بامداد، از نقطه‌ای در پهنه جزیره سائومتو که کشتی متوقف کرده بودم، لنگر برداشته به دماغه‌ای در جنوب شرقی که نامش را لاگون (Lagune) نهادم، چنانچه جزیره آن را نیز قبلاً ایزابلا نامیده بودم، راندم تا

۱- این نام مرتباً تلفظش تغییر می‌نماید. کریستف کلمب با تلفظ بومیان آشنایی ندارد.

به جانب شمال شرقی کشتی برانم، سپس به طرف شرق از بخش جنوب شرقی و جنوب زیرا بنابر نظر بومیان همراهم، چنانچه فهمیدم، دهکده پادشاه در آنجاست. لکن دریا در همه جا چنان کم عمق است که نتوانستم از طریق پیش گرفته پیش برانم. و چون دریافتیم از سمت جنوب غربی مجبور به انحرافی طولانی می گردم پس تصمیم به بازگشت در راه آمدنم در سمت شمال - شمال شرقی از کناره غربی گرفته و بدین طریق هم گرد جزیره به منظور شناسایی آن می گردیدم. باد آن قدر خفیف شد که جز در شب نمی توانستم در زمان دیگر در امتداد این کناره، به خشکی دست یابم. اما چون جز در موقع روز که لنگراندازی به چشم دیده می شود، مواقع دیگر برای لنگر انداختن خطرناک است، در تمام شب یکشنبه کشتی را در دریا شناور گذاشتم. علت نیز ناهمواری های کف دریاست که جایی آزاد یعنی عمیق است و جایی نیست. اما کشتی های دیگر لنگر انداخته بودند زیرا خیلی زودتر نزدیک خشکی رسیده بودند و تصور می کردند من هم به نوبه خود پس از ارسال علائم مرسوم به آنان خواهم پیوست اما من از این امر سر باز زدم.»

یکشنبه ۲۱ اکتبر

«در ساعت ده صبح به دماغه جزیره کوچک رسیده و همانند کشتی ها لنگر انداختم. پس از ناهار به خشکی رفتم، آنجا دهکده ای وجود نداشت خانه ای تنها و بی سرنشین یافتیم. به تصورم ساکنانش از ترس گریخته بودند چون تمام اثاث خانه به جای بود. اجازه ندادم کسی به چیزی دست زند و برای تماشای جزیره، همراه با ناخدایان و افرادم عزیمت کردم هر قدر جزایری که دیده ام، زیبا، خرم و بارور باشند، این یکی با بیشه های چنین سرسبزش برتری دارد. در آن آبگیرهای بزرگی هست که در نزدیکی یا پیرامونشان بیشه های شکوهمند گسترده است. در اینجا و در همه جزایر دیگر درختان و گیاهان همانند ماه آوریل در آندلس سبزند.

آوای پرندگان کوچک چنان است که گویی کسی دل از اینجا نمی‌کند. دسته‌های طوطیان در پرواز رونق خورشید را تیره می‌کنند. تنوع پرندگان کوچک و بزرگ و تفاوت آنها از پرندگان ما چنان است که شگفت‌انگیز است. هزارگونه درخت با هزار ثمر گوناگون و همه چنان معطر که حیرت‌آور است. و من از همه اندوهگین‌تر که آنها را نمی‌شناسم. زیرا از ارزش بزرگشان مطمئنم.

نمونه‌هایی از آنها و نیز از علف‌ها را با خود می‌آورم. در حین گردش به دور آبیگری ماری دیدم^۱ آن را کشتیم و پوستش را برای اعلیحضرتین خواهیم آورد. مار، بلافاصله پس از دیدن ما خود را به آبیگیر انداخت و چون عمیق نبود دنبالش کرده تا او را با نیزه‌هایمان کشتیم. هفت وجب طول دارد و فکر می‌کنم امثالش در این آبیگیر بسیار است. در این موقع من موفق به شناسایی گیاه صبر^۲ شدم تصمیم دارم فردا ده قنطار^۳ آن را به کشتی برم زیرا گفتند بهای گرانی دارد.

ضمن جستجوی آب شیرین خوب در نیم فرسنگی لنگرگاهمان به دهکده‌ای رسیدیم که اهالی‌ش به محض دیدن ما همگی پا به فرار گذاشته، خانه‌ها را خالی گذارده و اثاث خود را، با آنچه برای پنهان شدن در کوهستان نیاز داشتند، همراه بردند. نگذاشتم کسی حتی یک سر سوزن هم چیزی بردارد. کمی بعد تنی چند از مردانشان به جانب ما آمدند، حتی یکی از آنان بسیار نزدیک شد. به وی چند زنگوله و چند مهره شیشه‌ای

۱- لاس کازاس می‌نویسد: ماری از نوع وژانا یا ایوئان است. در جزایر کارائیب یافت شده تا ۱/۵ متر طولش می‌رسد. گوشتش را بومیان می‌خورده‌اند.

۲- صبر (aloes) صمغ آن صبر زرد مصرف دارویی داشته است. بعداً معلوم شد کریستف کلمب اشتباه کرده است و نمونه‌ای که با خود به اسپانیا برد گیاه صبر نبوده است.

۳- در متن quintale از کتال (یونانی) و قنطار (عربی) معادل یکصد کیلوگرم (در فرهنگ معین یکصد رطل).

دادم، بسیار خوشحالش کرد. به منظور آنکه صمیمیت ما باز هم بیشتر گردد و برای آنکه با ما همکاری کند از او درباره آب سؤال کردم. پس از بازگشتم به کشتی آنان با کدوهای پر از آب در ساحل ظاهر شدند و از تقدیم آنها به ما رضایت داشتند. دستور دادم چند رشته مهره‌های شیشه بین آنان تقسیم کرده و بگویند باز هم صبح روز بعد باز گردند قصد داشتم بشکه‌های کشتی‌ها را در اینجا از آب پر کنم. و پس از آن اگر هوا مساعد شد برای گردش به دور جزیره عزیمت خواهم کرد تا آنکه موفق به ملاقات پادشاه شده و بدانم آیا قادر به اخذ طلایی که می‌گویند حامل آن است، هستم. سپس به طرف جزیره بزرگ دیگری که بنابر نشانه‌های بومیان همراهم باید جزیره سیپانگو (ژاپن) باشد، خواهم رفت. بومیان این جزیره را کولبا (Colba)^۱ می‌نامند و می‌گویند آنجا دریانوردان زیاد با کشتی‌های بزرگ دیده خواهند شد. و از این جزیره به جزیره دیگری که آن را بوزیو (Bosio) می‌نامند، خواهم رفت. گفته‌اند آن هم بسیار بزرگ است. در راه جزایر بزرگ هنگام عبور از جزایر کوچک دیدارشان خواهم کرد. و بر حسب آنکه کجا طلا و ادویه بیابم، تصمیم خواهم گرفت. اما باز هم مصمم به عزیمت به جانب سرزمین قاره و شهر گیزای (Guisay)^۲ هستم تا نامه‌ا علی‌حضرتین را به خان بزرگ تسلیم داشته و پاسخ دریافت کرده و بازگردم.

دوشنبه ۲۲ اکتبر

«تمام شب و تمام روز به امید آنکه پادشاه یا اشخاص دیگری از این محل آمده طلا یا سایر اشیاء بهادار بیاورند، در این نقطه ماندم. افراد زیادی از

۱- کولبا.

۲- کین‌زای (Kinsay) شهر سلطنتی در یادداشت‌های مارکوپولو. خطای کریستف کلمب کم‌کم در نظر خواننده امروزی خنده‌آور می‌شود.

اهالی آمدند، شبیه مردم دیگر جزایرند، به همان صورت لخت و به همان شکل رنگ زده، یکی سفید یکی سرخ، دیگری قهوه‌ای به هر نوع و سبکی.

برای مبادله هم، نیزه و کلاف پنبه همراه داشتند که در واقع در برابر چند تکه استکان شکسته و چند تکه ظرف گلی با ملوانان معاوضه کردند. تنی چند نیز تکه‌هایی از طلا در بینی خود آویخته که به مفت در برابر یک زنگوله پای پرندگان و چند مهره شیشه‌ای بخشیدند. لکن مقدارش آن قدر کم بود که به حساب نمی‌آمد حقیقت آنکه از هر خرده ریز یهوده‌ای که به آنان می‌دادیم خوشحال بودند. مردم اینجا هم آمدن ما را به منزله معجزه بزرگ تلقی کرده و می‌پنداشتند ما از آسمان فرود آمده‌ایم.

از دریاچه‌ای نزدیک دماغه ایلوت (Ilot) - آن را بدین نام خواندم - برای کشتی‌ها آب برداشتیم. در این دریاچه مارتین آلونسو پینسون مار دیگری که طولش هفت وجب بود، کشت که شبیه مار روز قبل می‌باشد. در همین مکان من هر مقدار «صبر» یافتم بار کشتی کردم.

سه‌شنبه ۲۳ اکتبر

«امروز می‌خواستم به طرف جزیره کوبا حرکت کنم. تصور می‌کنم بر طبق نشانه‌هایی که بومیان همراهم از بزرگی و ثروت این جزیره ارائه می‌دهند، همان سیپانگو باشد. بنابراین برخلاف تصمیم دیگر مدتی اینجا توقف نکرده و در جزیره هم برای رفتن به دهکده و ملاقات ارباب یا پادشاهش نخواهم گشت. نمی‌خواهم مدت بیشتری بمانم زیرا می‌بینم در اینجا معدن طلایی وجود ندارد و برای گردش در این جزیره هم بادهای متنوع از همه جهات نیاز هست که آن هم به دلخواه آدم نمی‌وزد، چون باید به جایی رفت که مرکز بزرگ داد و ستد است پس با خود گفتم تأخیر مفهومی ندارد، برعکس باید راه خود را ادامه داده و به سرزمین‌های زیادی رفت تا

جایی را یافت که منافع زیادی عاید نماید. به هر حال فکر می‌کنم این جزیره پر از انواع ادویه است. ولی من شناختی از آنها ندارم، از این لحاظ بسیار متأسفم. زیرا هزار نوع درخت با میوه‌های مختلف می‌بینم و در این فصل همانند ماه مه و ژوئن در اسپانیا سبزند و هزار نوع علف مختلف، همان قدر گل و از این همه ما فقط قادر به شناسایی گیاه صبر شدیم که دستور دادم همین امروز مقدار معتابهی از آن را بار کشتی کرده تا برای اعلیحضرتین بیاورم.

ولی برای عزیمت به طرف کوبا نه بادبان افراشتم و نه می‌افرازم زیرا باد نمی‌وزد و آرامش کامل برپاست و باران فراوان می‌بارد. دیروز مدتی بارید بی آنکه هوا سرد شود و بر عکس روز هوا گرم و شب معتدل است درست مانند ماه مه در اندلس.»

چهارشنبه ۲۴ اکتبر

در این شب، در ساعت نیمه شب از کاپ ایلوت، جایگاه توقفم در شمال جزیره ایزابل، لنگر برداشته به قصد جزیره کوبا حرکت کردم. به طوری که از بومیان همراهم درباره‌اش شنیده‌ام، جزیره‌ای است بزرگ و گسترده دارای داد و ستدی کلان و مملو از طلا و ادویه و جایگاه رفت و آمد کشتی‌های بزرگ بازرگانی. بومیان با اشاره به من فهماندند که از طریق غرب - جنوب غربی به آنجا خواهیم رسید. عقیده خود من هم چنین است زیرا آن طور که بومیان همراهم و بومیان جزیره با علامت بیان می‌کنند - چون من زبان ایشان را نمی‌دانم - تصور می‌کنم، در حقیقت این جزیره همان سیپانگو (ژاپن) است که این قدر از بودنی‌های شگفت‌آورش تعریف می‌کنند. من این جزیره را در روی نقشه گوی زمین و نقشه‌های جهان دیده‌ام، درست در راستای همین موقعیت قرار دارد.

بدین وصف تا صبح در جهت غرب - جنوب غربی کشتی راندم. بامداد باد آرام گرفته ولی باران مثل تمام شب همچنان می بارید. از این قرار تا بعدازظهر تحت وزش ملایم باد کشتی راندم و سپس بار دیگر باد مساعد آغاز به وزیدن کرد. همه بادبان‌های کشتی پر باد شدند؛ بادبان بزرگ و بادبان زیرش، بادبان جلو، بادبان جلو سکان، بادبان زیرین جلو، بادبان عقب و بادبان اطاقک دکل. تا وقت غروب ادامه راه دادم. در این هنگام در پهنه دریا مقابل دماغه ور (Vert، سبز)^۱ بودم که در نوک غربی جزیره فردیناند واقع است. این دماغه در سمت شمال غربی در فاصله هفت فرسنگی کشتی من قرار داشت. چون نمی دانستم چه مسافتی تا جزیره کوبا باقی است و باد شدید بود لهذا نخواستیم شبانه به جستجویش بپردازیم. در واقع پیرامون همه این جزایر تا دو بُرد گلوله توپ عمیق نبود. گاه تخته سنگ‌ها و گاهی تپه‌های شنی آنها را احاطه کرده است. به همین علت چنانچه کف دریا به چشم دیده نشود تأمینی برای لنگراندازی وجود ندارد. با این وضع کلیه بادبان‌ها را پیچیده و فقط با بادبان جلو حرکت کردم. کمی بعد باد شدت یافته و چنان مرا به پیش راند که نگران گردیدم. ظلمات مطلق بود و باران می بارید. دستور دادم بادبان جلو را هم فرود آورند. با این ترتیب در این شب فقط دو فرسنگ طی کردیم...»^۲

پنجشنبه ۲۵ اکتبر

پس از طلوع آفتاب^۳ دریا سالار تا ساعت نه به طرف غرب - جنوب غربی کشتی راند و پنج فرسنگ طی کرد. سپس تغییر مسیر داد و سکان به سمت غرب نهاد. تا ساعت یک بعدازظهر با سرعت هشت میل در ساعت

۱- قبل از نامگذاری آن گفتگویی نبود. ۲- لاس کازاس کوتاه کرده است.

۳- مجدداً لاس کازاس از روی یادداشت خلاصه می‌کند.

راندند.^۱ و پس از آن هم تا ساعت سه بعدازظهر، و تا این ساعت مجموعاً چهل و چهار میل طی کردند و در این موقع خشکی دیده شد. مجموعه‌ای از هفت یا هشت جزیره همگی ردیف از سمت شمال به طرف جنوب قرار گرفته بودند. ایشان در پنج فرسنگی این جزایر بودند...

جمعه ۲۶ اکتبر

در این روز دریا سالار به جنوب جزایر مزبور رسیده بود. دریا تا فاصله پنج تا شش فرسنگ از ساحل کم عمق بود. لنگر انداخت. بومیان همراهش گفتند از این مکان تا کوبا با بلم‌های آنان یک روز و نیم راه هست. این بلم‌ها از تنه یک تکه درخت ساخته شده و بادبان ندارد و آن را کانوئا^۲ می‌نامند. از این مکان به طرف کوبا عزیمت خواهد کرد زیرا برحسب نشانه‌های ارائه شده از جانب بومیان همراهش، در بابت بزرگی و طلا و مروارید آنجا، گمان می‌کند جزیره‌ای است که در جست‌وجوش هست، یعنی جزیره سیپانگو (ژاپن).

شنبه ۲۷ اکتبر

بامداد از پهنه مقابل جزیره‌ای که نامش را جزیره سابل (ماسه) نامید، حرکت کرد. علت این نامگذاری آن بود که کناره این جزیره تا شش فرسنگ از ماسه بود. تا ساعت یک بعدازظهر هر ساعت هشت میل به طرف جنوب - جنوب غربی طی کرد. و جمعاً چهل میل پیمود. سپس تا شب در همین جهت باز هم بیست و هشت میل پیمود و در اول شب خشکی دیده شد. شب در زیر بارانی شدید و سیل‌آسا در پهنه دریا کشتی

۱- بازهم در یادداشت‌های لاس کازاس از سوم شخص مفرد به سوم شخص جمع بدل می‌شود.

۲- Canoa، واژه‌های اروپایی برای قایق از این کلمه مشتق شده است.

را شناور کرد. در طی این روز تا غروب آفتاب مجموعاً هفده فرسنگ در جهت جنوب - جنوب غربی طی کرده بودند.

یکشنبه ۲۸ اکتبر

دریاسالار از آن مکان به جستجوی کرانه‌ای نزدیک به ساحل جزیره کوبا در سمت جنوب - جنوب غربی عزیمت کرد.

در پهنه دریا در جریان صاف و روشن آب رودخانه بدون خطر کم‌عمقی و عیوب دیگر، وارد شد. در تمام طول کرانه که پیمود تا به خشکی نزدیک گردد، دریا ژرف و آب بسیار زلال بود. دهانه رودخانه دوازده براس^۱ عرض داشت بدین ترتیب به حد کافی برای حرکت کشتی در آن عریض بود. دریاسالار وارد آن شده و در بُرد یک گلوله توپ از دریا لنگر انداخت.

دریاسالار می‌گوید تاکنون سرزمینی به این زیبایی ندیده است. در کنار رودخانه درختانی سبز و خرم و متفاوت با اسپانیا وجود داشته و هر یک آراسته به گل و میوه از نوع خود بودند. پرندگان کوچک و بزرگ به آوای فرحبخش می‌خواندند.

تعداد زیادی نخل یافت می‌شود که نوع آن با انواع نزد ما و نخل‌های گینه فرق دارد ارتفاعی متوسط و بیخی بدون پوست دارند. برگ‌های آنها چنان بزرگ است که سقف خانه‌ها را با آنها می‌پوشانند. زمین کاملاً هموار است.

دریاسالار به قایق بزرگ کشتی سوار شده و به خشکی رفت. به دو خانه رسید که گمان کرد از آن ماهیگیران است، اما صاحبان آنها هراسان گریختند. در یکی از آنها سگی یافت که پارس نمی‌کرد. در آنها همچنین تورهای بافته از رشته‌های نخل و طناب و قلاب ماهیگیری از جنس شاخ

۱- هر براس ۱/۸۳ متر

و نیزه ماهیگیری از استخوان و سایر ابزار ماهیگیری یافت در هر خانه چند اجاق وجود داشت. برداشت او چنین بود که در هر خانه افراد زیادی با هم زندگی می‌کنند. دستور داد کسی به چیزی دست نزند و چنین کردند.

علف‌ها به بلندی علف‌های اندلس در ماه آوریل و مه بود. خرفه و ترشک فراوان یافت می‌شد.

پس از بازگشت به قایق، مدتی رودخانه را بالا رفت. می‌گوید: تماشای آن همه خرمی درختان و دیدار بیشه و پرندگان چنان دلپذیر بود که حاضر به دل‌کندن از آنها و بازگشت به کشتی نمی‌بود. باز هم می‌گوید:

این زیباترین جزیره‌ای است که دیده‌ها تاکنون دیده است، بندرگاه‌های فراوان بسیار خوب، و در آن رودخانه‌های عمیق، به نظر نمی‌رسد که دریا در اینجا متلاطم باشد زیرا علف‌های ساحل تا کنار آب رویده‌اند و مانند آن در جایی که دریا اغلب طوفانی است دیده نمی‌شود. در همه این جزایر تاکنون نشانه‌ای دال بر طوفانی بودن دریا، وجود نداشت. دریا سالار ادامه می‌دهد: این جزیره پر از کوهستان‌های بسیار زیبا و مرتفع است با این حال گسترش کمی دارند. به علاوه ارتفاع خشکی از دریا همانند جزیره سیسیل است. به نظر بومیانی که از جزیره گوآناهانی با خود برداشته است در این جزیره آب فراوان است. با اشاره بیان می‌نمایند که ده رودخانه بزرگ دارد و ایشان با بلم‌های خود نمی‌توانند بیست روزه گرد آن بگردند.

موقعی که دریا سالار با کشتی‌هایش به خشکی رسیده بود، دو بلم نمایان شده ولی چون ملوانان را در قایق‌ها دیدند گریخته بودند. این ملوانان در جستجوی لنگرگاهی برای کشتی‌ها، عمق کف رودخانه را می‌سنجیدند.

بومیان می‌گفتند در این جزیره معدن طلا و مروارید وجود دارد. دریاسالار مکانی مناسب تولید مروارید یافت و در آنجا صدف‌هایی مشاهده کرد که نشانه وجود مروارید بود.

به گمانش به این امر پی برده که کشتی‌های پر ظرفیت آنجا متعلق به خان بزرگ (چین) بوده و سرزمین (اصلی) در فاصله ده روز دریانوردی قرار دارد.

دریاسالار به این رودخانه و بندرگاه نام سان سالوادر داد.

دوشنبه ۲۹ اکتبر

دریاسالار از بندرگاه مزبور، لنگر برداشته و عزیمت کرد. می‌گوید: قصدم شهری است که به گفته بومیان همراهم، ظاهراً پادشاه در آن اقامت دارد. در شش فرسنگی از آن بندرگاه دماغه‌ای در طرف شمال غربی جزیره نمودار شد. و پس از آن دماغه دیگری در ده فرسنگی به جانب شرق و پس از طی یک فرسنگ دیگر رودخانه‌ای ظاهر شد. پهنای آن کمتر از رودخانه قبلی بوده و دریاسالار آن را رودخانه لون (Lune) نامید. پس از آن باز هم رودخانه دیگری دید. بومیان با اشاره فهماندند که این یکی بزرگترین رودخانه‌هاست و کناره رودخانه مجموعه‌ای از کلبه‌های زیبا دید. نام رودخانه را مرس (Mers) نهاد و افراد را با دو قایق به منظور مذاکره با اهالی یکی از دهکده‌ها اعزام داشت. از بومیان همراهش یکی را با قایق‌ها فرستاد زیرا این اشخاص اکنون دیگر مطالب را بیشتر می‌فهمانده و آشکارا از همزیستی با مسیحیان رضایت خاطر داشتند.

همه مردان، زنان و کودکان دهکده با ترک خانه‌ها و اثاثشان گریختند. دریاسالار دستور داد به چیزی دست نزنند. می‌گوید: خانه‌ها زیباتر از آنهایی است که تا آن وقت دیده و می‌اندیشد تدریجاً هر چه به سرزمین اصلی نزدیکتر گردند، بهتر خواهد شد. آنها شکل چادرهای نظامی را

دارند ولی به وسعت چادرهای سلطنتی می‌باشند. کوچه‌ای میان کلبه‌ها (خانه‌ها) تعبیه نشده و اینجا و آنجا پراکنده‌اند. درون آنها جاروب شده و تمیز است و اثاثشان با نظم چیده گردیده و همگی از شاخه‌های زیبای نخل ساخته شده‌اند. با مجسمه‌های متعدد از چهره زنان و ماسک‌های متنوع مزین شده‌اند. گو اینکه نمی‌دانم برای تزئین است یا پرستش. در این کلبه‌ها سگ‌هایی هستند که هیچ وقت پارس نمی‌کنند. و همین طور پرندگان رام شده و وسایل ماهیگیری: تور، قلاب و دام وجود دارد. کسی به چیزی دست نزد.

دریاسالار می‌پندارد: ساکنان کناره باید صیادانی باشند که صید ماهی خود را به دورن جزیره می‌برند. این جزیره چنان بزرگ و چنان زیباست که انسان از ستایشش باز نمی‌ماند. می‌گوید: درختان و میوه‌های بی‌نهایت مطبوع یافت می‌شود و می‌افزاید: باید گاو و سایر دام‌ها نیز وجود داشته باشد چون جمجمه سرهایی یافته که ظاهراً از گاو است. در تمام شب آواز پرندگان کوچک و بزرگ و صدای جیرجیرک‌ها شادی بخش بود. هوا معتدل و خوشبوست نه سرد است و نه گرم. ادامه می‌دهد: با اینکه هنگام آمدن به اینجا هوا به شدت گرم بود ولی در اینجا معتدل مانند هوای ماه مه است. علت گرمای سایر جزایر را از کمبود ارتفاع آنها دانسته و وزش باد طبعاً گرمی که از خاور می‌وزد. آب رودخانه‌ها در دهانه شور بود آب شیرین موجود در خانه‌هایشان را از کجا می‌آورند. کشتی‌ها می‌توانند برای خروج از رودخانه‌ها برگردند و عمق کف رودخانه‌ها مناسب است؛ هفت یا هشت ذرع (براس) در دهانه و پنج ذرع در داخل عمق دارند. به نظر او می‌رسند که دریا دائماً مثل رودخانه سویل (اسپانیا) آرام است و آب‌های آن مناسب پرورش مروارید. حلزون‌هایی یافت بسیار بزرگ ولی برخلاف اسپانیا بی‌مزه. در اینجا دریاسالار از موقعیت بندرگاه و رودخانه

گزارش می دهد و چنانچه ذکر شد نام هر دو را سان سالوادور^۱ نهاده است. کوه های زیبایی به بلندی کوه پنا (Pena) و انامورادوس (Enamorados) در اسپانیا وجود دارد. بر فراز یکی قلعه ای است که شباهت به یک مسجد زیبا دارد. وی از این نقطه بندرگاه، در سمت جنوب شرقی یک کوه مدور و در سمت غرب - شمال غربی یک دماغه هموار زیبا را که در دریا بسیار پیش رفته، می دید.^۲

از رودخانه مرس خارج شده و به سمت شمال غربی رفت. پس از طی پانزده فرسنگ دماغه ای پوشیده از نخل دید و نام آن را دماغه نخل ها (Cap de Palmiers) نهاد. بومیان داخل کشتی پیتا گفتند: در پشت این دماغه رودخانه ای است و از این رودخانه تا کوبا چهار روز راه هست.^۳ ناخدای کشتی پیتا می گوید: گمان می کند، کوبا نام شهری است و این سرزمین هم جزیره نیست بلکه سرزمین قاره است که در جهت شمال ادامه دارد و پادشاه این منطقه با خان بزرگ (امپراتور چین) که بومیان او را کامی (Cami) می نامند در جنگ است. بومیان همچنین به شهر و کشور خان بزرگ نام فاوا (Fava) و نامهای دیگر اطلاق می کنند.^۴ دریا سالار مصمم گشت به طرف آن رودخانه رفته و نامه شاه و ملکه را همراه با

۱- لاس کازاس می نویسد: باید بندر باراکوآ (Baracoa) باشد ولی ناوارت (Navarete) معتقد است بندر Nipe است و باراکوآ شمالی تر است.

۲- نام کوه Lamos del Manoeco و نام دماغه هموار Punta del Matenillo.

۳- زبان سرخپوستان (بومیان) را درست متوجه نشده اند. بدون شک آنان از ایالت کوباناکان در جزیره کوبا صحبت می کرده اند نه کوبا.

۴- در زبان های اروپایی خان را با تلفظ کان (Can) ادا می کنند. بنابراین وقتی که سرخپوستان یا بومیان (یا به قول کریستف کلمب هندی ها) از Can یا Canne یا Caribe سخن می گفتند سرنشینان کشتی تصور می کردند از خان بزرگ چین صحبت می شود. فقط بعدها دانستند که منظور آنان از کان یا کامی (با تلفظ اشتباه) کانیبال (Cannibale) های جزیره کارائیب (آدمخواران جزیره کارائیب) است. در اواخر همین سفر نیز کریستف کلمب کم و بیش می داند آدمخوارانی وجود دارند.

پیشکش نزد پادشاه این سرزمین بفرستد. برای این مأموریت دریانوردی را که در گینه عین این وظیفه را انجام داده برگزید و چند تن از بومیان گواناهانی نیز پذیرفتند به شرط آنکه پس از مأموریت بتوانند به جزیره خود بازگردند، همراهش بروند. به نظر دریاسالار در این هنگام آنان در جهت عرض شمالی از خط اعتدالی بودند.^۱ و نیز می‌گوید: باید بکوشد تا به حضور خان بزرگ برسد و به گمانش وی در آن منطقه یا در شهر کاتای^۲ که متعلق به اوست اقامت دارد و طبق آنچه قبل از سفرش، در اسپانیا به او گفته‌اند، کاتای شهر بسیار بزرگی است. می‌افزاید: کلیه این کناره‌ها پست و هموار و زیباست و دریا عمیق است.

چهارشنبه ۳۱ اکتبر

سه‌شنبه تمام وقت تحت باد مخالف کشتی راند. سرانجام رودخانه‌ای مشاهده کرده که به علت کم‌عمقی دهانه نتوانست داخل آن شود. بومیان تصور می‌کردند کشتی چون بلم‌هایشان می‌تواند در آن رودخانه داخل شود. راه را ادامه داده باز هم پیش‌تر رفتند و در این هنگام دریاسالار دماغه‌ای یافت که پیش‌رفتگی زیاد در دریا داشت ولی پیرامونش کم‌عمق بود. سپس خلیج کوچکی پیدا شد که کشتی‌های کوچک می‌توانستند در

۱- ناوارت معتقد است صفحه مدرج اسطرلاب کریستف کلمب ارتفاع مضاعف را نشان می‌داده است. از این رو نیمه ۴۲ فقط ۲۱ است که تقریباً عرض جغرافیایی جزیره کوبا است. مقصود کریستف کلمب از خط اعتدالی احتمالاً مدار حمل است در اسطرلاب که از نقطه اعتدال ریعی می‌گذرد، یعنی مدار معدل النهار یا استوای آسمان که در یک سطح با استوای زمین است (برای اطلاع از اسطرلاب رجوع کنید به الفهیم).

لاس کازاس در اینجا می‌افزاید: «چنانچه نسخه‌ای که نزد من است صحیح باشد». این جمله موجب گردیده تا نسبت به استنساخ لاس کازاس از روی نسخه اصلی به خط خود کریستف کلمب تردید به وجود آید.

۲- منظور مارکوپولو از کاتای یک شهر نبوده بلکه خود چین است. در فارسی آن را ختای یا ختن می‌گویند و کریستف کلمب تصور می‌کرده شهر است.

آن پناه گیرند. اما به علت وزش باد شمال توانست داخل آن گردد زیرا کناره از شمال - شمال غربی به طرف جنوب شرقی کشیده شده است. در فراز آنجا دماغه‌ای پیشرفته‌تر از قبل دید که برجستگی تندی ایجاد کرده بود. به همین دلیل و به دلیل اعلام خطر آسمان به وزش باد شدید به رودخانه مرس بازگشت.

پنجشنبه اول نوامبر

در طلوع آفتاب، دریاسالار قایق‌ها را به سوی کلبه‌های ساحلی فرستاد. ملوانان متوجه فرار ساکنان گردیدند. کمی بعد مردی تنها پدیدار شد. دریاسالار دستور داد، بگذارند مطمئن شود و به کشتی بازگردند. بعد از ناهار، یکی از بومیان همراهش را به ساحل فرستاد. او از دور با فریاد به مرد حالی کرد که هراس نداشته باشد، چون بیگانگان آدمهای خوبی بوده، به هیچ کس بدی نکرده و از افراد خان بزرگ نبوده^۱ و برخلاف اینها در همه جزایر هر کجا رفته‌اند، پیشکش داده‌اند. سپس مرد بومی خود را به آب انداخته (از قایق) و شناکان به ساحل رساند و آنجا دو نفر هم‌ولایتیش او را در آغوش کشیده و به درون یکی از خانه‌ها بردند تا اطلاعات بیشتری کسب کنند.

پس از آنکه اطمینان یافته به آنان آسیبی نخواهد رسید، آسوده خاطر با بیش از شانزده بلم مالا مال از کلاف پنبه و سایر اشیاء کوچک به سوی کشتی‌ها رفتند.

دریاسالار دستور داد: هیچ چیز از آنان نگیرند تا آنکه بفهمند فقط در جستجوی طلاست که ایشان نوسای (Nucay) می‌خوانند. بدین ترتیب بومیان در تمام روز از خشکی به کشتی رفت و آمد کردند و چندتن از

۱- مضحکه ادامه دارد. در حقیقت مرد بومی فریاد می‌زند: اینها کاناییال (آدمخوار) نیستند ولی کریستف کلمب تصور می‌کند می‌گوید: افراد کان (خان) نیستند.

مسیحیان هم (ملوانان) در کمال امنیت به خشکی رفتند. در یاسالار طلایی نزد هیچ کس ندید ولی می‌گوید: تکه‌ای از نقره منقوش از بینی یکی از آنان آویزان بود. به نظر او نشانه‌ای از این فلز در این سرزمین است. بومیان با اشاره به وی اطلاع دادند که قبل از سه روز دیگر بازرگانان زیادی برای خرید اشیاء مسیحیان خواهند آمد و نیز اخباری راجع به پادشاه این اقلیم خواهند آورد که از طریق اشارات بومیان، در یاسالار دریافت که از آنجا تا محل اقامت پادشاه چهار روز راه است. سبب این همه اعزام پیک‌های متعدد از طرف کناره‌نشینان به اطراف و اکناف مُلک بود تا ورود در یاسالار را خبر دهند.

در یاسالار می‌نویسد:

«این مردم دارای همان هیأت و عادات سایر مردمی هستند که تاکنون ملاقات کرده‌ایم. تا جایی که من می‌دانم هیچ‌گونه مذهبی ندارند. تا امروز ندیدم کسانی که همراهم آورده‌ام نماز یا دعایی بخوانند. بر عکس همان‌گونه که از ما آموخته‌اند دست‌ها را به سوی آسمان برداشته و دعای نجات و حضرت مریم خوانده و صلیب می‌کشند. زبان همه نیز یکی است و همگی با یکدیگر آشنا هستند و گمان می‌کنم در کلیه جزایر هم چنین باشد. اما همگی با خان بزرگ (امپراتور چین) در نبردند. او را کاویلا (Cavila)^۱ می‌نامند و ولایت او را بافان می‌خوانند. در این جزیره نیز مردم مانند سایرین لختند.»

می‌افزاید: رودخانه (رودخان مرس) بسیار عمیق است به طوری که کشتی تا کناره آن پیش می‌رود. در دهانه آب شیرین نیست. اما در حدود یک فرسنگ بالاتر از دهانه بسیار شیرین و گواراست.

و می‌گوید:

«مطمئناً اینجا سرزمین قاره است و من در برابر شهرهای زایتو

۱- در حقیقت باز هم بومیان از کانیبال سخن می‌گویند.

(Zayto) و گینزای قرار دارم^۱ و کمابیش از هر کدام صد فرسنگ فاصله داریم.^۲ این امر از تلاطم دگرگونه دریا هویدا است و دیروز در حین حرکت به سمت شمال غربی احساس کردم هوا سرد شده است.»

جمعه ۲ نوامبر

دریاسالار به قصد شناسایی دو اسپانیایی را اعزام نمود نام یکی رودریگو دو جرز (Rodrigo de Jerrez) و نام دیگر لوئی دو تورز (Luis de Torez) این آخری سابقاً یهودی و در خدمت حکمران موریس بوده و می گفتند زبان های عبری، کلدانی و کمی عربی می داند. همراه ایشان دو بومی یکی از اهالی همان کناره و دیگر اهل گواناهانی اعزام نمود. مقداری مهره های شیشه ای نیز به ایشان داد تا در صورت کمبود توشه راه بتوانند خرید مایحتاج نمایند و یک مهلت شش روزه برای بازگشت آنان تعیین نمود. به علاوه نمونه هایی از ادویه نزد ایشان گذاشت تا بکشند چندیابی از آنها را بیابند. سرانجام به آنان شیوه کسب اطلاع درباره این سرزمین را با آنچه باید از طرف شاه و ملکه کاستیل به او بگویند تعلیم داد مثلاً: چگونگی اعزام دریاسالار با نامه و پیشکش از طرف شاه و ملکه کاستیل برای کسب اطلاع از وضع درست پادشاه این سرزمین و به منظور ایجاد روابط دوستانه با وی و اعطای امتیازات مورد درخواست او و غیره... همچنین به آنان سفارش نمود درباره برخی از بنادر و رودخانه ها و نام آنها و مسافت آنها از مکانی که هستند، کسب اطلاع نمایند.

۱- هر دو شهر در نقشه مارکوپولو از شهرهای چین است.

۲- لاس کازاس در برابر این مطلب می نویسد: «من این مهملات را درک نمی کنم.» البته این آخرین بار نیست که کریستف کلمب همه کوبا را جزو سرزمین قاره آسیا فرض می کند، در سفر دوم نیز عین همین اشتباه را تکرار می کند. البته امروزه ما می توانیم بفهمیم با وسایل آن روزی و کشتی های بادبانی کُند و عدم اطلاع از قاره جدید این خطا ممکن بوده است. و لاس کازاس پس از اطلاعات به دست آمده نمی توانسته است خطای کلمب را درک نماید.

در این شب و در این مکان باز عرض مکان را با اسطرلاب محاسبه کرد و نتیجه آن ۴۲ درجه از خط اعتدال بود. می‌گوید: پس از محاسباتش از جزیره هیرو تا این مکان یکهزار و صد و چهل و دو فرسنگ طی کرده‌اند.^۱ و تأکید دارد سرزمینی که در آن هستند، سرزمین قاره است.

شنبه ۳ نوامبر

چون در دهانه رودخانه آبگیری بزرگ تشکیل بندرگاهی عالی و عمیق و بدون تخته سنگ و صخره داده و ساحلی مناسب برای بیرون کشیدن کشتی‌ها از آب داشته و چوب فراوان هم یافت می‌شود لهذا صبح سوار بر قایق بزرگ کشتی شده و تقریباً دو فرسنگ از رودخانه بالا رفت تا آب شیرین یافت.^۲ در این هنگام به بالای تپه‌ای برای تماشای مناظر سرزمین صعود کرد. ولی به سبب وجود درختان بلند جنگل موفق به رؤیت چیزی نشد. درختان جنگل سرسبز و معطر بودند و به این دلیل می‌گوید: بدون شک در اینجا گیاهان عطری وجود دارد. اضافه می‌کند: چشمانش از تماشای آن همه زیبایی و گوش‌هایش از شنیدن آواز پرندگان کوچک و بزرگ خسته نمی‌شوند.

در این روز بلم‌های زیادی برای مبادله کلاف پنبه و ننوهای بافته (hamac) به کنار کشتی آمدند.

یکشنبه ۴ نوامبر

بامداد دریا سالار برای شکار پرندگانی که روز قبل دیده بود، با قایق به

۱- مسافت دقیق یک هزار و یکصد و پنج فرسنگ است (ناواریت)

۲- درباره اینکه چه ربطی بین جستجو و یافتن آب شیرین و بیرون کشیدن کشتی از آب وجود دارد توضیحی داده نشده است. ولی روشن است که برای بیرون کشیدن کشتی‌ها مجبورند آنها را سبک کنند و همچنین آب شیرین را برای شستوی آن به کار ببرند. از این رو قصد وی اطمینان از وجود آب شیرین و خوب است.

خشکی رفت. هنگام بازگشت مارتین آلونسو پینسون با دو تکه دارچین نزد او آمد و گفت: یک نفر پرتغالی که در کشتی اوست نقل کرده که یکی از بومیان با دو دسته بزرگ چوب دارچین به کشتی آمده ولی وی از ترس تنبیه مقرر توسط دریا سالار جرأت معامله نداشته است. باز هم گفته است نزد همان بومی میوه‌های قرمز رنگی به بزرگی گردو دیده است. ناخدای کشتی پیتا (مارتین آلونسو) ادعا کرد: درخت دارچین را یافته است. دریا سالار راهی محل درخت شد ولی دریافت دارچین نیست. وی به چند تن از بومیان نمونه دارچین و فلفل را که با خود از کاستیل همراه آورده، نشان داده و می‌گوید: ایشان شناختند و با اشاره فهماندند که نزدیک آنجا در راه جنوب شرقی از آنها بسیار است همچنین طلا و مروارید را هم نشان داد، چند پیرمرد پاسخ دادند در مکانی به نام بو هیو (Bohio)^۱ چنان طلا زیاد است که اهالی در گردن و گوش و دست و پا و بینی حمل می‌کنند و مروارید هم یافت می‌شود. همین طور از اشارات آنان دریافت در همان کشور کشتی‌های بزرگ و کالاهای زیاد وجود دارد و این کشور در سمت جنوب شرقی واقع است، و نیز گفته بودند در ورای آنجا مردمانی هستند که فقط یک چشم دارند و مردمان دیگری پوزه سگ داشته و آدم‌خوارند.^۲ و وقتی یک انسان را شکار می‌کنند، او را ذبح کرده خونس را نوشیده و اعضای طبیعی (اعضای شرمگاهی) او را می‌برند.^۳

۱- با آنکه لاس کازاس معتقد است بو هیو به زبان بومیان به معنی خانه و کلبه بوده است و کریستف کلمب درست ملتفت نشده است ولی بو هیو یکی از بخش‌های جزیره هائیتی بوده است.

۲- برای نخستین بار کریستف کلمب از آدم‌خواران صحبت می‌کند - کانیال‌ها یا آدم‌خواران جزیره کارائیب - ولی او داستان‌ها و قصه‌های تخیلی اسقف پیرایی را که با اراجیف خود در کتاب معروفش قرن‌ها مغز اتباع مسیح را شستشو داده، با گفته‌های بومیان که از روی نفرت و ترس از آدم‌خواران تصورات باطل را با واقعیات همراه می‌سازند، مخلوط می‌کند.

۳- این گفته کمابیش حقیقت دارد. بعدها وقتی آدم‌خواران را یافتند ملتفت شدند ترس بومیان بیهوده نبوده است.

دریاسالار تصمیم گرفت به کشتی بازگشته و آنجا منتظر بازگشت دو فرستاده گردد و چنانچه اخبار مساعدی کسب نکردند، عازم جستجوی سرزمین مذکور شود.

دریاسالار می‌افزاید:

«این مردم بسیار سلیم و ترسو هستند و همان‌گونه که قبلاً گفتم لخت و بدون سلاح و قانون می‌باشند. زمین‌ها بسیار حاصلخیز است از آنها مقدار معتناهی مامز (Mames، سیب‌زمینی^۱ شبیه هویج و با طعم بلوط) و نیز نوعی باقلا غیر از باقلای ما به دست می‌آورند.^۲ همچنین پنبه فراوان که کشت نشده بلکه درخت آن به طور طبیعی در کوهستان است و از آن می‌چینند.^۳ گمان می‌کنم در تمام سال محصول می‌دهد چون من در یک درخت همزمان، غوزه باز، غوزه ناشکفته و گل دیدم. هزار نوع میوه دیگر هم دیدم که شرحش برایت ناممکن است و احتمالاً همه آنها قابل استفاده است.»

دوشنبه ۵ نوامبر

دریاسالار دستور داد کشتی بزرگ را به خشکی کشیدند و برای احتیاط دو کشتی دیگر را در آب نگاهداشت و سپس کشتی‌های دیگر را یک یک به خشکی آوردند تا در هر هنگام دو کشتی در آب باشد. می‌گوید: ولی این مردم قابل اطمینان هستند و می‌توانستیم هر سه کشتی را هم به خشکی بیاوریم. در این زمان ناخدای کشتی نینا آمده و از دریاسالار به خاطر کشف صمغ مصطکی (سقز) مزدگانی طلب نمود. اما نمونه آن را در راه گم کرده بود. دریاسالار قول مزدگانی داده و رودریگوسانچر را به همراهی دبه‌گوی دفتردار برای آزمایش درخت اعزام نمود. آن دو مقدار

۲- کشف لویای سبز.

۱- کشف سیب‌زمینی.

۳- پنبه درختی Capoc از خانواده مالورسه

کمی از صمغ و یک شاخه از درخت برایش آوردند و او برای ارائه به شاه و ملکه نگاه داشت و اظهار می‌دارد: حقیقتاً صمغ مصطکی است لکن می‌بایستی در فصلش جمع‌آوری کنند و در این منطقه به اندازه‌ای هست که می‌توان هزار کیل هر ساله برداشت نمود. و بنابر نظرش، درختان زیادی هم که ظاهراً آلونس (صبر) است یافت می‌شود. می‌افزاید بندرگاه مرسی یکی از بهترین بندرگاه‌های جهان است. هوا عالی است، و مردم حلیم‌ترین مردمان. چون دماغه آن از صخره‌ای مرتفع تشکیل یافته، در صورتی که بندرگاهش بزرگ و آباد گردد، می‌توان قلعه‌ای بر فراز آن ساخت تا آنکه کالاهای در مقابل سایر اقوام در امان باشند.

و می‌افزاید: «الهی پروردگارا که همه موفقیت‌ها به دست اوست، ما را برای عبادتش حفظ کند.»

و می‌گوید: یکی از بومیان چنین فهماند که صمغ جمع شده برای شکم درد خوب است.

سه‌شنبه ۶ نوامبر

در یاسالار می‌گوید:

«شب گذشته دو فرستاده اعزامی به خشکی بازگشتند. گزارش دادند چگونه پس از طی دوازده فرسنگ به یک دهکده پنجاه کلبه‌ای رسیدند که تعداد ساکنانش هزار نفر بودند چون زیر هر طاق تعداد زیادی با هم به سر برده و خانه‌ها شباهت به یک چادر بزرگ نظامی دارد. گفتند با احترام زیاد و بنابر رسوم ملوک از آنان پذیرایی و استقبال شده. و همه از مرد و زن و کودک به دیدارشان آمده‌اند و سپس بهترین خانه را در اختیارشان گذاردند. همگی با دست ایشان را لمس نموده و دست و پایشان را می‌بوسیدند و شگفت‌زده به اشاره بیان می‌داشتند که به گمانشان ایشان از آسمان فرود آمده‌اند. و برای خوراک هر چه داشتند تقدیمشان داشتند.» و

نیز نقل نمودند که وقت رسیدن، بزرگان قوم تا بهترین خانه دهکده آنان را روی دوش بردند. و هر دو را بر تخت نشانده و کلیه مردان دورشان حلقه زدند. بومی همراهشان به مردم درباره طرز زندگی مسیحیان و اندازه خیرخواهیشان حکایت کرده بود. سپس مردان خارج شده و زنان به درون آمده، به همان شکل گرداگردشان حلقه زده دستان و پاهایشان را بوسیده و با دست لمس می‌کردند تا دریابند آیا آنان شبیه خودشان از گوشت و استخوان هستند یا نه. زنان طلب نمودند که آنان لااقل پنج روز با ایشان بمانند. فرستادگان دارچین و فلفل و سایر نمونه‌های دریافتی از دریا سالار را نشانشان دادند.

بومیان با اشاره پاسخ دادند که نزدیک آنجا در جنوب شرقی فراوان است. ولی در منطقه خودشان از وجود آنها بی‌اطلاعند. چون دانستند کسی در آنجا قادر به ارائه آگاهی درباره شهرها نیست، بازگشتند. و اگر پیشنهاد بدرقه اهالی را پذیرفته بودند بیش از پانصد نفر قصد همراهیشان را داشتند زیرا تصور می‌نمودند ایشان به آسمان باز خواهند گشت. مع‌ذالک یکی از بزرگان دهکده با پسرش و یکی از افرادش را به همراه آورده بودند. دریا سالار آنان را با عزت زیاد پذیرفت و با آنان گفتگو کرد و تعداد زیادی از سرزمین‌ها و جزایر اطراف را نشان داد (در روی نقشه - م). و پس از آن فکر کرد صحبت را به پادشاه کشاند. ولی می‌گوید: نمی‌دانم آن بزرگ ده کدام هوا و هوس بر سرش زد که ناگهان درخواست کرد تا در شب تاریک به خشکی بازگردد شاید هم از ترس و هراس بود. دریا سالار چون نمی‌خواست آنان را مجبور به ماندن کند و نیز کشتی خود را هم به خشکی کشانده بود، گذاشت تا بروند و قول دادند در طلوع آفتاب باز خواهند گشت ولی دیگر بازنگشتند.

همچنین آن دو فرستاده مسیحی نقل کردند در راهشان بسیاری از مردم، چه زن و چه مرد، را دیده‌اند که در حال بازگشت به خانه‌ها در

دستشان نیمسوزی از علف پیچیده گرفته و دود آن را چنانچه رسم و عادت همه آنان است، می‌کشند (تدخین).^۱ فرستادگان در مسیر خود جز پنج خانه، در دهکده ندیدند. در همه جا از آنان استقبال می‌نمودند. چند نوع درخت و علف و گل معطر مشاهده کردند و غیر از کبک و بلبل که می‌خواند و غاز فراوان پرندگان دیگری دیدند کاملاً متفاوت از انواع پرندگان اسپانیا. همچنین جز از سگ که پارس نمی‌کند چهارپای دیگری نیافتند. زمین‌ها بسیار حاصلخیز و مزروع، در آنها مام (سیب‌زمینی) و باقلا (لوبیای سبز) غیر باقلای اسپانیا، کاشته‌اند. همچنین ارزن دارند که مشابه ارزن اسپانیا است. پنبه به صورت خام یا کلاف نخ آن یا بافته آن فراوان بوده، به طوری که فقط در یکی از خانه‌ها پانصد آروب (تقریباً شش تن-م.) دیده بودند بومی‌ها می‌گویند: قادرند هر ساله هزار کتال (هر کتال صد کیلو-م.) محصول پنبه بردارند. دریا سالار باز اضافه می‌کند: ظاهراً آنان پنبه را کشت نمی‌کنند و درخت (بوته) آن در تمام سال محصول می‌دهد. این نوع پنبه تارهای بسیار ظریف داشته و غوزه آن بزرگ است و این مردم هر چه دارند به قیمت ناچیزی مبادله می‌کنند مثلاً یک زنبیل پنبه را به یک سوزن آهنی با چند چیز کوچک دیگر بخشیدند. دریا سالار می‌گوید:

«مردمی هستند بی‌شرارت و بی‌پرخاشگری، همگی لخت مادرزادند. در واقع زنان دستمال کوچکی در حدی که طبیعتشان را مخفی دارد، به جلو خود می‌بندند ولی بیش از آن نیست. زنان رام و مطیعند رنگشان زیاد تیره نیست و تیرگی کمتری از زنان جزیره قناری دارند.»

۱- لاس کازاس در تاریخ هند (یعنی قاره آمریکا) در فصل ۲۶ در حاشیه می‌نویسد: علف‌های خشک را مانند ترقه کاغذی که پسران در عیدها در می‌کنند از یک طرف آتش زده و از طرف دیگر مک زده و نفس می‌کشند و مقداری دود با هوا به داخل می‌برند. بدن را سست کرده و تقریباً مست‌کننده است. خودشان می‌گویند رفع خستگی می‌کند. این ترقه یا هر اسم دیگری بر آن نهیم نزد آنان تاباک (توتون) خوانده می‌شود.

دریاسالار می‌افزاید: اعلیحضرتین! من مطمئن هستم به محض آنکه اشخاص مؤمن و مقدسی زبان آنان را فراگیرند همگی را به دین مسیح درمی‌آورند. امیدوارم، با توکل به خدا، اعلیحضرتین هر چه زودتر تصمیم به اعزام آن اشخاص گرفته تا این اقوام بزرگ را گرد کلیسا متحد کرده و به دین مسیح بگردانند و به همین ترتیب آنان را که درخواستند به اب و ابن و روح القدس ایمان بیاورند نابود سازند.^۱ و اعلیحضرتین در پایان روزگار خود - زیرا همگان از میرندگانیم - قلمرو سلطنتی امن و آرام‌تر و منزّه از الحاد و عاری از تاریک‌دلان باقی خواهند گذارد و ایشان در پیشگاه خداوند مستفیض خواهند گردید. پروردگار به ایشان عمر طولانی عنایت فرموده و ممالک عظیم و ولایتشان را گسترده‌تر نماید. و به ایشان عزم و استعداد اعطا کرده تا دین مقدس مسیح را گسترش داده همچنان که تاکنون کرده‌اند، آمین.^۲

در این روز بار دیگر کشتی را به آب انداخته، به امید خدا خود را با شتاب آماده حرکت در روز پنجشنبه خواهم شد و به جانب جنوب شرقی در جستجوی طلا و ادویه و کشف سرزمین‌های دیگر عزیمت خواهم نمود.»

اینها سخنان دریاسالار بود که در نظر داشت پنجشنبه عزیمت کند اما نتوانست، زیرا باد در خلاف جهت مسیر او وزیده و تا دوازدهم نوامبر ادامه یافت.

۱- مسئله اینجاست! روحیه و رفتار مسیحیان پس از جنگ‌های صلیبی است. تجاوزکاری و ستیزه‌گری و انحصارطلبی فاجعه به بار آورد این گونه تعقل و طرز فکر که هر کسی به مقدسات ما ایمان نیاورد پلید است و هر که پلید است قتلش واجب، آنان را به جنون جنایت‌های وحشتناک کشانید.

۲- مداحی خارج از اندازه درباره آنچه حقیقت نداشته. زیرا پادشاه اسپانیا (کاستیل) فکر و ذکرش آن بود که کریستف کلمب با کشتی طلا باز خواهد گشت. و درباره گسترش دین مسیح هم به جای آنکه صلیب بر گردنشان آویزند، گردنشان را بر صلیب آویختند (رجوع کنید به مقدمه).

دوشنبه ۱۲ نوامبر

دریاسالار، سحرگاه بندرگاه رودخانه مرس را به قصد جزیره‌ای که، بومیان همراهش آن را با اطمینان بابک (Babeque) می‌نامیدند، ترک کرد. به بیان آنان از طریق اشارات و علائم، ساکنان آن جزیره در ساحل دریا طلا جمع‌آوری نموده، سپس به وسیله حرارت و پتک آن را بدل به شمش می‌نمودند. برای رفتن به طرف آنجا می‌بایستی سکان به جانب شرق - ربع جنوب شرقی می‌نهاد. پس از طی هشت فرسنگ در خط ساحل، رودخانه‌ای پیدا شد، چهار فرسنگ دورتر رودخانه دیگری دید، که ظاهراً بسیار عظیم بوده و بزرگتر از کلیه رودخانه‌هایی که تا آن وقت دیده بود. به دو علت درخواست داخل یکی از آنها شده و توقف نماید. علت اصلی و نخست آنکه هوا و باد مساعد برای راندن و جستجوی جزیره بابک بود دیگر آنکه اگر شهرک‌های بزرگ و مهمی در نزدیک ساحل وجود داشتند، از وضعیت ساحل پیدا بود. به علاوه ورود به رودخانه و بالا رفتن از آنها مستلزم داشتن کشتی‌های کوچکتری بود و کشتی‌های دریاسالار کوچک نبود و چون خود وی می‌باید به بررسی آن رودخانه‌ها بپردازد، وقت بسیار تلف می‌گردید. همه کناره به ویژه نزدیک رودخانه مسکون بود. نام رودخانه را خورشید (Soliel) نهاد.^۱

او می‌گوید: در یکشنبه ۱۱ نوامبر، فکر کرد بند نیست چند نفر از ساکنان کناره رودخانه را برای دربار شاه و ملکه همراه برده تا زبان آموخته و اطلاعاتی از این سرزمین در اختیارمان بگذارند و در بازگشت هم مترجم مسیحیان شده تا ساکنان دین و مذهب ما را بپذیرند [...]»^۲. می‌افزاید:

«مشاهده کرده و می‌دانم این مردم هیچ گونه مذهبی ندارند حتی

۱- به نظر ماریسون (Marison) نزدیک دهانه رودخانه پوتروسانرا (Poetro Sanra) بودند.
۲- افتادگی دارد.

بت پرستانی بسیار نرمخویند و اهل شرارت نیستند، به کشتار و بازداشت یکدیگر نپرداخته و سلاح حمل نمی کنند. آنچنان ترسویند که یکی از میان ما برای گریزانیدن صد نفرشان کافی است، حتی در هنگام بازی و تفریح، ساده دلند با آنکه معتقدند خدایی در آسمان هست (؟ - م). ولی فکر می کنند ما از آسمان آمده ایم. بسیار سریع الانتقالند، چند دعایی که به آنان آموخته ایم، تکرار می کنند و صلیب می کشند، اعلیحضرتین باید تصمیم به مسیحی کردن آنان گیرند. من ایمان دارم زمان کوتاهی پس از اقدام، اعلیحضرتین موفق به ارشاد اقوام متعدد به ایمان و دین مقدس ما شده و رضای پروردگار بزرگ و ثروت^۱ و همچنین رضایت مردم اسپانیا را کسب خواهند نمود. چون بدون تردید در این سرزمین مقدار معتناهی طلا هست و بیهوده نیست که بومیان همراه من می گویند که در این جزایر مکان هایی برای استخراج طلا وجود داشته و مردم به گردن و گوش و دست و پا حلقه های بزرگ طلا می آویزند. و نیز سنگ های قیمتی و مرواریدهای ارزشمند و مقدار زیاد ادویه یافت می شود. در رودخانه مرس، که شب گذشته آن را ترک کردم، به یقین مقدار زیادی صمغ هست و اگر بخواهند باز هم بیشتر به دست می آید چون درختان خودرو بوده و فراوان و بزرگ و برگ و میوه آنها مانند درخت مصطکی است و تنه و برگشان بزرگتر است. پلین (Pline، گیاه شناس) از این گونه صحبتی نکرده ولی خود من این گونه را در جزیره شیوا از جزایر آرشیپل دیدم. دستور داده بودم تعدادی از درخت ها را تیغ زده تا در صورت تولید صمغ، جمع آوری کرده و بیاورم، اما چون دائماً می بارید و در رودخانه سابق الذکر بودم لهذا نتوانستم جز مقدار کمی جمع نمایم و آن را به

۱- ملکه اسپانیا ایزابلا که وسیله سفر کریستف کلمب را مهیا نمود بسیار مذهبی و تحت تأثیر کشیشان بود و فردیناند پادشاه اسپانیا فکر و ذکرش کسب پول و طلا. کریستف کلمب عواطف یکی و طمع دیگری را برمی انگیزاند. - م.

حضور اعلیحضرتین خواهم آورد. شاید هم فصل تیغ زدن نباشد، گمان می‌کنم موقع آن پس از زمستان و فصل گل دادن درختان باشد در حالی که اکنون میوه آنها تقریباً رسیده است. به همین ترتیب از این مملکت مقدار معتناهی پنبه به دست می‌آید تصور می‌کنم در همین اطراف به خوبی فروش خواهد رفت، و مجبور نیستند آن را به اسپانیا بیاورند. و حتی بهتر از آن به شهرهای بزرگ خان بزرگ می‌توان صادر کرد، و قطعاً افرادی نزد او یا نزد تعدادی از بزرگان و امیران پیدا خواهند شد تا افتخار به خدمت اعلیحضرتین داشته باشند و به آنجا کالاهای اسپانیا و سرزمین‌های شرقی ارسال خواهیم نمود. زیرا این سرزمین‌ها نسبت به ما در غرب واقعند. در این سرزمین مقدار زیادی بیشه درختان صبر هست، گو اینکه از آن منفعت زیاد حاصل نمی‌شود در مقابل از صمغ مصطکی می‌توان انتظار سود بسیار داشت زیرا در زمان حال ما فقط از جزیره سابق الذکر شیو از این صمغ وارد می‌نماییم و چنانچه حافظه من خطا نکند، از محصول آنجا پنجاه هزار دوکات (سکه طلا) سود حاصل می‌شود. دهانه رودخانه‌ای که هم اکنون در کنارش هستم^۱ از بهترین بندرگاهایی می‌باشد که تاکنون دیده‌ام؛ عریض، عمیق و عاری از صخره و تخته سنگ و دارای موقعیت خوب و مناسب جهت ساختمان یک شهر و یک قلعه است. زیرا هر کشتی بزرگی هم می‌تواند در پای دیوار و حصار قلعه کناره گیرد. و اینجا سرزمینی است معتدل، مرتفع با آب فراوان و گوارا.

روز گذشته، شش مرد جوان با یک بلم به طرف کشتی آمده و پنج نفر از آنان داخل کشتی شدند دستور دادم آنها را دستگیر کرده تا بیاورم.^۲ پس

۱- به نظر ناوارت بندرگاه رودخانه پادر (Padre) بین بندر جی‌بارا و ماناتی (Manati Gibara) می‌باشد.

۲- لاس کازاس می‌نویسد: «این دیگر شایسته نبود». اما مردم‌شناسی کریستف کلمب آکنده از برتری مسیحیت و پدرسالاری مبشران مدنیت بود و حقوق مردم برایش بی‌اهمیت می‌نمود.

از آن افراد را به یکی از خانه‌های ساحل غربی رودخانه فرستادم و شش رأس^۱ زن و دختر بچه بالغ و نابالغ و سه کودک آوردند. این کار را بدین منظور انجام دادم که مردان با همراه داشتن زنان از سرزمین خود، اسپانیا را بهتر تحمل خواهند کرد تا بی وجود آنان (!؟ - م.) چون به دفعات اتفاق افتاده که مردانی از اهالی گینه (افریقا) به پرتغال آورده شدند تا زبان آموخته و در بازگشت در کشورشان مورد استفاده قرار گیرند. با وجود پذیرایی خوب و اختصاصی و هدیه‌هایی که به آنان دادند (مهره‌های شیشه‌ای - م.) به محض بازگشت به کشورشان ناپدید شدند. البته برخی هم چنین رفتاری نداشتند. ولی با همراه داشتن زنان خود، طالب انجام وظایفی خواهند شد که به عهده آنان گذارده می‌شود. از طرف دیگر این زنان، زبان خودشان را که در تمام جزایر هند فقط به آن تکلم می‌شود و همه وقتی با بلم‌هایشان به دیدار یکدیگر می‌روند، همدیگر را می‌فهمند، به زنان ما خواهند آموخت. اینجا وضع گینه را ندارد که هزار نوع زبان مردم را از یکدیگر دوره کرده باشد.

شب، در یک بلم مردی تنها، به کشتی من آمد. او شوهر یکی از زنان دستگیر شده و پدر سه کودک یک پسر و دو دختر بود، از من خواست اجازه دهم همراه آنان بیاید، این امر سبب خوشبختی من گردید اکنون همه ایشان فارغ‌بالند. به نظر من همگی با هم خویشاوندند. مرد در حدود چهل یا چهل و پنج سال سن دارد.»

چنین بود سخنان خود دریا سالار. باز هم می‌افزاید: در فراسوی آنجا هوا کمی سرد می‌شد از این رو عاقلانه نبود برای اکتشاف، به طرف شمال کشتی راند.

در این روز دوشنبه تا غروب آفتاب کشتی راند و هیجده فرسنگ به

۱ - Sixtetes به همین معنا.

طرف شرق - ربع جنوب شرقی تا دماغه‌ای که آن را دماغه کوبا^۱ نامید، طی کرد.

سه‌شنبه ۱۳ نوامبر

در تمام شب کشتی را به حالت شناور در دریا گذاشت - به قول ملوانان کشتی را بی حرکت در آب شناور کرد - این امر به منظور لنگرگاهی بود که تنگه‌ای میان دو کوه است و شباهت به دره‌ای میان دو گردنه دارد. در غروب آفتاب آنها را مشاهده کرد. از محل نظارت دو کوه بسیار بلند نمودار بود. چنین به نظر می‌رسید آن تنگه خاک کوبا و سرزمین بوهیو را از یکدیگر جدا می‌سازد و بوهیو سرزمینی است که بومیان همراهش با اشاره و علامت معرفی کرده بودند.

وقتی روز روشن فرا رسید، بادبان‌ها را به صوب خشکی برافراشت. از محلی که هنگام شب در دو فرسنگی تخمین می‌زد عبور کرده و پس از طی پنج فرسنگ در طرف جنوب - جنوب غربی به خلیج بزرگی وارد شد و باز هم پنج فرسنگ طی کرد تا به دماغه‌ای رسید که تنگه میان دو قله آنجا بود و او از دور قادر به تشخیص وجود یا عدم وجود بندرگاهی در آنجا نمی‌گردید.

چون قصدش جزیره‌ای به نام بایک بود که آنجا به قول بومیان طلای فراوان یافت می‌شد و این جزیره در شرق واقع شده و در اطراف نیز دهکده‌ای نمی‌دید تا از خطر افزاینده باد شدید پناه گیرد لهذا تصمیم گرفت به پهنه دریا بازگشته و در تحت باد شمال به صوب شرق براند. ساعت ده صبح به راه افتاده تا غروب آفتاب، با سرعت هشت میل در ساعت، از دماغه کوبا به سمت شرق، پنجاه و شش میل یعنی چهارده فرسنگ پیمود.

۱- ناواریت می‌نویسد: از روی مشخصات دماغه Punta de Malas است.

با محاسبه او از دماغه کوبا تا سرزمین بوهیو هشتاد میل یعنی بیست فرسنگ، در تحت فشار باد پیموده و تمام این کناره در جهت شرق - جنوب شرقی تا غرب - شمال غربی امتداد داشت.^۱

چهارشنبه ۱۴ نوامبر

در تمام شب با احتیاط پیش رفت و کشتی را شناور می گذاشت، زیرا به قول او عاقلانه نبود در شب، در میان این جزایر پیش از اقدام به شناسایی، کشتی راند. از جانب دیگر، بومیان همراهش قبل از آن اطلاع داده بودند که فاصله میان رودخانه مرس و جزیره بایک با بلم های خودشان سه روز راه است، که تقریباً هفت فرسنگ می شود.

سپس باد ضعیف شد و دریا سالار که راهش به طرف شرق بود نمی توانست جز به سمت ربع جنوب شرقی جهت دیگری در پیش گیرد. از این روی و به علل موانع دیگر چنین گزارش می نماید: تا سحر مجبور به توقف شده و وقت طلوع آفتاب قصد جستجوی بندرگاهی نمود زیرا باد از شمال به شمال شرقی چرخیده و چنانچه بندرگاهی نمی یافت ضرورتاً می باید به جزیره کوبا باز می گشت اما پس از آنکه شبانه بیست و چهار میل در سمت شرق - ربع جنوب شرقی طی کرد به خشکی رسید. به طرف جنوب [...] ^۲میل طی کرده به جایی رسید که خلیج های کوچک، جزایر کوچک و بندرگاه های فراوان دید. اما چون باد بسیار شدید وزیده و امواج عظیم ایجاد شده جرأت بی احتیاطی نکرده و وارد بندرگاه نشد، ترجیح داد در خط ساحل شمال غربی ربع غرب براند تا موفق به کشف لنگرگاه گردد پس از آنکه بدین شکل شصت و چهار میل طی طریق کرد

۱- وسعت جزیره کوبا و پیشرفتگی عظیم دریا در خشکی کریستف کلمب را به اشتباه انداخته و تصور می کند از یک جزیره به جزیره دیگر رفته است و سبب خلط مبحث شده است.
۲- افتادگی دارد.

در دهانه رودخانه‌ای خلیج کوچک عمیقی به عرض یک چهارم میل شبیه به یک لنگرگاه یافت. ابتدا سکان به جانب جنوب - جنوب شرقی و سپس به طرف جنوب و سرانجام به سمت جنوب - جنوب شرقی نهاد و وارد خلیج شد. عرض خلیج همه جا مناسب و عمق آن ژرف بود از آن مکان آن قدر جزیره مشاهده کرد که قادر به شمارش آنها نشد. همه به اندازه کافی وسیع، مرتفع و پوشیده از هزارگونه درخت به ویژه نخل بودند. از مشاهده آن همه جزیره مرتفع سخت شگفت زده شد و با اطمینان می نویسد: از دو روز گذشته، کوه‌ها و قللی که در کناره دیده و همچنین کوه‌های این جزایر که در کنارشان هست از نظر او چنانند که بلندتر و زیباتر از آنها در جهان نیست. آشکار و بدون مه و برفند. و در کوهپایه‌هایشان دریا ژرف است. اضافه می‌کند این جزایر بی‌شمار همان‌هایی هستند که در نقشه در اقصی نقطه شرق رسم کرده‌اند. و گمان می‌نماید که ثروت بیکرانی از قبیل سنگ‌های قیمتی و ادویه در این جزایر یافت می‌شود این جزایر به طرف جنوب در همه جهات گسترده‌اند. مجموعه این جزایر را نوتردام (Notre-Dame) نامید. بندرگاه نزدیک دهانه رودخانه را بندر پرنس (Port du Prince) خواند اما داخل آن نشد و تا روز دوشنبه بعد، چنانچه شرحش خواهد آمد فقط از دور به تماشای آن بسنده کرد.

آنچنان از باروری و زیبایی و بلندی جزایر و اطراف بندرگاه تعریف می‌کند که تمنا دارد از این همه شگفتی او تعجب نکنند زیرا اطمینان می‌دهد یک صدم از آنچه هست نگفته است. چند قله از قلل گویی بر عرش تکیه زده و چون قله الماس تراشیده‌اند. بر قله برخی صفحه‌ای چون لوح استوار است. در کوهپایه‌ها دریا به اندازه‌ای عمیق است که فقط ته یک کشتی بسیار بزرگ به کف دریا می‌خورد. همه جا پوشیده از جنگل و بدون صخره است.

پنجشنبه ۱۵ نوامبر

دریاسالار به قصد گردش در جزایر با قایق‌های بزرگ عازم شد. از این جزایر با شگفتی زیاد تعریف کرده و می‌گوید: در این جزایر صمغ مصطکی و درخت صبر به مقدار زیاد یافته است. در برخی از این جزایر بومیان نان خود را از نوعی ریشه تهیه می‌کردند.^۱ آثاری از آتش‌های افروخته دید.^۲ آب شیرین نیافت. اهالی می‌گریختند. به هر طرف رفت دریا تا شانزده براس (ذرع) عمق داشت. کف دریا خوب و شنی و عاری از تخته سنگ است. باب طبع ملوانان است زیرا تخته سنگ‌ها طناب لنگرکشی را می‌بُرد.

جمعه ۱۶ نوامبر

مانند قبل در هر خشکی و جزیره پای می‌گذارند صلیبی در زمین فرو می‌کردند. با قایق بزرگ به دهانه رودخانه رفته و در گوشه‌ای از خشکی دو قطعه چوب بسیار بلند یافت که یکی بلندتر از دیگری بود با نصب یکی بر دیگری به شکل صلیب درآمده و دریاسالار می‌گوید: آن قدر مناسب بود که یک نجار هم نمی‌تواند آنها را به این دقت روی هم جا دهد. پس از آنکه صلیب را نیایش کردند دستور داد با قطعاتی از همان چوب‌ها آن را هر چه بلندتر و بزرگتر ساختند. در همین ساحل قطعاتی از نی یافت که جایگاه رویش آنها را نیافت. اندیشید احتمالاً با آب رودخانه به دریا ریخته و از آنجا به ساحل می‌افتد (لاس کازاس در متن افزوده: و حق با او بود). در مدخل بندرگاه وارد آبراهه در کناره جنوب شرقی شد.

در آنجا صخره‌ای یافت مشابه یک دماغه در پای آن دریا چنان عمیق بود که بزرگترین کشتی جهان می‌توانست پهلو گیرد. حتی در یک مکان

۱- «احتمالاً ریشه مانیوک (Manioc) است» (کویه، Cuvier).

۲- احتمالاً با دود آن به یکدیگر ورود بیگانه را خبر می‌دادند.

شبیه یک حوضچه، شش کشتی می‌توانستند پهلو به پهلو بدون لنگراندازی بمانند. فکر کرد با هزینه کم می‌توان آنجا قلعه‌ای بنا کرد. مشروط بر آنکه در آینده موفق به تأسیس چند تجارتخانه گردند. در بازگشت به کشتی بومیان همراهش را گرد آورده و برای صید صدف‌های بزرگی که در این دریا یافت می‌شوند، همراه برد. آنان را وادار کرد تا جستجو کرده صدف مروارید بیابند، صدفهای زیادی یافت شد اما بدون مروارید بودند. علت این امر را عدم وجود فصل مناسب آن می‌داند و به نظر او موقع مناسب در ماه مه یا ژوئن^۱ است. ملوانان جانوری را صید کردند که شباهت به تاکسو یا تازد (نوعی پستاندار کوچک جنگل‌های امریکا) داشت.^۲ در تورهای ماهیگیری خود نیز نوعی ماهی یافتند که درست شباهت به یک خوک داشت، مانند تون ماهی نبوده ولی پوشیده از فلس سخت و غیر از دم و چشمهای هیچ نقطه‌ای از بدنش نرم نبود، سوراخی زیر شکم برای دفع فضولات داشت.^۳ دریا سالار دستور داد برای بردن به اسپانیا آن را نمک‌سود نمایند.

شنبه ۱۷ نوامبر

بامداد با قایق بزرگ برای دیدار جزایری در سمت جنوب که ندیده بود، عزیمت کرد. باز هم جزایر متعدد دیگر دید که همگی حاصلخیز و

۱- کرویو (Cuvier) می‌نویسد: نمی‌توانم تأیید کنم فصلی مناسب تولید مروارید بیشتر وجود داشته باشد اما ممکن هست به ویژه ممکن هست زیرا چنین اعتقاد داشته‌اند و برای آن عهد نتیجه همان بوده است. یعنی چون در فصلی که تصور می‌کرده‌اند تولید مروارید می‌شود به صید آن می‌رفته عادتاً همان فصل را فصل تولید می‌دانسته‌اند. به علاوه چون در یک فصل مخصوص به صید آن می‌پرداخته تا تولید دوباره مدتی طول می‌کشیده است و در نتیجه تقریباً به همان دوره باز می‌گردیده‌اند ولی در حقیقت تولید مروارید در صدف فصل مخصوصی ندارد.

۲- احتمالاً کوآتی (Coati)، پستاندار جنگل‌های امریکا) بوده است (کرویو).

۳- کرویو: احتمالاً خارماهی (Coffre) است.

فرحبخش و دریای حد فاصل آنها بسیار عمیق بود. برخی از این جزایر از جویبارهای آب شیرین مشروب می‌شوند. به عقیده وی سرچشمه‌های آب این جویبارها در ارتفاعات کوهستان است باز هم دورتر از آنجا رفته و جویبار بسیار زیبای آب شیرین یافت که از سفره شنی تازه و گوارا فوران می‌کرد. در پیرامونش مرغزاری خرم با انبوهی از نخل‌های بسیار بلند دید. گردوهایی به بزرگی گردوی هند و موش‌هایی به اندازه موش‌های^۱ هند یافت همچنین خرچنگ‌های عظیم‌الجثه پیدا کرد. پرندگان متعددی دید. و بوی مشک به مشامش خورد و نتیجه گرفت مشک در آنجا یافت می‌شود.^۲ در این روز از شش تن جوانانی که در رودخانه مرس بازداشته و به کشتی نینا سپرده بود دو تن مسن‌ترشان گریختند.

یکشنبه ۱۸ نوامبر

باز با قایق‌های کشتی‌ها افراد زیاد برای برافراشتن صلیب بزرگ که آن را از قطعات جوب بلند ساخته بودند، به خشکی رفتند و آن را به دستور دریاسالار در مدخل پورت دو پرنس، در مکانی نمایان و عاری از درخت افراشته و خوش‌نما بود، بر پای داشتند.

دریاسالار می‌گوید: دریا بیش از بندرگاه‌های دیگر مناطق، جزر و مد دارد بدین سبب وجود این همه جزیره شگفت آور نیست.

زمان جزر و مد برعکس زمان جزر و مد در بندرگاه‌های ماست (بندرگاه‌ها اسپانیا) دریا در حال جزر است وقتی که ماه در جنوب غربی - ربع جنوب است.

چون روز یکشنبه بود حرکت نکردند.

۱- نوعی جوئنده آمریکایی به نام agouti (لاس کازاس).

۲- مشک در امریکا یافت نمی‌شود ولی چون در قاره جدید گونه‌های متعددی از جانوران وجود دارد که بوی معطری شبیه مشک دارند، تعجب‌آور نیست که کریستف کلمب از مشک حقیقی صحبت کند (کویه).

دوشنبه ۱۹ نوامبر

پیش از طلوع آفتاب در هوای آرام عزیمت کرد. زمانی بعد در حوالی ظهر، باد از شرق وزیده و او به سمت شمال - شمال شرقی راند. در غروب آفتاب، پور دوپرنس در فاصله هفت فرسنگی در جانب جنوب - جنوب شرقی آنان قرار گرفت. درست در مشرق خود در فاصله تقریباً شصت میلی جزیره بایک را به چشم دید.^۱ در تمام شب کمابیش به طرف شمال شرقی کشتی راند. شصت میل پیشروی نموده، سپس از بامداد تا ساعت ده صبح روز سه‌شنبه هم دوازده میل دیگر که جمعاً هیجده فرسنگ در سمت شمال شرقی - ربع شمال می‌شود.

سه‌شنبه ۲۰ نوامبر

بایک یا جزایر بایک را در جنوب شرقی خود گذاشته و رد شد زیرا باد درست از همین جهت بر خلاف وی می‌وزید. وقتی دید جهت باد تغییر نمی‌کند و دریا تدریجاً متلاطم می‌شود قصد بازگشت به پورت دوپرنس، مبدأ حرکتش کرده که اکنون در بیست و پنج فرسنگی وی قرار گرفته بود. به دو علت نخواست به جزیره کوچکی که نامش را ایزابلا نهاده و در دوازده فرسنگی وی واقع بود بازگردد با آنکه می‌توانست در این روز به آنجا رفته و لنگر اندازد. نخست آنکه دو جزیره در جنوب مشاهده کرده و قصد بررسی آنها را داشت دوم آنکه جزیره ایزابلا در هشت فرسنگی جزیره سان سالوادور یا به زبان بومیان گواناهانی قرار داشته و بومیان همراهش اهل آنجا بوده و می‌ترسید بگریزند. می‌گوید: لازم بود این افراد را با خود به کاستیل (اسپانیا) ببرد و غیره...

۱- در این مسافت و در سمت شرق جزیره ایناگ بزرگ وجود دارد. بومیان آن را جزیره بایک می‌نامیدند.

اما این افراد خیال کرده و یقین داشتند، پس از آنکه طلا پیدا شد، دریاسالار به آنان اجازه بازگشت خواهد داد.

بدین قرار به پیرامون پورت دوپرنس رسید. اما نتوانست آنجا پهلوی گیرد زیرا شب بود و جریان آب آنان را به طرف شمال غربی می‌کشاند. باز هم تغییر مسیر داده و با باد سکان به طرف شمال شرقی نهاد. سه چهارم از شب رفته باد آرام گردیده و تغییر جهت داد. و دریاسالار سکان به جانب شرق - ربع شمال شرقی نهاد. باد از جنوب غربی می‌وزید که مستقیماً به جانب جنوب رفت و سپس به جانب جنوب شرقی پیچانید. در طلوع آفتاب، پورت دو پرنس رؤیت شد. آن را در جهت جنوب غربی، تقریباً در ربع غربی خود رها کرد و در این هنگام در فاصله چهل و هشت میلی یعنی دوازده فرسنگی آن بود.

چهارشنبه ۲۱ نوامبر

در طلوع آفتاب، تحت باد جنوب به جانب شرق راند. به گندی پیش می‌رفت زیرا جریان دریا مخالف او بود. تا ساعت‌های عصر، بیست و چهار میل طی کرد. در این هنگام باد به طرف شرق چرخید و دریاسالار به جانب جنوب ربع جنوب شرقی راند و تا غروب آفتاب دوازده میل پیشروی کرد. در این مکان دریاسالار همانند موقع بندرگاه مرس در ۴۲ درجه عرض شمال خط اعتدالی بود.^۱

وی می‌گوید: استعمال اسطرلاب را تا رسیدن به خشکی قطع کرده و در آنجا بررسی خواهد کرد. اما به نظرش نباید اختلاف زیاد باشد (و حق با او بود زیرا ممکن نبود این جزایر در جایی [...] ^۲...

۱- قبل گفته شد ناوارت معتقد است صفحه مدرج اسطرلاب کریستف کلمب با درجات دوئل (مضاعف) بوده است. و احتمالاً نیز چنین است زیرا موقعیت وی در این حال ۲۰ درجه عرض شمالی است.
۲- افتادگی در متن.

درجه - لاس کازاس -) او از اسطربلاب و دقت آن تعریف نموده و می‌گوید مایل است تا عرض جغرافیایی کاستیل بالا، به طرف شمال رفته و آنجا را مشاهده کند^۱ (لاس کازاس اضافه می‌کنند: اگر این امر درست باشد او می‌بایستی در موقعیتی به موازات فلوریدا قرار داشته و یگراست به طرف آن می‌رفته است ولی در این صورت موقعیت جغرافیایی جزایر کشف شده چه بوده است. آنچه نظر او را تأیید می‌کرده گرمای شدید بوده است لکن روشن است اگر در این هنگام به فلوریدا می‌رسید نه تنها گرم نبوده بلکه سرد بوده است. و باید گفت باورکردنی نیست که در هیچ نقطه از کره زمین هوا در عرض جغرافیایی ۴۲ درجه گرم باشد چنانچه تصادفی نباشد. و از این امر ما بی‌اطلاع هستیم.)^۲

دریاسالار می‌گوید، در این روز از گرمای شدید هوا در عذاب بودند. و نتیجه‌گیری می‌کند: در این بخش از هندوستان و به مکانی که می‌روند باید طلای فراوان یافت شود.^۳

در این روز، مارتین آلونسو پینسون با کشتی پیتا بدون اجازه دریاسالار و برخلاف رأی و خواست او به طمع و حرص جمع مال و به اغوای یکی از بومیان اعزامی دریاسالار به کشتی پیتا که به او وعده طلای فراوان

۱- عبارات درهم و مغشوش است. اکنون ما می‌دانیم شهر مادرید و کاستیل تقریباً در عرض جغرافیایی ۴۲ قرار دارند. و این عرض جغرافیایی تقریباً با ایالت نیویورک هم‌عرض است. چنانچه کریستف کلمب اشتباه نکرده و به قول ناوارت صفحه مدرج او مضاعف بوده در هنگام کشف کوبا در عرض جغرافیایی ۲۰ بوده است. و می‌توان تصور کرد چه مسافت عظیمی تا عرض جغرافیایی ۴۲ درجه می‌بایست پیماید. اما اثر صفحه مدرج مضاعف نبوده پس محاسبات وی به کلی اشتباه بوده و در این صورت خیال می‌کرده است می‌تواند با طی مسافت کوتاهی به عرض جغرافیایی کاستیل برسد.

۲- عبارات مغشوش و درهم برهم، عدم اطلاعات و عدم وجود ابزار و وسایل امروزی، عدم دقت در تعیین عرض‌های جغرافیایی و عدم شناخت قاره جدید حتی در هنگام سفرهای لاس کازاس آشفته فکری به بار آورده است.

۳- قبل گفته شد تصور می‌نمودند طلا در نقاط گرمسیر تولید می‌گردد.

داده، از کشتی‌ها دور شده و بدون توقف بی آنکه هوای نامساعد سبب این امر باشد، و فقط به خواست و اراده خویش، عزیمت کرده و رفت. دریاسالار می‌نویسد: «مرا گرفتار کرد»^۱ و مطالب زیاد دیگر هم می‌نویسد.

پنجشنبه ۲۲ نوامبر

چهارشنبه شب زیر باد ملایم شرق، به جانب - جنوب ربع جنوب شرقی کشتی راند. در سومین ربع شب باد از سمت شمال - شمال شرقی وزید. باز هم به جانب جنوب به طرف سرزمینی که از آنجا دیده می‌شد، رهسپار شد. اما وقت طلوع آفتاب، به سبب باد مخالف به همان مسافت شب گذشته از خشکی دور بود. و هنوز چهل میل راه باقی مانده بود. در این شب، مارتین آلونسو راه خود را به طرف شرق، جزیره بایک، که به قول بومیان طلای فراوان داشت، ادامه داد. فاصله وی تا کشتی دریاسالار بیش از شانزده میل نبوده و در میدان دید دریاسالار قرار داشت. دریاسالار همه شب در خط ساحلی کشتی راند و به دستورش چند بادبان برافراشته و فانوس بزرگ را تمام شب روشن نگاه داشتند چون خیال می‌کرد مارتین آلونسو پینسون به طرف او باز خواهد گشت، البته چنانچه قصد بازگشت داشت امکان داشت چون در شب هوا صاف بود و نسیم مساعد می‌وزید.

جمعه ۲۳ نوامبر

دریاسالار در تمام روز زیر بادی خفیف به طرف خشکی در سمت جنوب کشتی راند اما جریان آب نگذاشت به آن برسد. برعکس در غروب آفتاب به اندازه صبح از آن فاصله داشت. باد خفیفی از سمت شرق - شمال شرقی می‌وزید و مساعد برای حرکت به طرف جنوب بود. در فراسوی

۱- همه در تب طلا می‌سوختند.

دماغه خشکی در امتداد مشرق دماغه یا خشکی دیگری می دید که بومیان همراهش آن را بوهیو نامیدند و به قول ایشان بسیار بزرگ بود. بومیان نقل می کردند برخی از مردم آنجا فقط یک چشم روی پیشانی داشته و برخی دیگر را به نام کانیبال^۱ می خواندند بومیان از شنیدن این نام بر خود می لرزیدند و به محض آنکه مشاهده کردند دریا سالار به آن طرف در حرکت است زیانشان بند آمده و با اشاره حالی می کردند مردم آنجا کاملاً مسلحند و ایشان را خواهند خورد. دریا سالار می گوید: تصور می کند چیزی از این قبیل وجود داشته باشد اما چون مردمی مسلح هستند پس آدمهای صاحب عقل و تمیزند و بدون شک تنی چند از بومیان را دستگیر نموده و چون دیگران ملاحظه کرده اند ایشان بازنگشته خیال می کنند آنان را خورده اند. به علاوه این عقیده برخی از مسیحیان و خود دریا سالار از آغاز ملاقات با بومیان بود.

شنبه ۲۴ نوامبر

شب تا ساعت ۳ بامداد کشتی رانده، سپس نزدیک به جزیره هموار شد (Plate)^۲. یک هفته پیش از آنکه رهسپار جزیره بایک شود به همین مکان رسیده بود. ابتدا جرأت نزدیک شدن به خشکی نکرد چون تصادم شدید امواج به این بندرگاه کوهستانی نمایان بود. سرانجام باز به دریای نوتردام، جایی که جزایر زیاد داشت رسید. وارد بندرگاه در مدخل جزایر، نزدیک دهانه رودخانه شد. او می گوید چنانچه این بندرگاه را پیش از این می شناخت قبل برای دیدار جزایر دریای نوتردام توقف نمی نمود تا نیاز

۱- برای نخستین بار واژه کانیبال (آدمخوار) را با تلفظ درست می نویسد. با این حال این تردید وجود دارد آیا کریستف کلمب درست نوشته است یا لاس کازاس تصحیح کرده است. پیش از آن کریستف کلمب مقرر می نموده است از خان بزرگ (کان) صحبت می کنند.

۲- «جزیره کائی دومائو (Caie de Mao) است» (ناواریت).

به بازگشت داشته باشد هر چند دیدار جزایر فوق‌الذکر هم ضرورت داشته است.^۱ به محض آنکه نزدیک خشکی شد (با کشتی در بندرگاه) قایق را برای اندازه‌گیری عمق بندرگاه اعزام نمود (چون می‌خواست هر چه نزدیک‌تر به خشکی شده و لنگر بیندازد). عمق بندر بسیار مناسب و از شش تا بیست ذرع بود. به علاوه آب‌بند خوبی هم بندر را از امواج حفظ می‌کرد. و نیز کف دریا بدون تخته سنگ و صاف بود. در داخل پیشروی نموده ابتدا سکان به طرف جنوب غربی، سپس به جانب غرب نهاده در این موقعیت جزیره هموار (Plate) در شمال او قرار گرفت. در این حال توقف کرد. جزیره هموار با جزیره مجاور خود آبگیر عظیمی را تشکیل می‌دهند که همه کشتی‌های اسپانیا در آن جای می‌گیرند و در این آبگیر بدون بستن طناب در برابر هر بادی مصون می‌مانند. مدخل جنوب شرقی آبگیر، که دماغه کشتی هنگام ورود به طرف جنوب - جنوب غربی قرار می‌گیرد آبراهی بسیار عمیق و عریض به طرف غرب داشته و بدین ترتیب هر کشتی که از پهنه دریای شمال برسد در خط کناره جزایر عبور نموده و با بازدید آنها وارد این آبراهه می‌شود. جزایر این منطقه در پایه سلسله جبال عظیمی^۲ که از شرق به غرب کشیده شده قرار گرفته‌اند. این سلسله جبال مرتفع‌تر از تمام کوه‌های این نواحی است. و این منطقه کوهستانی است. در تمام طول سلسله جبال صخره‌ای یک‌تکه مانند یک تخته سنگ در درون آبگیر فرو رفته است. این صخره در کناره جنوب شرقی قرار دارد. در کناره جزیره هموار نیز صخره کوچکتری وجود دارد. بین این دو، چنانچه گفته شد، دریای عریض و ژرف قرار گرفته است. بلافاصله پس از ورود به بندرگاه رودخانه بزرگ و زیبا و پرآبی دیدند.

۱- درست روشن نیست ولی به نظر می‌رسد تأسف می‌خورد چرا قبل بکسره وارد این بندرگاه نشده و برای جزایر وقت تلف کرده است. چون پیش از این جرأت داخل شدن در این بندرگاه را نداشته و به کنار جزایر بازگشته بود. با این حال گذشته و حال و آینده، با یکدیگر مخلوط شده است.

۲- سلسله جبال موئا (Moa)، (ناوارت).

بزرگتر از هر رودخانه دیگری که تا آن موقع دیده بودند. آب آن شیرین و در دهانه‌اش از دور تخته سنگی نمایان بود. اما در فراسوی آن تخته سنگ لااقل هشت تا نه ذرع عمق داشت. پیرامونش مانند سایر رودخانه‌ها پر از نخل و درختان دیگر بود.^۱

یکشنبه ۲۵ نوامبر

دریاسالار پیش از طلوع آفتاب در قایق بزرگ عازم مشاهده یک دماغه یا یک پیشرفتگی زمین، در فاصله یک فرسنگی در جانب جنوب شرقی جزیره هموار شد. به نظرش می‌آمد در آنجا چند رودخانه بزرگ باشد. در حقیقت هم پس از طی مسافت دو بُرد تیر منجنیق نزدیک دماغه در سمت جنوب شرقی رود عظیمی دید که آب زلالش با صدایی رعدآسا از فراز کوه فرو می‌ریخت. تاکنار رودخانه پیش رفته و در آنجا چند قلوه سنگ با لکه‌های درخشان به رنگ طلا دید. یادش آمد در دهانه رودخانه تاجو^۲ نزدیک دریا، طلا یافت شده بود. پس یقین کرد در آن رودخانه هم باید موجود باشد.^۳ دستور داد چند نمونه از آن سنگ‌ها را برای بردن به اسپانیا بردارند. هنگامی که مشغول به این امر بود ناگهان جاشوان فریاد زدند کاجستان می‌بینند. دریاسالار به طرف کوهستان نگرست درختهای بزرگ و زیبای کاج دید که از قامت بلند و راست آنها متحیر ماند مشابه دوک بزرگ و راست بودند. فکر کرد در آنجا می‌توان کشتی ساخت و برای بزرگترین کشتی‌های اسپانیا بدنه و دکل زیاد تهیه نمود. همچنین درختان بلوط، توت فرنگی درختی پیدا کرد و نیز یک محل مناسب در

۱- سنگ‌های مختلفی دارای لکه‌هایی به رنگ طلا می‌باشند مانند سنگهای پیریت و سنگ‌های میکا و غیره.

۲- حافظه کریستف کلمب خطا می‌کند. رودخانه Tage از لاطاللات ذهن اسقف پیر آیلی در کتاب معروف وی است.

۳- لاس کازاس می‌نویسد: «بدون هیچ تردید وجود داشت».

رودخانه برای تأسیس دستگاه آبی یافت. آب و هوای این مکان به علت وجود کوهستان و ارتفاع بسیار معتدل بود. در ساحل سنگ‌هایی یافت به رنگ آهن و رنگ‌های دیگر که برخی اعتقاد داشتند باید از معدن نقره باشد. این سنگ‌ها را آب با خود آورده بود. در همین مکان یک دکل کوچک و یک دکل بزرگ برای کشتی نینا تهیه کرد. در دهانه رودخانه، در انتهای بخش جنوب شرقی دماغه وارد خلیجی عمیق و عریض گردید آنجا بندرگاهی بزرگ دید که جایگاه صد کشتی بدون بستن با طناب و لنگراندازی بود. می‌گوید مشابه آن را کسی ندیده است. کوهستانی پوشیده از کاج‌های بلند، آب زلال و فراوان و روان از میان بیشه‌های انواع درختان خرم و شکوهمند. از دو سه رودخانه دیگر عبور کرد و از همه چیز ستایش می‌کند و از دیدار آنها به ویژه درختان کاج، احساسات خود را به سرور و شادی بی‌اندازه بیان می‌کند. زیرا هر تعداد کشتی مورد نیاز باشد با ارسال لوازم یدکی می‌توانستند بسازند. به چوب و صمغ نیازی نبود چون فراوان یافت می‌شد. اطمینان می‌دهد که حتی یک صدم در آنچه می‌گوید غلو نکرده است. و این اراده پروردگار بوده است که در هر وقت چیزی بهتر از قبل دیده است و در هر زمان هر چه کشف کرده بهتر از پیش خواه سرزمین‌ها و بیشه‌ها و نباتات و میوه‌ها و گل‌ها باشد و خواه مردم که از مکانی به مکان دیگر مختلفند. به همین ترتیب هم بندرگاه و دریاها. در پایان می‌گوید:

اگر آنکه می‌بیند این چنین ستایشی پردازد، آنکه می‌شنود چه خواهد کرد؟ هیچ کس پیش از آنکه به چشم خویش ببیند قادر به باورش نیست.

پنجشنبه ۲۶ نوامبر

در طلوع آفتاب، از بندرگاه سنت کاترین (نام بندرگاه را سنت کاترین خوانده است - م.) در کنار جزیره هموار لنگر برداشته و زیر باد خفیف

جنوب غربی، در خط ساحلی به طرف دماغه دلیپکو^۱ در جنوب شرقی، کشتی راند. چون باد فروکش کرده دیر به آنجا رسید. و وقتی به دماغه رسید، دماغه دیگری در سمت جنوب شرقی - ربع شرق در فاصله شصت میلی دید همچنین یکی دیگر در جنوب شرقی - ربع جنوب در مسافت بیست میلی به نظرش رسید. آن را دماغه کامپانا نام نهاده ولی به علت توقف مجدد باد و آرامش کامل نتوانست تا آخر روز به آن برسد.

در تمام این روز فقط سی و دو میل یعنی هشت فرسنگ پیمود، در مسیر خود نه (۹) بندرگاه خوب دید و آن را ثبت کرد. ملوانان از دیدن بندرگاه‌ها و پنج رودخانه در مسیرشان شگفت‌زده شدند. چون برای مشاهده کامل همه جا، دائماً از خط ساحلی راه می‌پیمودند.

تمام این سرزمین را کوهستانی مرتفع و سهل الوصول و زیبا و دره‌های خرم فراگرفته بدون آنکه صخره و مناطق خشک یافت شود. همانند کوهستان‌ها دره‌ها نیز پوشیده از درختان بلند و سرسبز است که تماشایشان فرحبخش است. و ظاهراً در اینجا علی‌الخصوص کاج فراوان است.

در پشت دماغه بک در بخش شرقی دو جزیره کوچک وجود دارد که محیط هر کدام دو فرسنگ است و در همان جا سه بندرگاه خوب و دو رودخانه یافت می‌شود.

دریاسالار از دریا در طول خط کناره دهکده‌ای ندید مع‌ذالک احتمال وجود آن هست و نشانه آن وجود دارد چون هر کجا به خشکی رفت آثاری از انسان و تعدادی جایگاه آتش یافت. چنین گمان کرد سرزمینی که در جنوب شرقی کامپانا مشاهده می‌کند همان جزیره‌ای است که بومیان آن را بوهيو می‌نامند. علت این امر دوری راه دماغه ذکر شده از محل وی بود. می‌گوید کلیه افرادی که تا آن روز ملاقات نموده ترس زیادی از کاتبیا

۱- Del Pico نام انتخابی کریستف کلمب. نام این دماغه در زمان حال دماغه Bec است.

(کانیبال، آدمخوار) یا کانی‌ها دارند^۱ و ایشان معتقدند این نوع آدم‌ها در جزیره بوهیو زندگی می‌کنند. به گمان وی جزیره بوهیو باید بسیار بزرگ باشد. و باز هم تکرار می‌کند: کانی‌ها (؟) از این جزیره بزرگ به جزایر سایرین رفته و داخل خانه‌های بومیان شده و به علت آنکه بومیان ترسو بوده و آشنایی به سلاح ندارند دستگیرشان می‌کنند از این رو بومیان رسم نداشتند در سواحل مجاور آن سرزمین (بوهیو) سکنی گزینند. و می‌افزاید پس از آنکه به طرف مسیر بوهیو پیچید، زبان بومیان همراهش از ترس خورده شدن بند آمد. و نمی‌توانستند بر ترس و هراس خود غالب شوند و تکرار می‌کردند کانی‌ها فقط یک چشم داشته و چهره‌ای شبیه سگ دارند. دریا سالار فکر کرد آنان دروغ می‌گویند و کسانی که بومیان را دستگیر می‌کنند افرادی از قلمرو خان بزرگ هستند.

سه‌شنبه ۲۷ نوامبر

روز گذشته در غروب آفتاب نزدیک دماغه‌ای رسید که آن را کامپانا نامیده بود. با اینکه هوا روشن و باد خفیف و مساعد بود و پنج یا شش بندرگاه خوب وجود داشت نخواست به طرف خشکی رفته و لنگر اندازد تا در تعقیب هدفش تأخیری رخ ندهد. چون به هر کجا در این سرزمین‌ها می‌رفت از لذت تماشای زیبایی‌ها و خرمی‌ها بیش از اندازه توقف می‌نمود. از این روی در این شب کشتی را در پهنه دریا شناور کرده و تا روشنایی روز وقت گذراند اما چون جزر شدید بود جریان آب کشتی او را بیش از پنج یا شش فرسنگ از نقطه توقف که از آنجا دماغه کامپانا را می‌دید، و دز غروب آفتاب به آنجا رسیده، دور گردانده بود. چون فراسوی این دماغه مدخلها عریضی ظاهراً سرزمینی را از دیگری جدا می‌ساخت و در آن میان جزیره‌ای تشکیل داده لهذا تصمیم گرفت در

۱- هنوز هم کریستف کلمب معنی این واژه را درک نمی‌کند.

مسیر باد جنوب غربی براند. سرانجام به جایی رسید که می‌پنداشت مدخل عریضی وجود دارد ولی دریافت فقط خلیج بزرگی است که در انتهای جنوب شرقی آن دماغه‌ای متشکل از یک کوه مرتفع و مربع شکل وجود دارد و این دماغه از دور به صورت یک جزیره به نظر می‌رسیده است. باد جهشی به طرف شمال نمود و دریا سالار مجدداً راه جنوب شرقی پیش گرفت و در خط ساحل راند تا هر چه آنجاست کشف نماید.

به زودی در پایه دماغه کامپانا بندرگاهی مناسب و رودخانه‌ای بزرگ دید، در فاصله ربع فرسنگ رودخانه‌ای دیگر، در نیم فرسنگ دورتر باز هم رودخانه دیگر و باز هم یکی دیگر در نیم فرسنگی از دیگری، سپس باز هم در یک فرسنگ دورتر پنجمین رودخانه و باز در یک فرسنگی از آن رودخانه‌ای دیگر، سپس در یک ربع فرسنگ دورتر یک رودخانه و سرانجام در یک فرسنگی آخرین رودخانه‌ای عظیم در مسافت تقریباً بیست فرسنگی از دماغه کامپانا در سمت جنوب شرقی دید.

دهانه بیشتر این رودخانه‌ها عریض و بدون مانع بوده و بندرگاه‌هایی شنی و بدون صخره و تخته سنگ و بسیار خوب برای توقف کشتی‌ها، تشکیل یافته بود.

پس از آنکه بدین ترتیب از خط ساحلی جنوب شرقی به آخرین رودخانه رسید، دهکده‌ای بزرگتر از دهکده‌هایی که تا آن روز دیده بود، مشاهده کرد. مردم بی‌شماری به ساحل ریخته، لخت و نیزه‌ها به دست، خشمگیانه فریاد می‌کشیدند. طالب ملاقات و گفتگو با ایشان شد، پس بادبان‌ها را فرو کشیده و لنگر انداخت و قایق‌های بزرگ کشتی‌ها را به جانب ساحل اعزام نمود. با افراد شرط کرد که به بومیان خسارت وارد نکرده و از آنان چیزی نگیرند بر عکس تأکید کرد چند شیء کوچک بی‌ارزش هدیه نمایند. بومیان با اشاره فهماندند، نخواهند گذارد افراد در ساحل پیاده شده و در برابرشان مقاومت خواهند نمود. اما چون دیدند

قایق‌ها بیش از پیش به خشکی نزدیک شده و از آنان نترسیده‌اند، از ساحل دور شدند. مسیحیان (افراد) فکر کردند، چنانچه فقط دو یا سه نفر از قایق‌ها خارج شوند بومیان نخواهند هراسید، پس سه نفر پیش رفته و آنان را توسط یکی از بومیان همراهشان که کمی زبان آموخته بود، به زبان خودشان صدا کرده و گفتند ترس نداشته باشند اما بومیان همگی گریختند و بزرگ و کوچک نماند. مسیحیان به کلبه‌های پوشالی آنان داخل شده، آنها را همانند دیگر کلبه‌ها یافتند. هیچ چیز و هیچ کس در هیچ کدام نیافته به کشتی‌ها بازگشتند. ظهر بادبان‌ها برافراشته و عازم دماغه زیبایی در هشت فرسنگی شرقی گردیدند. پس از طی نیم فرسنگ در همان خلیج، دریا سالار در کناره جنوبی بندرگاهی عالی و در کناره جنوب شرقی سرزمینی شگفت‌انگیزانه زیبا با مرغزاری پست و بلند در میان کوهستان‌ها مشاهده کرد. از آنجا دودهای انبوه از دهکده بزرگ پیرامونش برخاسته و مزارع کشت‌شده آشکار بودند. به همین خاطر، تصمیم به توقف در این بندرگاه گرفته تا بکوشد موفق به آشنایی و معاشرت با بومیان گردد. آنچنان بندرگاهی بود که دریا سالار می‌گوید: با اینکه از سایر بندرگاه‌ها ستایش کرد ولی از این یکی به سبب سرزمین‌های خرم و آب و هوای لطیف و همه محیط اطراف و دهکده‌های آن ستایش بیشتر می‌کند. او از زیبایی سرزمین‌ها و خرمی درختان از جمله کاج‌ها و نخل‌ها و دشت گسترده به جانب جنوب شرقی، که همانند دشت‌های معمولی صاف و هموار نبوده بلکه پستی‌ها و بلندی‌هایش آن را زیباتر از هر دشتی در جهان ساخته با فوران جویبارهای پر آب از هر سو و سرازیر از هر کوه به شگفتی ستایش می‌کند.

پس از لنگراندازی سوار بر قایق بزرگ عازم اندازه‌گیری عمق بندرگاه که شبیه یک کاسه بزرگ است، گردید. روبروی مدخل بندرگاه دهانه‌ای از یک رودخانه یافت. عرض آن کافی برای ورود یک کشتی جنگی بود و

چرخش آن به گونه‌ای بود که کشتی‌های درون آن از خارج دیده نمی‌شدند. پهنای آن را پنج (براس) به اندازه درازی قایق بزرگ ارزیابی کرد. عمق آن هشت (براس) می‌شد. از دهانه وارد رودخانه شد ضمن سیر و سیاحت از تماشای درختان و آب زلال و تازه و پرندگان و ملاحظه لطافت محیط احساس شگفتی کرده و می‌گوید: به‌راستی نمی‌خواست آنجا را ترک کند. افرادش را تشویق می‌کرد همراه او باشند تا هر چه دیدند برای شاه و ملکه شرح دهند. و می‌نویسد: گو اینکه هزار زبان قادر به وصفش و قلم او توان شرحش را ندارد. مسحور بود و آرزو می‌کرد همه اشخاص باحزم و صاحب اعتبار آنجا را ببینند زیرا یقین داشت کمتر از او مدح و ستایش خواهند کرد.

می‌نویسد:

«چه منافعی از این سرزمین حاصل خواهد شد؟ من شرح نخواهم داد اما، حضرت شهریاران!، به یقین در جایی که امثال چنین سرزمین‌هایی یافت شود، کالاهای بسیار پرمنفعت هم یافت می‌گردد اما من بدین سبب که قصد دیدار سرزمین‌های بسیار است در هیچ کدام از بندرگاه‌ها مستقر نمی‌شوم همچنین از این رو که من و افرادم زبان مردم اینجا را نمی‌دانیم. از گفته‌های بومیان همراهم ضد و نقیض دریافت می‌کنم. اغلب چیزی را می‌شنوم سپس چیزی ضد و مخالف آن را می‌گویند. به علاوه به آنان اطمینان ندارم، تاکنون چند بار کوشیده‌اند بگریزند. در زمان حال چنانچه خواست پروردگار باشد، هر چه بیشتر می‌توانم به تماشا و بررسی خواهم پرداخت. البته کم‌کم زبان آنان را نیز خواهم آموخت به افرادم نیز تعلیم خواهم داد. دز آینده بیشتر خواهیم آموخت و اقدام می‌کنیم تا همه این اقوام مسیحی گردند. این امر با سرعت انجام خواهد گرفت زیرا این اقوام به هیچ مذهبی حتی بت‌پرستی نیستند. آن شهریاران در این سرزمین‌ها شهرها و قلاع خواهند ساخت و این اقوام به مسیحیت خواهند گروید. من

اطمینان می‌دهم ظاهراً در زیر آسمان بهتر و حاصلخیزتر از این سرزمین‌ها وجود ندارد. هوا معتدل است و بهتر از آن دارای آب‌های خوب و سالم است - نه مانند آبهای گینه که تماماً فاسد و زیانبار است. در حقیقت به لطف پروردگار، هیچ کدام از افرادم نه سردرد گرفته و نه از بیماری دیگری به تخت افتاده، به استثنای پیرمردی که از ابتلای به سنگ در تمام عمرش رنج برده، آن هم پس از دو روز سلامت خود را باز یافت. این گزارش در مورد هر سه کشتی صادق است. و به مجرد آنکه به خواست خداوند از طرف اعلیحضرتین اشخاص صاحب نظری اعزام شده یا آنکه خودشان بیابند حقایق تماماً روشن خواهد شد.

در چند روز پیش وقتی از تأسیس شهر و حصاری در ساحل رودخانه مرس به خاطر کیفیت بندرگاه و پیرامون آن صحبت کردم، به یقین هر چه گفتم حقیقت داشته اما اینجا و آنجا را نمی‌توان مقایسه کرد - این مقایسه شامل دریای نوتردام هم می‌شود - زیرا احتمالاً در داخل این سرزمین باید دهکده‌های پرجمعیت و کالاهای سودآور یافت شود.

متذکر می‌شوم که این سرزمین و کلیه مناطقی که کشف نموده‌ام و امیدوارم پیش از بازگشتم باز هم کشف نمایم، برای تمام جهان مسیحیت به ویژه اسپانیا که همه چیز باید در اختیارش قرار گیرد، جایگاه سوداگری مهمی ایجاد می‌کند. و اعلیحضرتین نباید اجازه دهند بیگانگان کمترین رابطه‌ای با این سرزمین برقرار کرده یا اگر مسیحی کاتولیک نباشند حتی پایشان به اینجا برسد.

زیرا هدف و اصول این اقدام گسترش و پیروزی مذهب مسیح و عدم پذیرش کسانی که مسیحی خوب نباشند، در این منطقه بوده است. «
چنین بود سخنان دریا سالار.

در آنجا از مسیر رودخانه صعود نموده و دریافت چند شعبه می‌گردد. در بازگشت به بندرگاه نزدیک دهانه رودخانه بیشه‌ای از درختان زیبنده

شبيه به باغی فرحبخش يافت. در همان جا بلمی دوازده پارویی و بسيار زيبا، ساخته شده از تنه يک درخت پيدا نمود و آن را در پناهگاهی با ستونهای چوبی در آب و پوشيده از برگهای نخل جای داده تا از گزند آفتاب و باران مصون ماند. درياسالار دوباره تکرار می کند بدون شک آنجا به خاطر بندرگاه ممتاز و آب شیرین و سرزمین ها و پیرامونشان، وفور يیشه ها، جایگاه تأسیس يک قلعه یا يک شهرک با حصار است.

چهارشنبه ۲۸ نوامبر

در این روز به علت هوای پر ابر و ریزش باران در بندرگاه ماند. البته در جریان باد جنوب غربی که از پشت می وزید می توانست تمام کناره را سير کند اما چون زمین به خوبی دیده نشده و کشتی راندن هم بدون آشنایی با محیط در آن هوا خطرناک بود، حرکت نکرد. خدمه کشتی به خشکی پياده شدند و چند تنی برای رخت هایشان روانه داخل سرزمین گردیدند، دهکده ای بزرگ و بی سکنه يافتند. ساکنان همه گريخته بودند پس آنان از طریق رودخانه دیگری، پايين تر از رودخانه ای که به بندرگاه می ريخت، بازگشتند.

پنجشنبه ۲۹ نوامبر

چون آسمان همچنان پوشيده از ابر بوده و ریزش باران ادامه يافت، بندرگاه را ترک نکرد. چند مسیحي به دهکده دیگری در کناره شمال غربی - غرب رفته، هيچ کس و هيچ چیز در کلبه ها نيافتند. در راهشان پيرمردی را دیدند که نمی توانست بگريزد او را گرفته و گفتند قصد آزار به وی ندارند و سپس چند شیء ناچيز به او داده و گذاشتند برود. درياسالار خواهان دیدار وی شد تا او را لباس پوشانده و با وی صحبت کند زیرا از سعادت این سرزمین، از استعداد مساعدی که برای عمران و آبادی

عرضه می‌داشت بسیار خرسند بود. و گمان می‌کرد در آنجا دهکده‌های بزرگی یافت شود. در یکی از خانه‌ها یک تخته موم پیدا شد دریا سالار برای بردن به اسپانیا برداشت. می‌گوید: جایی که موم یافت شود باید هزار چیز خوب دیگر یافت شود. در یک خانه ملوانان، سر بریده مردی را یافتند که از زنبیل کوچکی از ستونی آویخته و با زنبیل دیگر پوشانده بودند. در دهکده دیگری سر دیگری یافتند که به همان ترتیب اولی قرار داده بودند. دریا سالار فکر کرد این سرها از آن رؤسای دودمان آنان است زیرا هر کلبه‌ای به اندازه‌ای بود که تعداد زیادی می‌توانستند در آن اقامت گزینند. و احتمالاً همگی باید از اخلاف یک نفر می‌بودند.

جمعه ۳۰ نوامبر

باز هم نتوانست حرکت کند چون باد از خاور می‌وزید و برخلاف جهت او بود. پس هشت مرد کاملاً مسلح را با دو نفر از بومیان همراهش اعزام کرد تا با اقوام داخلی ملاقات کرده و با آنان گفتگو کنند. ایشان به کلبه‌های زیادی سر زدند ولی هیچ چیز و هیچ کس نیافتند زیرا همگان گریخته بودند. چهار جوان را دیدند با کج بیل مزارع خود را شخم می‌زدند. و به محض دیدن مسیحیان پا به فرار گذاشته و موفق به گرفتنشان نشدند. دریا سالار می‌گوید: ملوانان مسافت زیادی طی کردند. دهکده‌های متعدد با مزارع شخم‌زده و حاصلخیز دیدند. همچنین رودهای پر آب کشف کردند. در کنار یکی از رودخانه‌ها بلمی نود و پنج پارویی یافتند^۱ که از تنه یک درخت ساخته بودند. و در آن یکصد و پنجاه نفر جای گرفته و می‌رانند.

شنبه اول دسامبر

باز هم به علت وزش باد مخالف و بارش بسیار عزیمت نکرد. بر بالای

۱- تقریباً نوزده متر.

صخره تیز و نوکداری در مدخل بندرگاه صلیب بزرگی نصب کردند. نام بندرگاه را پوئtro سانتو (Poetro Santo) خواند. می گوید: قله پیشرفته‌ای در جنوب شرقی مدخل وجود دارد هر کشتی بخواهد داخل بندرگاه شود باید ابتدا به طرف قله شمال غربی متمایل گردد و نه قله جنوب شرقی. با اینکه در پای این قله‌ها تا کف صخره‌ای دریا دوازده براس (ذرع) عمق پا (از تخته سنگ) دارد اما در مدخل بندرگاه به طرف قله جنوب شرقی کف کم عمقی هست که به کشتی گیر می‌کند. با اینکه به حد کافی از قله دور است تا کشتی موفق به عبور از میانش گردد ولی در طرف دماغه همین کف دوازده تا پانزده براس ژرفا دارد. اما پس از ورود باید سکان به جانب جنوب شرقی نهاد.

یکشنبه ۲ دسامبر

هنوز هم باد مخالف می‌وزید، و موفق به حرکت نشد. می‌گوید تمام شب باد بدون وقفه از جانب خشکی وزید اما هر کشتی در این بندرگاه باشد هراسی از بزرگترین طوفان‌ها هم ندارد. چون به علت وجود کف کم عمق در مدخل بندرگاه امواج داخل نمی‌شود. اضافه می‌کند: در دهانه رودخانه یکی از جاشوان چند قلوه سنگ که ظاهراً حاوی طلاست پیدا کرد که آنها را برای نشان دادن به اسپانیا می‌برد. باز هم می‌افزاید: در یک بُرد توپ از آنجا رودخانه بزرگی وجود دارد.

دوشنبه ۳ دسامبر

چون باد باز هم مخالف می‌وزید، دریا سالار بندرگاه را ترک نکرد. اما با قایق بزرگ و چند مرد مسلح قصد دیدار دماغه بزرگی در مسافت یک فرسنگی کرده و به آنجا رفت. در پای این دماغه دهانه رودخانه بزرگی وجود داشت. برای ورود به آن دماغه قایق را به جانب جنوب شرقی

گذارد. دهانه رودخانه صد پا عرض و یک (براس) عمق داشت ولی در داخل عمق رودخانه دو یا چهار یا پنج و حتی دوازده براس بود. کلیه کشتی‌های اسپانیا در آن جا می‌گرفتند. از یکی از شعب رودخانه به طرف جنوب شرقی حرکت کرد و مرداب کوچکی یافت که در آن پنج بلم بزرگ دید که شباهت به قایق‌های اسپانیا داشتند. خوب و زیبا ساخته شده و از دیدنشان لذت برد. در کوهپایه زمین‌ها را شخم کرده بودند. در مکانی که درخت‌های تنومندی وجود داشت از قایق پیاده شدند و به طرف قایق‌ها رهسپار شدند. به پناهگاهی منظم و پوشیده و محفوظ از زیان باران و آفتاب، قایقی را جای داده بودند. دارای هفده پارو و از تنه یک درخت ساخته شده بود. از کاری که صرف ساختنش کرده و زیبایی آن لذت بردند. دریا سالار از یک کوه صعود کرده و مشاهده نمود بالای کوه سطح و چنان از نباتات مختلف به ویژه کدو کشت شده که شادی چشمان بود. در میان دشت دهکده‌ای بزرگ قرار داشت و دریا سالار غفلتاً در میان ساکنان آنجا ظاهر شد. زن و مرد به محض دیدن دریا سالار و افرادش پای به فرار گذاردند. یکی از بومیان همراهش به آنان اطمینان داده و گفت ترسند چون این بیگانگان آدم‌های خوبی هستند. دریا سالار دستور داد، زنگوله و انگشتر برنجی و مهره‌های شیشه‌ای زرد و سبز پخش کردند و بومیان بسیار خوشحال شدند. پس از آنکه متوجه شد طلا و اشیاء ارزشمند ندارند و باید آنان را رها کرد تا مطمئن شوند و در اطراف جمعیت زیادی وجود دارد با اینکه ترس سبب فرار اغلب ساکنان می‌شود قصد بازگشت نمود. و دریا سالار به شاه و ملکه اطمینان می‌دهد که از بس ترسو و جبون و بی‌غیرتند با ده مرد می‌توان ده هزار نفرشان را فراری داد و سلاحی هم جز چوبدستی که در انتهایش چوبک تیزی که در آتش محکم شده گذاشته، ندارند. می‌گوید با تردستی همه چوبدستی آنان را به عنوان مبادله جمع آوری کرد و طوری رفتار کرد که خود آنان چوبدستی‌ها

را می دادند. در بازگشت به محل قایق بزرگ، چند تن از مسیحیان را به راهی از کوه که قبلاً صعود کرده بود اعزام نمود زیرا گمان می کرد آنجا کندوی عسل دیده است. پیش از آنکه افراد اعزامی باز گردند تعداد زیادی از بومیان کنار قایق گرد آمدند. دریاسالار و افرادش سوار بر قایق بودند. یکی از بومیان تا نزدیک عقب قایق در رودخانه پیش آمده و سخنرانی درازی کرد که دریاسالار چیزی از آن سر در نیاورد اما مشاهده کرد بومیان گاهی دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده و فریاد می کشند. دریاسالار ابتدا فکر کرد می خواهند به وی اطمینان دهند که آمدنش مورد پسند آنان واقع شده ولی دید بومی همراهش رنگ باخته و مثل موم زرد شده و به شدت لرزیده و با اشاره به دریاسالار التماس می کند که از رودخانه خارج شوند و گرنه می خواهند همه را بکشند. در این حال به یکی از افراد مسلح به زنبورک (تیروکمان زنبورکی - م.) نزدیک شده و آن را به بومیان نشان داده و سخنانی گفت. دریاسالار ملتفت شد که به ایشان می گوید: مسیحیان با این زنبورک که مسافت زیادی تیرش می رود همه آنان را خواهند کشت سپس یک شمشیر گرفته و آن را از غلاف خارج کرده در حال نشان دادن تهدیدها را تکرار کرد. بومیان پس از شنیدن تهدیدها همگی پا به فرار گذاشتند. و بومی همراهش با آنکه هیکلی نیرومند و تندرست داشت، آن قدر بی جرأت و کم دل بود که پس از فرار آنان نیز می لرزید. دریاسالار نخواست از رودخانه خارج شود بلکه برعکس به دستور او قایق به طرف بالای رودخانه حرکت کرد تا جایی رسیدند که تعداد زیادی بومیان لخت مادرزاد و رنگ قرمز به خود زده و برخی کلاه پر به سر گذاشته و همگی مسلح به نیزه گرد آمده بودند. دریاسالار می نویسد:

«نزدیک آنان رفتم، خواستار چند لقمه نان‌شان و سپس نیزه‌های آنان شدم و در عوض به برخی زنگوله کوچک، به بعضی حلقه برنجی به

دیگران مهره‌های شیشه‌ای دادم همه تسکین یافته، به قایق می‌آمدند هر چه داشتند می‌دادند تا هر چه خواستیم بدهیم. ملوانان لاک‌پشتی را کشته بودند لاک آن تکه تکه در قایق بود جاشوان تکه‌هایی از آن را به بزرگی یک ناخن به بومیان داده و در عوض نیزه‌هایشان را می‌گرفتند. مردمی هستند همسان بومیانی که تاکنون دیده‌ام و از آنان قبل صحبت کردم. با همان باورها اینان نیز تصور می‌کنند ما از آسمان آمده‌ایم و در برابر هر آشغالی به آنان داده شود بی آنکه اعتراض کرده و بگویند کم است فوراً هر چه دارند می‌دهند. گمان کنم اگر طلا و ادویه هم داشتند همین کار را می‌کردند. کلبه‌ای دیدم بسیار زیبا نه چندان بزرگ، دارای دو در مثل همه کلبه‌های دیگر، داخل شدم، شیء دست‌ساز شگفت‌انگیزی دیدم شبیه تختخواب. به گونه‌ای ساخته بودند که از شرحش عاجزم و از سقف صدف و اشیاء دیگر آویخته بود ابتدا تصور کردم معبد است. از بومیان به اشاره پرسیدم آیا آنجا نماز می‌گذارند؟ جواب دادند خیر و یکی از آنان تا سقف بالا رفت و هر چه آنجا بود پایین آورد و به من هدیه کرد. چند عدد از آنها را پذیرفتم.

چهارشنبه ۴ دسامبر

در جریان وزش باد خفیف، بادبان برافراشته و از بندرگاه پوئروساتو خارج شد. در دو فرسنگی آنجا رود پرآبی که از آن صحبت کرده بود دیده شد. در خط ساحلی به حرکت ادامه داد. پس از حرکت در امتداد دماغه سابق‌الذکر، تمام سرزمین واقع در شرق - جنوب شرقی به جانب غرب - شمال غربی تا دماغه لیندو^۱ (Lindo) در شرق - ربع جنوب شرقی و

۱- نامگذاری از خود کریستف کلمب. دماغه معروف به ژولی (Joli). ناوارت می‌نویسد: «دماغه پونتادل فرایل است (Punta del Fraile)».

دماغه دل مونت^۱ در فاصله پنج فرسنگی آن را طی کرد. در یک فرسنگ و نیمی دماغه دل مونت، رودخانه بزرگی هست، اندکی باریک است ولی ظاهراً دهانه مناسب و عمیقی دارد. در سه چهار فرسنگ بعد، رودخانه بزرگ دیگری دید که می‌بایستی از فاصله خیلی دور به آنجا می‌رسید. دهانه این رودخانه بدون تخته سنگ بود و صد پا عرض و هشت براس عمق داشت و دارای مدخل خوبی بود. دریا سالار قایق را برای بررسی و اندازه‌گیری این رودخانه اعزام داشته بود. آب آن تا دریا شیرین بود. در بین تمام رودخانه‌های دیگر این یکی از جمله مهمترین آنها بود. ظاهراً می‌بایستی دهکده‌های متعددی را آبیاری می‌نمود. در فراسوی دماغه لیندو خلیج بزرگی وجود داشت که آبراهه مناسبی برای وصول به شرق - شمال شرقی و جنوب شرقی و جنوب - جنوب شرقی بود.

چهارشنبه ۵ دسامبر

در تمام شب کشتی را در دریا، نزدیک دماغه لیندو که در غروب آفتاب به آن رسیده بود شناور گذاشت. قصد او دیدار سرزمین شرق بود. در طلوع آفتاب در دو فرسنگ و نیمی آنجا در سمت شرق دماغه دیگری دید^۲ پس از این دماغه، کناره به طرف جنوب می‌پیچید. پس از آن مجدداً به جانب جنوب غربی مایل می‌شد. و در همین جهت یک دماغه بلند و زیبا در هفت فرسنگی آنجا دید. خواهان رفتن به آنجا بود اما به امید دیدن جزیره بایک که به قول بومیان همراهش در شمال غربی بود، صرف‌نظر کرد با این حال به جزیره بایک هم نتوانست برود چون باد از شمال شرقی می‌وزید. بدین‌سان ره می‌سپرد که چشم به جنوب شرقی دوخت و خشکی

۱- نامگذاری از کریستف کلمب، Cap del Monte.

۲- ناواریت می‌نویسد: دماغه پونتا لوس آزول است (Punta de Los Azules).

دید.^۱ جزیره‌ای بود بسیار بزرگ و پرجمعیت. دریاسالار می‌گوید: درباره این جزیره که بومیان آن را بوهیو می‌نامند، از بومیان همراهش اطلاعات کسب کرده بود.

می‌افزاید: مردم جزیره کوبا یا ژوآنا^۲ و کلیه جزایر دیگر، از مردم این جزیره به شدت می‌ترسند، زیرا تصور می‌کنند آدمخوارند. بومیان فوق‌الذکر که در این باره مطالب دیگری هم نقل کرده‌اند ولی دریاسالار نمی‌گوید، آنها را باور ندارد بلکه گمان می‌کند مردم جزیره بوهیو باید به سبب حيله‌گری و جنگجویی بیشتر سایر بومیان را که بسیار ساده‌دلند دستگیر نموده و با خود ببرند.

چون باد از شمال شرقی با تغییر به طرف شمال وزید، قصد نمود کوبا یا ژوآنا را که تا آن هنگام به سبب بزرگیش فقط در خط ساحلی آن رانده بود ترک کند. وی چنین فرض می‌کرد که کوبا سرزمین قاره است زیرا فقط در یک خط کناره یکصد و بیست فرسنگ طی طریق نموده است.

بدین ترتیب به جانب جنوب شرقی - ربع شرقی راند زیرا سرزمینی که از دور می‌دید در جانب جنوب شرقی قرار داشت، با احتیاط و مواظبت کشتی رانده چون باد دائماً از شمال به طرف شمال شرقی و از آنجا به سمت شرق و جنوب شرقی می‌چرخید. پس از آن باد شدت بسیار یافت و دریاسالار همه بادبان‌هایش را در معرض باد برافراشته گذارد. دریا آرام و صاف و جریان آب آنچنان مساعد بود که از بامداد تا یک ساعت بعد از ظهر، در هر ساعت هشت میل، در مدتی کمتر از شش ساعت پیمودند. دریاسالار می‌نویسد: شب‌ها نزدیک به پانزده ساعت طول می‌کشید.^۳ پس از این ساعت ده میل در ساعت طی کردند. و با این وصف

۱- لاس کازاس می‌نویسد: «جزیره هسپانیولیا یا اسپانیول است». در حقیقت جزیره هایتی را کشف کرد. بومیان آن را بوهیو می‌نامیدند.

۲- ژوآنا نامی است که کریستف کلمب به کوبا داده است.

۳- مشخص نیست شب را از چه ساعتی محاسبه می‌کند. گو اینکه نزدیک به بلندترین ←

تا غروب آفتاب هشتاد و هشت میل یعنی بیست و دو فرسنگ به طرف جنوب شرقی راه پیمودند.

در آغاز غروب، به کشتی نینا که بادبان نازک داشت، دستور داد جلو افتاده تا در روشنایی روز به شناسایی بندرگاه پردازد.^۱ وقتی به بندرگاه مذکور رسید پاسی از شب گذشته بود و مدخل بندرگاه به بندر کادیکس (Cadix در اسپانیا) شباهت داشت.

قایق بزرگ را با فانوس جلو فرستاد تا عمق را اندازه گیرند پیش از آنکه دریاسالار به آنجا برسد. کشتی نینا منتظر مانده تا قایق بزرگ پس از اندازه گیری عمق علامت ورود بدهد. اما فانوس قایق بزرگ ناگهان خاموش شد و کشتی نینا چون دیگر نور را ندید تصور کرد قایق غرق شده و از این رو علامتی نورانی برای دریاسالار فرستاد. وقتی دریاسالار به کشتی نینا رسید، ماقع را حکایت کردند. لکن در این وقت افراد قایق بزرگ موفق به روشن کردن چراغ دیگری شدند و کشتی نینا به طرف آن رفت ولی کشتی دریاسالار نتوانست حرکت کند و شب را همان جا توقف کرد.

پنجشنبه ۶ دسامبر

وقتی روز پدیدار شد، دریافت در چهارفرسنگی بندرگاه است. بندرگاه را ماریا و دماغه مهمی را، واقع در سمت جنوب - ربع جنوب شرقی اتوآل (Etoile) نام نهاد. چنین به نظرش می آمد این دماغه انتهای جنوبی جزیره است. مسافت او تا دماغه تقریباً بیست و هشت میل بود. تقریباً در چهل میلی آنجا هم سرزمین دیگری مشابه یک جزیره کوچک مشاهده کرد. همچنین در شرق - ربع جنوب شرقی در فاصله بالغ بر پنجاه و چهار میل

→ شب زمستانی (شب یلدا) هستند ولی شمالی ترین نقطه هائیتی نزدیک عرض جغرافیایی ۲۳° ۲۷' است. ۱- بندرگاه سنت نیکلا.

دماغه زیبا و خوش منظر دیگری مشاهده نمود که نامش دماغه الفانت خواند.^۱

به همین ترتیب در بیست و هشت میلی در سمت شرق - جنوب شرقی دماغه دیگری وجود داشت که آن را دماغه سین کین (Cin Quin) خواند. در سمت جنوب شرقی مایل به ربع شرقی، تنگه بزرگی دید شبیه دهانه رودخانه یا بندرگاهی در دریا، ظاهراً شبیه رودخانه‌ای در فاصله حداکثر بیست میلی او بود.^۲ به نظرش می‌رسید، بین دماغه الفانت و دماغه سین کین آبراهه بسیار بزرگی وجود دارد. ملوانان اظهار می‌داشتند در بین آنها جزیره کوچکی مجزا از جزیره بزرگ می‌بینند. از این قرار نام این جزیره کوچک را جزیره تور تو (Tortue، لاک‌پشت) نهاد.^۳

جزیره بزرگ شبیه جلگه‌ای مرتفع و بدون کوهستان بود، هموار مانند یک دشت. و به طور کامل یا لاقلاً بخش مهمی از آن زیر کشت بود. زمین‌های کشت شده شباهت به مزارع گندم در صحرای کوردو (اسپانیا) در ماه مه، داشتند.

آن شب تعداد زیادی آتش دیدند. در روز هم تعداد بی‌شماری دود به چشم خورد، تشابه به پاسگاه‌های نگهبانی داشت که علیه دشمنانی در حال جنگ هستند (یعنی با دود و آتش به یکدیگر خبر می‌دهند - م). تمام کناره این سرزمین در امتداد شرق کشیده شده است.

در ساعت دعای صبحگاهی وارد بندرگاه مذکور شد و آن را به افتخار روز جشن سنت نیکلا به همین نام خواند.^۴ پس از ورود از زیبایی و آراستگی آن شگفت زده شد. می‌گوید با اینکه از بندرگاه‌های کوبا ستایش

۱- پیشرفتگی پالمینا (ناوارت).

۲- بندرگاه عظیم پوئرتو اسکودو (Poerto Escudo).

۳- لائورتوگا (La Tortuga).

۴- لاس کازاس می‌نویسد: «این بندرگاه را قبل ماریا نامگذاری کرده بود و باز سنت نیکلا می‌خواند!» ناوارت می‌نویسد: «هنوز هم نامش سنت نیکلا است».

بسیار کرده ولی بدون شک این یکی نه تنها کمتر از آنها نیست بلکه برعکس بر آنها رجحان داشته و هیچ یک قابل مقایسه با این بندرگاه نیستند. مدخل آن یک فرسنگ و نیم عرض داشته با وجودی که پهنای آن به دماغه کشتی امکان چرخش به هر طرف می دهد لکن بهتر است سکان به جانب جنوب - جنوب شرقی نهاد. در جهت طول دو فرسنگ به طرف جنوب - جنوب شرقی کشیده شده است.

در انتهای جنوبی یک پیشرفتگی تشکیل داده و از آنجا به طرف دماغه گسترش یافته و ساحلی زیبا به وجود آورده که در آن بیشه ای از درختان هزارگونه قرار دارد. همه درختان پر از میوه های گوناگون به طوری که دریاسالار پنداشت ادویه های مختلف و جوز هستند. ولی هنوز نرسیده و آنها را هم نمی شناختند. از وسط ساحل رودخانه ای عبور کرده به دریا می ریخت. عمق بندرگاه بسیار مناسب بوده و تا مسافت [...] ^۱ از خشکی عمق سنج سربی به طول چهل براس به کف برخورد نمی کرد. از این مسافت به بعد ژرفای آن پانزده براس است. کف آن در همه جا صاف و بدون تخته سنگ است. در پنج پایی ساحل از یک دماغه به دماغه دیگر ژرفا پانزده براس است. در همه جای کناره بدون مانع می توان پیاده شد. حتی یک جای کم عمق و برجسته نیز یافت نمی شود. در امتداد کرانه در فاصله یک پاروی قایق پنج براس عمق دارد. در فراسوی ضلع طولانی بندرگاه، به معنی واقعی کلمه که در سمت جنوب - جنوب شرقی گسترش یافته و در آن می توان هزار کشتی را شناور کرد، یک آبراهه به طول یک فرسنگ و نیم در جهت شمال شرقی. و به عرض کامل بیست و پنج پا باز شده است. درست مثل آن است که قبل خط کشی کرده باشند. موقعیت آن به گونه ای است که هر ناظری در آن باشد، مدخل بزرگ بندرگاه را نمی تواند ببیند. و بندرگاه به نظرش بسته می رسد. عمق آبراهه از هر

طرف یازده براس است و کف آن صاف و شنی است. عمق آن در کناره‌ها یعنی در جایی که کشتی با علف‌های ساحل مماس می‌شود هنوز هم هشت براس است. با وجودی که درختی در کناره‌ها وجود ندارد ولی بسیار سبز و خرم است.

دریاسالار می‌گوید به نظرش این جزیره بیش از هر جزیره دیگر که تا آن هنگام دیده است صخره‌ای است. و درختان آن کوتاه‌ترند و تعدادی از گونه‌ها مانند آسه (گرگ تیغ) و توت فرنگی درختی و غیره هم‌نوع درختان اسپانیا هستند. علف‌ها و سایر نباتات هم به همین گونه‌اند. سرزمینی است مرتفع و متشکل از دشت‌ها و جلگه‌ها، هوا برای استنشاق عالی است. تا این هنگام به آب و هوای خنکی همسان این جزیره برخورد نکرده بود با اینکه اگر نسبت به جزایر دیگر نباشد گفتگو از سرما و خنکی بی‌معنی است. در برابر بندرگاه دره‌ای قرار دارد که در وسط آن رودخانه سابق‌الذکر جاری است. می‌گوید: احتمالاً در این منطقه دهکده‌های بزرگی یافت می‌شود زیرا قایق‌های بزرگ دریایی پانزده پارویی که به تعداد زیادی دیده می‌شود، گواه آن است.

بومیان به محض آنکه کشتی‌ها را می‌دیدند خود را باخته و می‌گریختند. می‌گوید: بومیان همراهش آنچنان در آرزوی بازگشت به سرزمین خودشان بودند که فکر می‌کند هنگام عزیمت از آنجا باید ایشان را به خانه‌هایشان بازگرداند. چون در همان وقت هم که راه خانه ایشان را پیش نگرفته بود، ایشان دچار شک و تردید شدند و می‌افزاید: دیگر سخنان آنان را باور نمی‌داشت به علاوه او حرف آنان را نمی‌فهمید، همان طور که ایشان نیز حرف وی را نمی‌فهمیدند. آنان بیش از هر کجا از مردم این جزیره می‌ترسیدند. و اگر می‌خواست موفق به آشنایی با اهالی این جزیره گردد می‌بایستی چند روزی در بندرگاه توقف می‌نمود اما این امر را به خاطر مشاهده سرزمین‌های بیشتر و تردیدش در مورد ادامه هوای

خوب، انجام نمی داد. تنها آرزویش از پروردگار آن بود که بومیان همراهش زبان او را آموخته و او زبان آنان را، تا بعداً بازگشته و با مردم صحبت کند.

جمعه ۷ دسامبر

در پایان ربع ساعات سحر^۱ بادبان‌ها را برافراشته و از بندرگاه سنت نیکلا خارج شد. دو فرسنگ به جانب شمال شرقی در زیر وزش باد جنوب غربی، تا دماغه‌ای شبیه به قرارگاه کشتی، کشتی راند.

سپس از برابر یک پیشرفتگی عبور کرد و در این موقع بیست و چهار میل از دماغه اتوآل دور شده بود. از این مکان در امتداد خط ساحلی تا دماغه سین کین که جمعاً چهل و هشت میل می شد در سمت شرق حرکت کرد. در حقیقت بیست میل از آن را به طرف شرق ربع شمال شرقی در کناره‌ای تماماً مرتفع و دریایی بسیار ژرف طی کرد - عمق دریا در نزدیک لبه کناره بیست تا سی براس و از آنجا تا بُرد یک گلوله توپ عمق آزاد داشت (بدون کف) - دریا سالار در این روز به بررسی همه این مسائل پرداخت و به راحتی در زیر وزش باد جنوب غربی از خط ساحلی کشتی راند.

می گوید: از پیشرفتگی فوق‌الذکر تا بندرگاه سنت نیکلا یک بُرد گلوله توپ فاصله است. و اگر این فاصله را به دو قسمت جدا نمایند در خط فاصل جزیره کوچکی با محیطی به طول چهار میل وجود دارد. همه این سرزمین‌ها مرتفع و بدون درختان بلند هستند. لکن درختانی مانند بلوط سبز و توت فزنگی درختی یافت می شود و اضافه می کند سرزمینی شبیه به کاستیل (اسپانیا) است.

۱- شب را به چهار بخش تقسیم می کرده‌اند و هر بخش را یک ربع می نامیده‌اند. ربع سحر آخرین بخش است.

دو فرسنگ پیش از دماغه سین کین خلیج کوچکی دید که مدخل آن در میان کوهستان بود. در دنباله آن دره گسترده‌ای دید که تماماً زیر کشت گیاهی شبیه جو بود. فکر کرد که باید جایگاه دهکده‌های بزرگ باشد. در پشت این دره کوهستانی با قلل بسیار مرتفع مشاهده نمود.

وقتی به دماغه سین کین رسید، دماغه تورتو (لاک پشت) تقریباً در سی و دو میل، در جهت شمال شرقی وی قرار گرفته بود.^۱ در یک بُرد گلوله از دماغه سین کین، صخره‌ای وجود داشت که نوک آن از آب خارج، و به خوبی قابل رؤیت بود.

همچنین در این موقع یعنی در دماغه سین کین فاصله‌اش تا دماغه الفانت بالغ بر هفتاد میل در سمت شرق - ربع جنوب شرقی بود. باز تمام کناره مرتفع است همچنین در شش فرسنگی دماغه یک پیشرفتگی بلند در داخل سرزمین عظیم با جلگه‌ها و کوه‌های مرتفع دیده می‌شود. سرزمینی است شبیه کاستیل. هشت میل پس از آنجا رودخانه عمیق ولی باریکی مشاهده نمود - با این حال یک قایق بزرگ می‌توانست از آن داخل شود - دهانه آن بدون تخته سنگ و صخره بود. شانزده میل دورتر بندرگاه بسیار عریض و ژرفی یافت. مدخل آن به اندازه‌ای ژرف بود که کف کشتی به آن برخورد نمی‌کرد. خود بندرگاه تا سه پایی ساحل هنوز پانزده براس عمق داشت. به اندازه یک چهارم بندرگاه در خشکی پیش رفته بود. با اینکه ساعت یک بعداز ظهر بود و برای توقف هنوز زود و باد هم به شدت در پشت کشتی می‌وزید ولی به علت آنکه آسمان از بارندگی شدید خبر می‌داد و هوا تیره و تار بود - این امر کشتی‌رانی را به خطر انداخته حتی اگر در مناطق آشنا باشد تا چه رسد به مناطق غیر آشنا - از این رو تصمیم گرفت داخل بندرگاه شود. و نام آن را بندر کنسپسیون

۱- پیش از این از جزیره تورتو صحبت کرده بود.

(Conception) نامید.^۱ در انتهای بندرگاه رودخانه بزرگی به دریا ریخته، که از میان دشت‌ها و مزارع عبور می‌کرد. در کنار همین رودخانه لنگر انداخت. از زیبایی دشت‌ها و جلگه‌ها شگفت‌زده شد. و به قصد صید ماهی با تور داخل رودخانه گردید. پیش از آنکه به خشکی رسد یک شاه‌ماهی^۲ همانند ماهی‌های اسپانیا به قایق افتاد. تا آن هنگام او ماهی شبیه به ماهی‌های اسپانیا ندیده بود. ملوانان هم ماهی صید کرده و ماهی‌هایی گرفتند شبیه ماهی‌های اسپانیا. در آن بخش از خشکی که قدم گذاردند زمین تماماً زیر کشت قرار داشت. صدای خواندن بلبل‌ها^۳ و پرندگان دیگری شنید، که همانند پرندگان اسپانیا می‌خواندند. در این حال پنج مرد را دید که فوراً گریختند. یک درخت مورد و درختان دیگر مشابه درختان اسپانیا دید.^۴

شنبه ۸ دسامبر

در زمان توقف در بندرگاه دچار رگبار شدیدی گردیدند. بندرگاه از همه بادهای غیر از باد شمالی به خوبی محفوظ است زیرا عظمت موج برگردان مانع تاب خوردن بدنه کشتی و اختلاط آب رودخانه با گل و لای است. پس از نیمه شب، باد به طرف شمال شرقی پیچید، سپس به شرق گرایش یافت و البته از این بادهای بندرگاه به سبب وجود جزیره تورتو در می و شش میلی مقابلش، به خوبی محفوظ است.

۱- به نظر ناوارت بند یا خلیج موزائیک است اما ناوارت مشخصاتی ارائه می‌نماید که به خلیج سین کین شبیه است. در نتیجه یکی از این اظهارنظرها باید اشتباه باشد.

۲- Mulet

۳- بلبل در امریکا وجود نداشته است. پرندگان دیگری بوده که شبیه بلبل می‌خوانند.

۴- مورد یا Myrte درخت مورد. در امریکا وجود نداشته است اما درختانی وجود داشته که شبیه آن هستند. چون کریستف کلمب گیاه‌شناس نبوده و نمی‌توانسته است درست تشخیص دهد.

یکشنبه ۹ دسامبر

در این روز بارندگی شد. و هوا زمستانی، مشابه هوای اکتبر در کاستیل است. دریاسالار هنوز هم موفق به دیدن دهکده‌ای نشده است. فقط یک کلبه تک که زیباتر از هر کلبه دیگر ساخته‌اند، اما کلبه دیگری ندیده است. جزیره بسیار بزرگ است و دریاسالار می‌گوید: محیط آن بایستی چیزی بالغ بر دویست فرسنگ باشد. به چشم می‌خورد در همه جاکشت و کار و کوشش بسیار انجام گرفته است. گمان می‌کند دهکده‌ها دور از ساحل دریا و به گونه‌ای واقع‌اند که هر که از دریا برسد، دیده می‌شود. بدین ترتیب اهالی هر چه دارند با خود برداشته و می‌گریزند. و با دود مثل جنگجویان به یکدیگر علامت می‌دهند.

عرض مدخل بندرگاه هزار پاست یعنی بالغ بر ربع فرسنگ می‌شود. پاکیزه است یعنی در آن تخته سنگ و صخره وجود ندارد. کف آن تا کنار ساحل ناپیداست. طول آن به طرف داخل سه هزار پاست و آن قدر پاک و بدون مانع و با کفی مناسب است که هر کشتی بدون هیچ گونه نگرانی می‌تواند لنگر اندازد. احتیاط ویژه‌ای هم برای ورود به آن نیاز نیست. در انتهای بندرگاه دو دهانه رودخانه وجود دارد ولی آب کمی در آنها جاری است. در فراسوی آنجا چند جلگه زیبا شبیه زمین‌های کاستیل وجود دارد اما بر آنها ترجیح دارد. به این سبب نام این جزیره را هیسپانیولا نهاد.^۱

دوشنبه ۱۰ دسامبر

باد به دشت از شمال شرقی می‌وزید و کشتی‌ها را به اندازه یک نصفه طناب (طناب لنگر - م.) از لنگرگاه دور کرد. این حرکت تعجب دریاسالار

۱- هایتی در این کتاب به نام هیسپانیولا خوانده خواهد شد. یعنی جزیره اسپانیا. کریستف کلمب با هدف سیاسی ابن نام را انتخاب نمود زیرا در این زمان آغاز اتحاد اسپانیا تحت سلطه فردیناند پادشاه و ایزابلا ملکه است که هر دو با یک ازدواج سیاسی دو ناحیه از اسپانیا را متحد نمودند.

را برانگیخت. علت آن را نزدیکی زیاد لنگرها به خشکی دانست که باد از همان سمت می وزید. چون متوجه شد ناگزیر به لغو عزیمتش به مکان دلخواهش می باشد، از موقعیت استفاده نموده و شش مرد کاملاً مسلح را با مأموریت نفوذ در داخل سرزمین تا مسافت دو یا سه فرسنگ اعزام کرد تا امکان آشنایی با بومیان را بیازمایند. ایشان عزیمت کرده و بدون برخورد با کسی یا کلبه‌ای بازگشتند. مع‌هذا در راه چند آلاچیق و آثار روشن کردن آتش و راه‌های عریض دیدند. زمین‌های بسیار خوب و درختان صمغ زیاد دیده و با خود مقداری صمغ آوردند. می‌گفتند فراوان است اما فصل جمع‌آوری آن نیست.

سه‌شنبه ۱۱ دسامبر

باز هم حرکت نکرد زیرا هنوز هم باد از شرق و شمال شرقی می‌وزید. جزیره تورتو که در برابر بندرگاه است چنانچه قبل گفته شد به نظر بزرگ می‌رسد. خط ساحلی آن به موازات خط ساحلی جزیره هیسپانیولا است. فاصله میان آنها تقریباً ده فرسنگ برآورد می‌شود.^۱ دریا سالار می‌گوید: قصدش آن بود که از میان آن دو جزیره بگذرد. زیرا اگر حرف‌های بومیان همراهش قابل باور باشد، از همین طریق باید به طرف جزیره بایک رفت. بومیان می‌گویند جزیره بایک بسیار بزرگ و دارای کوه‌های خیلی مرتفع و رودخانه‌ها و دره‌های عظیم است. همچنین می‌گویند: جزیره بو هیو بزرگتر از جزیره ژوآنا است که به زبان خودشان آن را کوبا می‌نامند. گرد آن را آب فرا نگرفته است و از گفته آنان چنین مفهوم می‌گردید که سرزمین قاره است. و مضافاً اینکه در پشت هیسپانیولا واقع است و آن کاری تابا می‌باشد، یعنی بی‌نهایت است.^۲

۱- ناواریت می‌نویسد پنج فرسنگ است. احتمالاً لاس کازاس در نقل اشتباه کرده است و ده میل بوده است.

۲- خلط مبحث است. ظاهراً بومیان از دو سرزمین جداگانه سخن می‌گویند. اول از ۴

تمام مردم این جزایر در ترس و هراس فوق‌العاده از کانی‌باها زندگی می‌کنند. و ظاهراً به دلایلی گرفتار ترس و هراس از چنان مردم زیرکی هستند.

دریاسالار می‌گوید: «آنچه بارها گفته‌ام باز هم تکرار می‌کنم که کانی‌ها جز افراد خان بزرگ، که حتماً در مجاورت اینجا هستند کسان دیگری نیستند. کشتی دارند، آمده و اینان را اسیر کرده با خود می‌برند و چون اسیران باز نمی‌گردند باز ماندگان می‌پندارند آنان را خورده‌اند.»

دریاسالار می‌افزاید: روز به روز زیان بومیان را بیشتر می‌فهمیم و آنان نیز همین طور با اینکه به دفعات از مطلبی مطلب دیگر درک می‌کنند. دریاسالار افرادی را به خشکی فرستاد. صمغ مصطکی فراوان یافته ولی سیال و روان بود سبب آن را اختلاط با آب باران دانستند. می‌گوید: در شیو (Chio) آن را در ماه مارس جمع‌آوری می‌کنند اما در این سرزمین آب و هوا چنان معتدل است که می‌بایستی در ماه ژانویه موفق به جمع‌آوری آن شد.

ماهی‌های فراوان از گونه‌های ماهی کاستیل، مانند ماهی‌های رودخانه، ماهی آزاد، ماهی طلایی صید کرده، همچنین خرچنگ و ماهی ساردین دیدند.

تعداد زیادی درخت صبر یافتند.

چهارشنبه ۱۲ دسامبر

در این روز باز هم حرکت نکرد زیرا باد مخالف ادامه داشت. در مدخل بندزگاه در کناره غربی بالای پشته‌ای صلیب نصب نمود. می‌گوید: به

→ بخشی از جزیره تاهیتی که آن را بوهیو می‌نامیده‌اند و در پشت یا دنبال مکان و موقع آنان در آن هنگام بوده دوم از سرزمین قاره (امریکا) سخن می‌گفته‌اند که به طور غیرمستقیم از وجود آن باخبر بوده‌اند. واژه کاری‌تابا را به معنی بی‌نهایت بزرگ به کار برده‌اند.

نشانه آنکه این سرزمین در تحت نشانه عیسی مسیح، آقای ما و به افتخار مسیحیان، از آن شاه و ملکه باشد.

به زودی پس از آنکه صلیب نصب گردید سه نفر از ملوانان به منظور بررسی درختان و گیاهان از منطقه کوهستانی عبور نمودند. در حین پیشروی ناگهان متوجه گردیدند جمعیت انبوهی همگی لخت مانند سایر جزایر به طرفشان روان هستند، ایشان را صدا زده و خواستند به طرفشان روند لکن بومیان گریختند. سرانجام موفق شدند زنی را به اسارت گرفته و نتوانستند فرد دیگری را دستگیر نمایند. دریاسالار می‌گوید: «برای اینکه قبلاً دستور داده بودم افرادی از اهالی را اسیر کرده تا رفتار شایسته‌ای با آنان شده و ترس بقیه برای هنگامی که کالاهای سودآوری حاصل شود، بریزد. چون که ظاهراً در چنین سرزمین زیبایی امکان ندارد غیر از این باشد و کالاهای سودآور حاصل نشود.»

بدین ترتیب زنی بسیار جوان و زیبا را ملوانان به کشتی آوردند. با بومیان همراه آغاز به صحبت کرد چون همگی همزبان بودند. دریاسالار او را لباس پوشانده به وی مهره‌های شیشه‌ای و زنگوله و حلقه برنجی داد سپس با احترام به خشکی بازگرداند و همراه وی چند تن از افراد کشتی و سه نفر از بومیان را اعزام نموده تا با اهالی گفتگو کنند. ملوانان همراه آن زن بعداً برای دریاسالار نقل کردند که وقتی خواستند او را از کشتی به قایق برند حاضر نبود کشتی را ترک کند و میل داشت با زنان دیگر که از بندرگاه مرس در کوبا اسیر کرده و در کشتی بودند، بماند.

در این هنگام همه اهالی که با آن زن بودند سوار بر بلم‌هایشان فرا رسیدند - این بلم‌ها وسیله حمل و نقل آنان است و با آن به همه اطراف دریا می‌رانند. موقعی که به دهانه رودخانه در بندرگاه رسیده و کشتی‌ها را دیدند، بازگشته در نخستین ساحل نزدیک پیاده شده و بلم‌ها را رها کرده و رهسپار دهکده‌هایشان شدند.

زن جوان راه دهکده‌اش را به ملوانان نشان داد. این زن تکه‌ای از طلا

از پره بینی خویش آویزان کرده که خود نشان وجود طلا در این جزیره می بود.

پنجشنبه ۱۳ دسامبر

سه فردی که دریاسالار همراه زن مذکور فرستاده بود، سه ساعت از شب رفته بازگشتند^۱ و به علت دوری راه یا ترس همراه آن زن به دهکده نرفته و گفتند صبح بعد (یعنی در این روز - م.) عده زیادی از مردم به کشتی خواهند آمد، چون احتمالاً به اخباری که آن زن آورده بود اطمینان خاطر داشتند. دریاسالار به امید پی بردن به وجود شیئی سودآور، از طریق آشنایی با اهالی که سرزمینشان آنچنان زیبا و بارور بود و برای اینکه این مردم را طالب خدمت به شاه و ملکه گرداند و با اعتماد به اینکه زن مذکور مسیحیان را آدم‌های خوبی معرفی نموده، تصمیم به اعزام مجدد افراد به دهکده گرفت. بدین منظور نه مرد سراپا مسلح و مستعد عملیاتی از این نوع برگزیده و یکی از بومیان را همراهشان کرد. ایشان به دهکده‌ای واقع در دره و در فاصله چهار فرسنگ و نیمی رسیدند. خالی از سکنه، زیرا با ظهور نخستین نشانه از نزدیکی مسیحیان، همه اهالی با ترک هر چه داشتند به طرف مناطق داخلی گریخته بودند.

دهکده‌ای بود با هزار کلبه و بیش از سه هزار نفر جمعیت، بومی همراهشان در دنبال اهالی دویده و با فریاد آنان را خبر کرده و می گفت: هراسی نداشته باشند چون مسیحیان کاریا نیستند!^۲ بلکه برعکس از

۱- کریستف کلمب شب گذشته را جزو تاریخ روز محاسبه می کنند. احتمالاً این امر بنابر یک عادت و رسم قدیم یونانی و رومی یا رسم مسلمانان در اسپانیا است. زیرا در تاریخ قمری تاریخ روز از غروب آفتاب شب قبل آغاز می شده است. البته خواهید دید در برخی از موارد هم شب قبل را جزو تاریخ روز گذشته به حساب می آورد.

۲- باز هم در تلفظ کلمه و ثبت آن دچار اشتباه می شود. بومی همراه افراد واژه کانیبال (آدمخوار) را به کار می برد. گویانکه بعدها قبیله کانیبال ها (آدمخوارند) کشف شده و

آسمان آمده^۱ و هر کس را ملاقات کنند به او هزار هدیه زیبا می دهند. سخنانش در آنان اثر کرده، اعتماد یافته و بیش از دو هزار نفرشان جلو آمدند. سپس همگی به نشانه احترام زیاد و دوستی دست‌ها را روی سرشان گذاشته و به مسیحیان نزدیک شدند. با این حال تا وقتی که افراد موفق به افزایش اعتماد آنان شدند از ترس در حال لرزیدن بودند.

مسیحیان نقل کردند: پس از آنکه ترسشان ریخت، وارد کلبه‌های آنان شده و اهالی هر چه خوراکی داشتند به ویژه نان نیام (Niam) ^۲ برایشان آوردند. این نان از نوعی ریشه شبیه به یک ترب بزرگ تهیه شده که آن را می‌کارند و در همه زمین‌ها می‌روید. و خوراک اصلی آنان می‌باشد. نان تهیه شده از این ریشه را پخته و سرخ می‌کنند. طعمی به خوشمزگی شاه بلوط دارد و به اندازه‌ای همسان آن است که تا کسی نخورد باور نمی‌کند. به ملوانان از این نان با ماهی و خوراکی‌های دیگری که داشتند، دادند.

بومیانی که همراه با دریاسالار در کشتی سفر می‌کردند، دریافته بودند که دریاسالار مایل به داشتن چند طوطی هست و ظاهراً آن بومی که همراه ملوانان رفته، چیزی در این باره به اهالی گفته بود زیرا اهالی برای دریاسالار طوطی آوردند، به علاوه هر چه از آنان می‌خواستند می‌دادند بی‌آنکه در مقابلش چیزی طلب کنند. از مسیحیان خواهش نمودند آن شب را بازنگشته و بمانند. و می‌گفتند آنچه در کوهستان دارند به آنان خواهند داد. در ضمن آنکه همه اهالی با مسیحیان بودند، دیدند جمعیت انبوهی همراه با همسر زنی که دریاسالار او را با احترام بازگردانده، در حالی که زن را بر دوش حمل کرده در رسیدند تا از مسیحیان به خاطر احترام دریاسالار به وی و هدیه‌هایش تشکر نمایند.

→ همگی به تیر بلای غیب مفتخر گردیدند ولی سرانجام مشخص شد آدمخواران واقعی چه کسانی بوده‌اند.
۱- بلای نازل!

۲- نوعی سیب‌زمینی شیرین مزه (سیب‌زمینی شیرین).

مسیحیان به دریاسالار می‌گفتند: مردم این جزیره زیباتر و آمیزش بهتری از سایرین که تاکنون دیده‌اند، دارند. اما دریاسالار می‌گوید: نمی‌فهمد چگونه ایشان می‌توانند معاشرتی تر باشند در حالی که در جزایر دیگر هم مردم به سهولت تمام آمیزش می‌نمودند. و اما درباره زیبایی، مسیحیان توضیح می‌دادند که چه مردها و چه زن‌ها قابل مقایسه با سایرین نیستند و رنگ آنان روشن‌تر از مردم سایر جزایر است.

از جمله آنان دو دختر جوان دیده که همانند مردم اسپانیا سفید بودند. همچنین از زیبایی سرزمینی که دیدند تعریف کرده و گفتند: بهترین و زیباترین سرزمین‌های کاستیل هم قابل مقایسه با آنجا نیست. دریاسالار هم به لحاظ آنچه قبل دیده و آنچه در آن حال می‌دید با ایشان هم عقیده بود. و نیز به وی می‌گفتند، مناظر برابر چشم او با مناطق درون دره قابل قیاس نیست و همچنین تفاوت بین آنها و دشت‌های کوردوی اسپانیا (Cordoue) آنچنان است که تفاوت شب و روز. می‌گفتند کلیه زمین‌ها زیر کشت است و میان دره رودی چنان بزرگ و چنان پرآب جاری است که قادر به آبیاری تمام زمین‌هاست.^۱ درختان همه سبز و باردارند و گیاهان بلند و گلدار. راه‌ها پهن و عریض و خوب و هوا مانند هوای ماه آوریل در کاستیل. بلبلان و سایر پرندگان مانند هنگام ماه آوریل در اسپانیا می‌خوانند و به قول فرستادگان شیرین‌تر از هر چیز در جهان بود. در شب برخی از پرندگان نغمه‌های شیرین سر می‌دادند. و صدای جیرجیرک و قورباغه بسیار شنیده می‌شد. ماهی‌ها شباهت به ماهی‌های اسپانیا داشتند. درختان مصطکی و صبر زرد و پنبه فراوان دیدند. طلا نیافتند، عجیب هم نیست چون در آن وقت کم امکان جستجوی آن نبوده است. در این مکان دریاسالار به تحقیق در مورد تعداد ساعات روز و شب از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب پرداخته و دریافت که بیست بار حسابچه

۱- رودخانه «سه رود» (Trois-Riviere) در تاهیتی (ناواریت).

ساعت ماسه‌ای را باید برگرداند اما می‌گوید باید خطایی رخ داده باشد یا حبابچه را به سرعت کافی بر نمی‌گردانند یا ماسه از سوراخ حبابچه درست رد نمی‌شود - تخلیه هر بار حبابچه از ماسه مطابق با نیم ساعت بود - و می‌گوید به وسیله صفحه مدرج (اسطرلاب) تعیین کرده که موقعیت آنان در ۳۴ درجه از خط اعتدال است.^۱

جمعه ۱۴ دسامبر

تحت وزش باد از سمت خشکی از بندرگاه کنسپسیون خارج شد. بعد از زمان کوتاهی باد از وزش افتاد. پس از بررسی متوجه شد در هر کدام از سه اقامت گذشته در بندر نیز وضع باد چنین بوده است. پس از آن باد شروع به نوزیدن از مشرق نمود. تحت وزش این باد به جانب شمال - شمال غربی راند تا به جزیره تورتو رسید. یک پیشرفتگی در رأس جزیره در سمت شرق - شمال شرقی مشاهده کرد که آن را پیش رفتگی ژامب (Jambe) نامید. تقریباً دوازده میل با آن فاصله داشت. از همان جا پیشرفتگی دیگری کشف کرد که نامش را پیشرفتگی الانسه (Elancee) خواند. این پیشرفتگی در همان جهت قله پیشین بوده و در فاصله تقریباً شانزده میلی وی قرار داشت. بدین ترتیب از رأس جزیره تورتو تا پیشرفتگی اگوئه (Aigue - لاس کازاس می‌نویسد نام این پیشرفتگی در چه وقت تعیین شده بود - م.) در سمت شرق - شمال شرقی نزدیک به چهل و چهار میل یعنی یازده فرسنگ راه بود. در این مسافت چند قطعه بزرگ ساحل شنی وجود داشت.

۱- نتیجه هر دو تحقیق و بررسی غلط است. در تجربه اولی احتمالاً فقط ساعات روز را تعیین کرده است و مشخص نمی‌کند و به هر حال خود وی معتقد است نادرست است. در مورد تجربه دومی پیش از این گفتم احتمالاً صفحه مدرج وی با درجات دوبل (مضاعف) بوده است ولی حتی اگر هم مضاعف بوده باز هم نتیجه غلط است زیرا موقعیت کریستف کلمب در ۲۰ درجه عرض شمالی بوده است.

جزیره تورتو سرزمینی مرتفع، غیرکوهستانی، بسیار زیبا و پرجمعیت است. مردمش شبیه به مردم هیسپانیولا هستند و زمین‌هایش زیر کشت است. به طوری که دریا سالار دشت‌های کوردو (اسپانیا) به نظرش نمودار می‌شد.

پس از آنکه مشاهده کرد باد در خلاف جهت او می‌وزد و امکان رفتن به جزیره بایک نیست تصمیم به بازگشت به بندرگاه کنسپسیون، به همان محل عزیمتش، گرفت. اما در راه نتوانست به رودخانه‌ای در دو فرسنگی بندرگاه مذکور رفته آن را بررسی کند.

شنبه ۱۵ دسامبر

باز از بندرگاه کنسپسیون حرکت کرد تا راه خود را ادامه دهد لکن به محض خروج از بندرگاه باد مخالف برخاست از این رو رهسپار جزیره تورتو شد. از کنار این جزیره به طرف رودخانه‌ای بازگشت که شب قبل قصد وصول به آن را کرده ولی نرسیده بود. این بار نیز موفق نشد ولی در زیر وزش باد، در نیم فرسنگی آن نزدیک ساحلی ماسه‌ای در لنگرگاهی بدون صخره و تخته سنگ لنگر انداخت. پس از بستن کشتی‌ها با طناب، با قایق‌ها برای بررسی رودخانه عازم شد. داخل آبراهه‌ای از دریا شد که کمتر از نیم فرسنگ با رودخانه فاصله داشت اما دهانه رودخانه نبود، دوباره بازگشت و دهانه رودخانه را یافت که عمقش فقط یک براس بوده و جریانی خروشان داشت. با این حال داخل آن شد تا به دهکده‌ای رود که فرستادگانش را شب پیش از شب گذشته دیده بودند. طنابی به خشکی انداخته و ملوانان قایق را تا مسافت بُرد گلوله کشیدند مع‌هذا به علت شدت جریان نتوانست بالاتر رود. چند کلبه‌ای در دره‌ای گسترده دید که جایگاه دهکده‌هاست. می‌گوید هرگز جایی زیباتر از آن دره که از وسطش رودخانه می‌گذشت، ندیده بود. عده‌ای را در دهانه رودخانه دیده بود که

گریخته بودند. می‌افزاید: این مردم باید در زندگی مورد تعقیب و آزار بسیار قرار گرفته باشند که با هراس چنان شدید به سر می‌برند. در حقیقت به محض رسیدن مسیحیان به جایی، اهالی بلافاصله در بلندترین نقاط این سرزمین آتش و دود برپای کردند. به ویژه در جزیره هسپانیولا و جزیره تورتو که آن هم جزیره بزرگی است بیشتر از نقاط دیگر. نام دره را دره بهشت نهاد و رودخانه گوادالکیویر (Guadalquivie) خواند. می‌گوید زیرا این رودخانه به همان بزرگی رودخانه‌ای بدین نام در کوردو (اسپانیا) است که سواحلش از سنگ‌های زیبا مفروش و تماشای قابل قایقرانی است.

یکشنبه ۱۶ دسامبر

در نیمه‌های شب در زیر وزش باد ملایم از خشکی، دریاسالار برای خروج از خلیج بادبان برافراشت. پس از ترک کرانه جزیره هسپانیولا، با بادبان بادگیر به پیش راند. در سومین ساعت بامداد باد از جانب شرق وزید. در میان خلیج، دریاسالار مشاهده کرد مردی تنها بلمی را هدایت می‌کرد از اینکه در آن باد شدید خود را روی آب نگاه می‌داشت شگفت‌زده شد. او و بلمش را به کشتی آورد، محبت بسیار کرد، به او مهره‌های شیشه‌ای و زنگوله و حلقه‌های برنجی داد، او را در کشتی نگاه داشت تا به دهکده‌ای نزدیک ساحل دریا، در شانزده میلی آن مکان رسیدند. چون لنگرگاه مناسبی یافت در برابر ساحل مجاور دهکده لنگر انداخت. ظاهراً دهکده‌ای جدید بود زیرا کلبه‌ها نوساز بودند.^۱ بومی فوراً با بلم خود به خشکی رفت تا خبر ورود دریاسالار را اعلام داشته و مسیحیان را اشخاص خوب مغربی کند. اما اهالی قبل از جریان مایع در دهکده‌های دیگر که شش تن مسیحیان رفته بودند^۲ اطلاع حاصل کرده و به زودی بیش از پانصد نفر به ساحل رسیدند. کمی بعد پادشاه آنان آمد.

۱- بندر پوترو دوپاز (Poetro de Paz). ۲- پیش از این صحبت از نه نفر بود.

همگی تا کنار کشتی‌ها که نزدیک ساحل لنگر انداخته، آمدند. در آغاز یک یک و سپس همه با هم داخل کشتی بزرگ شدند. جز چند تنی که دانه‌های بسیار ظریف طلا در گوش و بینی داشتند، چیزی با خود نیاورده بودند. طلاها را نیز به مفت بخشیدند. دریاسالار دستور داد از همه خوب پذیرایی کنند و می‌نویسد چون:

«بهترین و سلیم‌ترین مردم جهانند، بالاتر از این، به امید پروردگار، اعلیحضرتین همگی را مسیحی کرده تا رعیت ایشان گردند، از این روی رعایت حالشان را می‌نمایم».

همچنین مشاهده نمود، پادشاه مذکور در ساحل مانده و همگان به او احترام می‌گذارند. دریاسالار برایش پیشکش فرستاد و می‌گوید: پادشاه با تشریفات زیاد پذیرفت. می‌افزاید: ظاهراً یک جوان بیست و یک به نظر می‌رسد، همراهش یک نفر عمید و مشاوران دیگر هستند که با وی صحبت نمود و به جای او پاسخ می‌دهند. خود او بسیار کم حرف می‌زند. یکی از بومیان همراه با وی صحبت کرده بود و به وی توضیح داده چگونه مسیحیان از آسمان فرا رسیدند و در جستجوی طلا هستند و قصد دارند به خاطر آن به جزیره بایک بروند. پاسخ داده بود: خوب است و طلای فراوان در آن جزیره وجود دارد. به نماینده دریاسالار که پیشکش را برده بود، راه مناسبی که باید طی می‌کردند نشان داده تا امکان یابند ظرف دو روز از آنجا به جزیره برسند و پیغام داده چنانچه به چیزی از سرزمین وی نیاز داشته باشند با کمال میل خواهد داد.

پادشاه و همه خویشان‌ش حتی زنان‌شان هم بی آنکه خجالتی داشته باشند، همگی لخت مادرزاد بودند. ایشان زیباترین زنان و مردانی بودند که تا آنجا ملاقات کرده بودند. تا حدی سفیدند به طوری که اگر از آفتاب محفوظ مانده به قدر مردم اسپانیا سفید رنگ می‌مانند. این منطقه تا اندازه‌ای سردسیر است و بهترین سرزمینی است که زیان‌قادر به وصفش است، بسیار مرتفع و تماماً از دشت و دره است.

در بلندترین نقاط آن هم امکان شخم زدن با گاو وجود دارد. در تمام کاستیل هیچ کدام از مناطق که از لحاظ زیبایی و کیفیت قابل مقایسه با اینجا باشد وجود ندارد. همه جای این جزیره و جزیره تورتو تماماً مانند دشت‌های کوردو کشت و زرع شده است.

مزارع زیر کشت سیب‌زمینی است. برای کشت آن ابتدا شاخه کوچکی از آن را در زمین کاشته، انتهای آن بدل به ریشه‌ای شبیه هویج می‌شود، آن را رندیده و خمیر می‌کنند و برای تهیه نوعی نان به کار می‌برند. سپس همان شاخه کوچک را باز در جایی دیگر می‌کارند، باز هم چهار پنج ریشه بسیار لذیذ به طعم شاه بلوط تولید می‌کند. ریشه‌های کشت‌شده در این جزیره بزرگتر و بهتر از آنهایی است که در یاسالار در مکان‌های دیگر دیده بود. چون به قول وی در گینه هم یافت می‌شود ریشه‌های کشت‌شده در این مکان به بزرگی یک ساق پاست. در یاسالار می‌گویند: مردم همگی چاق و دلیرند - نه البته مانند آنان که قبل دیده بود - و در مکالمه و گفتگو بسیار مؤدبند. هیچ گونه مذهبی ندارند.

درختان چنان تنومندند که برگ‌هایشان دیگر سبز نمانده بلکه از شدت سبزی به سیاهی گراییده است.

مشاهده این دره‌ها، رودخانه‌ها با آب گوارا، مزارع تهیه نان و چراگاه‌ها برای انواع و اقسام دام‌ها، که در اینجا اصلاً وجود ندارد، ویژه کشت انواع سبزی‌ها و هر چیزی که انسان خواهان آن است، بسی شگفت‌انگیز است. زمانی بعد، در بعدازظهر، پادشاه به عرشه کشتی بزرگ آمد. در یاسالار در حق او احترامات لازمه را به جای آورده و دستور داد به او بگویند چگونه او تابع پادشاه و ملکه اسپانیا است که خود قدرتمندترین امیران جهانند. اما نه بومیان همراهش که نقش مترجمی داشته و نه خود پادشاه هیچ یک از این مطالب را باور نداشتند. همگی تصور می‌کردند، مسیحیان از آسمان افتاده‌اند و قلمرو سلطنتی و ملکه کاستیل (اسپانیا) در آسمان است و نه در این جهان.

دریاسالار پادشاه را دعوت به صرف اغذیه اسپانیایی نمود، فقط یک لقمه از آنها را خورده و سپس باقی را تماماً به مشاوران و عمید و سایر پیروانش داد.

دریاسالار می‌گوید:

«اعلیحضرتین باورکنند، که این سرزمین‌های بی‌شمار به ویژه جزیره هیسپانیولا، چنان مناسب و چنان حاصلخیزند که هیچ کس قادر به وصفش نبوده و هیچ کس توان باورش را نداشته مگر آنکه آن را به چشم ببیند. و ایشان باورکنند که این جزیره و جزایر دیگر همانند کاستیل به ایشان تعلق داشته، فقط باید در اینجا استقرار یافته و هر چه می‌خواهند دستور دهند در آن انجام دهند. زیرا من حتی با این افراد کم می‌توانم بدون برخوردی سراسر این جزایر را سیر کنم و حتی دیدم فقط سه نفر از ملوانانم به خشکی رفته و انبوهی از اهالی را بدون کوچکترین قصد سوء فراری دادند. مردم سلاح نداشته و همگی لختند، کوچکترین استعدادی هم برای جنگ ندارند و چنان ترسو هستند که هزارنفرشان در برابر سه نفر از ما ایستادگی نمی‌کنند. بدین ترتیب ایشان مناسب فرمانبرداری‌اند، و به درد این می‌خورند که به کار کردن، کشت و کار و اجرای هر کار دیگر ضروری، وادار شوند. و آنان را وادار به شهرسازی نمایند. و به آنان بیاموزانند تا لباس پوشیده و رسوم ما را فراگیرند.»

دوشنبه ۱۷ دسامبر

در این شب (شب دوشنبه - م.) باد شدیدی از جانب شرق - شمال شرقی برخاست. اما دریا چندان متلاطم نبود. چون جزیره تور تو که در برابر بندرگاهی است که دریاسالار در آن است، سدی در برابر باد است و دریا را حفظ کرده و پناهگاهی می‌سازد. بدین ترتیب تمام روز آنجا مانده و ملوانان را برای صید ماهی به وسیله تور اعزام نمود. اهالی از معاشرت با

مسیحیان بسیار خوشحالند. و چند تیر از آن کمان‌های کانیا یا کانیاال‌ها^۱ را آوردند. این تیرها از یک نی مجهز به چوبکی تیز و سخت شده در شعله آتش ساخته شده است و بسیار بلندند. دو مرد را هم نشان دادند که تکه‌هایی از گوشت بدنشان ناقص بود و ادعا کردند که کانیاال‌ها (آدمخواران) آنان را گاز گرفته و گوشتشان را خورده‌اند. دریاسالار باور نکرد. دریاسالار چند نفر مسیحی را به دهکده اعزام نمود و در ازای چند مهره شیشه‌ای، چند قطعه ورق طلای بسیار نازک به دست آوردند. و دیدند یکی از بومیان که دیگران او را کاسیک می‌نامیدند و دریاسالار او را حاکم و امین ولایت قلمداد می‌کند ورقه‌ای از طلا به بزرگی کف دست آویزان کرده و خواستار معامله شده و به کلبه خود بازگشته و دیگران در وسط میدان ماندند. پس از آنکه بیرون آمد از آن ورقه طلا تکه‌های کوچکی ساخته بود و هر یک را با چیزی مبادله کرد. و وقتی تمام شد با اشاره فهماند که شخص را برای آوردن طلا فرستاده و روز بعد خواهند آورد. دریاسالار می‌نویسد:

«همه این امور، طرز رفتار آنان، سنت‌هایشان، انعطاف‌پذیری و شیوه داوریشان نشان می‌دهد که ایشان مردی هوشیارتر و فهمیده‌تر از همه کسانی است که تا آن هنگام ملاقات کرده است.

بعد از ظهر، از جزیره تور تو یک بلم با چهل مرد آمد وقتی به ساحل رسید همه افراد دهکده به نشانه تسلیم به زمین نشستند. در این موقع ابتدا چند مرد از قایق پیاده شده و سپس تقریباً همگی به ساحل رفتند. کاسیک تک و تنها برخاست و با گفتاری ظاهراً تهدیدآمیز آنان را به بلم بازگرداند، اول به آنان آب پاشید و سپس قلوه سنگ‌هایی در ساحل جمع کرده به طرف آنان پرتاب کرد. وقتی که مردان با اطاعت کامل کنار بلم رسیده و سوار آن شدند کاسیک سنگی برداشته و در دست نماینده من گذارد تا او

۱- برای نخستین بار کلمه را درست تلفظ می‌کند.

هم بیندازد، نماینده من سنگ اندازی را رد کرد. من این نماینده را با دقت‌دار کشتی و سایرین به ساحل اعزام داشته تا مشاهده کنند چیز سودآوری می‌یابند».

در این حال، کاسیک نشان داد که جانب دریا سالار را نگاه می‌دارد. بلم عازم رفتن شد اما هنگام عزیمت مردانش به دریا سالار گفتند که در جزیره تورتو بیشتر از جزیره هیسپانیولا طلا یافت می‌شود زیرا به جزیره بایک (در متن بانک - م.) نزدیکتر است.

دریا سالار می‌گوید تصور می‌کند نه در جزیره هیسپانیولا و نه در جزیره بایک معدن طلایی وجود داشته باشد و احتمالاً مقدار کمی از آن را از بایک می‌آورند چون که این مردم چیزی ندارند تا در ازای آن بدهند. به علاوه این سرزمین چنان حاصلخیز است که نیازی به زحمت زیاد برای تغذیه خود نداشته و اضافه بر آن جهت پوشاک، زیرا همه لختند. دریا سالار می‌پنداشت در نزدیکی‌های معدن طلا قرار دارد و پروردگار به وی نشان خواهد در کجا تولید می‌شود.

اطلاع یافته بود از محل او تا بایک چهار روز یعنی تقریباً سی تا چهل فرسنگ راه هست که در یک روز آفتابی می‌توان آن را طی کرد.^۱

سه‌شنبه ۱۸ دسامبر

به علت عدم وزش باد در همان ساحل متوقف ماند و سبب دیگر هم اینکه کاسیک قول داده بود که قادر است طلای زیاد برایش بیاورد. البته دریا سالار حرفش را قبول نداشت چون در آنجا معدن طلایی وجود نداشت اما می‌خواست بفهمد آنان طلا را از کجا می‌آورند.

۱- جزیره باوک، بانک یا بایک هرگز یافت نشد. احتمالاً جزیره جامائیک بوده است (لاس کازاس). یا از نشانه‌های داده شده و وصف آن احتمالاً جزیره بایک همان جزیره ایناگ بزرگ است. Inague یا Inague بزرگ.

از بامداد دستور داد تا کشتی‌های بزرگ و کوچک را به مناسبت عید سنت ماریا یا عید میلاد با پرچم بیارایند به همین مناسبت چند تیر توپ هم در کردند.

دریاسالار می‌گوید: پادشاه جزیره هیسپانیولا صبح خیلی زود از خانه خود که به گمانش در چند فرسنگی آنجاست خارج شده و ساعت سوم بعد از ظهر به دهکده رسید. در این هنگام چند تن از افراد دریاسالار به قصد آوردن طلا به دهکده رفته بودند. این افراد اطلاع دادند بیش از دوست مرد همراه پادشاه بودند و چهار نفر از آنان تخت وی بر دوش حمل می‌کردند. قبلاً نیز گفتیم که وی مرد جوانی بود. در این روز دریاسالار در زیر برج کشتی مشغول صرف شام بود که پادشاه با تمام پیروانش بر او وارد شد. دریاسالار می‌گوید: «اعلیحضرتین قطعاً از دم و دستگاه او و ادای احترامی که پیروانش نسبت به او می‌نمایند با وجود اینکه همگی لخت و عریانند، خشنود خواهند گردید. در موقعی که پادشاه به این طرز وارد کشتی شد مرا در سر میز غذا در حال شام خوردن در زیر برج عقب کشتی یافت. با رفتاری استوار و محکم، پیش آمده نزدیک من نشست بی آنکه نه فرصت دهد برخاسته و به استقبالش روم و نه اجازه دهد پیش از اتمام غذایم میز را ترک نمایم. فکر کردم شاید تمایلی به چشش خوراک گوشتی ما داشته باشد. پس دستور دادم فوراً برایش آوردند. هنگامی که می‌خواست زیر برج کشتی آید با دست به پیروانش اشاره کرده که بیرون بمانند و آنان فوراً با اظهار اطاعت فوق‌العاده چنان کردند. همه غیر از دو عاقل مرد رفته در عرشه کشتی نشستند این دو تن که ظاهراً یکی مشاور و دیگری عمیدش بوده، جلو آمده، کنار پایش نشستند از خوراک‌های گوشتی که تقدیمش کرده بودم، فقط لقمه‌ای از هر یک برداشت تا مرا مفتخر کند، سپس باقی را به پیروانش بخشید که همگی از آنها خوردند. نوشیدنی را نیز چنین کرد، فقط به لب برده، سپس

آن را به دیگران داد. و تمامی این کردار را با وقاری شایسته و سخنی نادر انجام داد. و هر چه به زبان می آورد، چنانچه دانستم، بسیار شنیدنی و پرمعنا بود. دو مشاورش به دهانش نگریسته و به جای وی و با وی با احترام بسیار سخن می گفتند. بعد از غذا، یکی از پیشکارانش کمربندی را به شکل کمربندهای اسپانیا ولی با کار و عملی متفاوت پیش آورد. وی آن را برداشته و به من هدیه کرد همچنین دو قطعه طلا، به شکل ورق‌های نازک درآورده بر آن افزود. به گمانم در این مکان مقدار کمی از این فلز به دست می آید، ولی آن قدر که اطلاع دارم، مجاور سرزمینی هستند که در آنجا یا مکان تولید طلاست یا آنکه به مقدار زیاد وجود دارد.

ملتفت شدم روکش تختخوابم توجهش را جلب کرده، آن را با یک گردن‌بند زیبای عنبر، که به گردن داشتم، به وی پیشکش دادم و علاوه بر آنها یک جفت پاپوش قرمز و یک شیشه آب بهار نارنج. او، و عمید او و مشاورانش از اینکه زبان مرا نمی فهمیدند و من آنان را نمی فهمم بسیار متأثر بودند، مع هذا دریافتم که به من می گفت اگر چیزی آنجا مورد پسندم واقع شود، همه جزیره در اختیارم هست. فرستادم گردن‌بندم را که سکه‌ای به آن آویزان بود بیاورند. آن سکه از طلای ناب و منقوش به تصویر اعلیحضرتین بود. به وی نشان داده و مثل شب گذشته نقل کردم که اعلیحضرتین بر بخشی از بهترین نقاط جهان زمامداری و سلطنت می کنند و پادشاهانی بزرگ همانند ایشان وجود ندارد. و نیز پرچم سلطنتی و علم صلیب را به وی معرفی نمودم، غرق تحسین شد و به مشاورانش گفت: «چه مقام بزرگی باید اعلیحضرتین باشند که از چنان مسافت دور در آسمان، بدون هراس مرد (یعنی دریاسالار - م.) به اینجا فرستاده‌اند؛ مطالب دیگری هم گفت که نتوانستم بفهمم اما می دیدم از هر چه هست شگفت زده است.»

هنگامی که دیگر دیر وقت بوده و خواست برود دریاسالار دستور داد

او را با احترام به قایقی هدایت کرده و چند تیر توپ به افتخارش در کردند. در بازگشت به ساحل به تخت روان خود نشسته و همراه با بیش از دویست نفر از پیروانش عزیمت کرد. پسرش را یکی از پیروانش که مرد متشخصی بود بر دوش خود در پیروی او حمل می کرد.

به دستور وی به همه ملوانان و سایر افراد کشتی در هر کجا دیده می شدند، خوراکی داده و احترام می گذاردند. یکی از ملوانان نقل کرد: او را در مسیرش دیده، و مشاهده کرده بود که هر یک از پیشکش های دریاسالار توسط فردی که ظاهراً از بین اشخاص صاحب امتیاز برگزیده بودند، در پیشاپیش وی حمل می شد. کمی بعد از وی پسرش را با تعداد قراولانی به اهمیت پدر حمل می کردند. و گروهی نیز در گرداگرد برادر پادشاه بودند اما این یکی در حالی که به بازوهای دو شخص ممتاز تکیه می کرد پیاده راه می پیمود. برادر مذکور پس از رفتن پادشاه به کشتی آمده و دریاسالار چند شیء به وی هدیه کرد. در همین فرصت دریاسالار متوجه شد که در زبان آنان به پادشاه کاسیک می گویند.^۱ در این روز دریاسالار طلای کمی به دست آورد. ولی از پیرمردی شنید که در بیش از صد مکان - آن طور که فهمید - در جزایر مجاور طلای معتناهی تولید می شود و پیرمرد حتی گفته بود که در میان این جزایر جزیره ای هست که تماماً از طلاست! و در سایر جزایر نیز چنان فراوان است که فقط آن را جمع می کنند، الک می کنند و همان جا ذوب کرده و به بدل به شمش یا هزار مصنوع دیگر، که خود وی شکلشان را با حرکات دست نشان می داد، می نمایند. همین پیرمرد جهت و منطقه این جزایر را به دریاسالار نشان داد.

۱- Cacique یا Kasik، در زبان اسپانیایی هم اکنون هم به رؤسای قبایل سرخپوستان اطلاق می شود. در آرژانتین به فارغ التحصیلان دانشگاه می گویند. با اینکه این واژه در زبان بومیان (سرخپوستان) متداول بوده ولی شباهت به «قاضی» دارد.

دریاسالار تصمیم گرفت به آنجا برود و می‌گوید: اگر این پیرمرد شخصیت مهمی در نزد پادشاه نبود او را نگاهداشته و با خود می‌برد یا آنکه اگر زبانش را می‌فهمد از او خواهش می‌کرد تا همراهش برود و به گمانش روابط آن مرد با او و مسیحیان آن قدر خوب بود که با میل کامل می‌آمد. اما چون از این مردم قبلاً تعدادی را برای رعیتی شاه و ملکه بازداشته بود خردمندانه نبود ایشان را نیز بیازارد، پس تصمیم به رهاکردنش گرفت.

دستور داد در میان میدان دهکده صلیب عظیمی نصب کردند، اهالی کمک زیادی کردند و می‌گوید: ایشان را به دعا در پای صلیب واداشت و ایشان از این کار لذت می‌بردند. دریاسالار، در برابر همه حاضران از پروردگار آرزو کرد که همه مردم این جزایر مسیحی گردند.

چهارشنبه ۱۹ دسامبر

آن شب (شب چهارشنبه) بادبان برافراشتند تا از خلیج بین جزیره هیسپانیولا و جزیره تورتو خارج شوند. در طلوع آفتاب باد به طرف شرق پیچید، و تمام روز مانع خروجشان از میان دو جزیره شده و نگذاشت به بندرگاهی برسند که ظاهراً زیاد دور نبود.^۱

در این حدود چهار پیشرفتگی (زمین در آب - م.)، یک خلیج بزرگ و یک رودخانه مشاهده نمود. از همان جا نیز یک دماغه مرتفع^۲، یک دهکده و در پشت آن یک دره بزرگ میان یک رشته کوه بسیار مرتفع و پوشیده از درخت که به عقیده‌اش درخت کاج بودند، به چشمش خورد. روی دماغه دوفرز^۳ (Deux-Freres دو برادر) سلسله جبال مرتفعی هست

۱- بندر گرانجا (Granja)، (ناوارت).

۲- خور بندر مارگوت (Rade du Port Margot)، (ناوارت).

۳- «دماغه دوفرز و دماغه تور قبلاً نامگذاری نشده بودند.» (لاس کازاس).

که از شمال به جنوب کشیده شده است. در جنوب شرقی دماغه تور (Tour) جزیره کوچکی هست که دریاسالار آن را جزیره سنت توماس نامید زیرا روز بعد، روز سنت توماس بود.^۱ بر حسب نظر کسانی که از داخل دریا می‌نگرند گرداگرد این جزیره را بندرگاه‌ها و دماغه‌های عالی فراگرفته است. پیش از وصول به جزیره، در کناره غربی دماغه‌ای هست که پیشرفت زیادی در دریا کرده و پست و بلند است از این رو نام آن را دماغه پست و بلند نهاد (Haut - et - Bas).

از دماغه تور، به طرف شرق - ربع جنوب شرقی تا کوهی بسیار مرتفع شصت میل راه است.^۲

این کوه بلندتر از سایر کوه‌ها می‌باشد و در دریا پیش رفته است از دور به سبب شیارهای هلالی در جانب خشکی به شکل جزیره‌ای نمایان است. دریاسالار آن را کوه کاری‌باتا (Caribata) نامید. کوهی است زیبا، پوشیده از درخت بدون برف و ابر و به وضوح دیده می‌شود. هوا مانند هوای مارس در کاستیل ملایم بود اما درختان و گیاهان مانند هنگام ماه مه‌اند. دریاسالار می‌گوید:

شب‌ها چهارده ساعت است.

پنجشنبه ۲۰ دسامبر

در این روز، در غروب آفتاب، در بندرگاهی^۳ بین جزیره سنت توماس و دماغه کاری‌باتا داخل شده و لنگر انداخت. بندرگاهی است عالی و ظرفیت همه کشتی‌های مسیحیان را دارا می‌باشد. مدخل آن از دیدگاه آنان که از دریا نگرسته و هنوز داخل نشده‌اند غیرقابل عبور است. سبب

۱- شب قبل از عید سنت توماس بوده.

۲- کوه گواریکو. و دماغه مونت کریست فاصله آنها هم چهل میل است (ناوارت).

۳- خلیج آکول (Acul)، (ناوارت).

آن نیز صخره‌ای است که دنباله تخته سنگ‌هایش از کوهپایه تا نزدیک جزیره به طور غیرمنتظم اینجا و آنجا قرار گرفته، به صورتی که برخی در وسط دریا و برخی در کنار ساحلند و این امر ضرورت مراقبت را ایجاب نموده تا از معبرهایی داخل شد که عریض و خوب بوده و عبور بدون نگرانی صورت گیرد. در فراسوی صخره همه گذرگاه‌ها دارای عمق هفت براس بوده و عمق خود بندرگاه تا دوازده براس است. در داخل آن یک کشتی بسته با چند طناب قادر است در برابر هر نوع بادی مقاومت کند. دریاسالار می‌گوید: در مدخل بندرگاه تنگه‌ای هست که در انتهای ضلع غربی یک جزیره ماسه‌ای پوشیده از درخت واقع گردیده است. در جایی که کشتی می‌رود هفت براس عمق دریاست اما در همین مجاورت هم نقاط کم عمق بسیار است و باید تا هنگام رسیدن به بندرگاه چشم‌ها را خوب باز کرد. پس از دخول از طوفان جهان هم هراسی نیست. از این بندرگاه، در جنوب شرقی دره عظیمی کاملاً مزروع و محصور در میان رشته کوهستانی چنان مرتفع به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد سر به فلک کشیده است. پر جلال و شکوه و چنان پوشیده که گویی درختی است سبز. بی شک در اینجا کوه‌ها بلندتر از کوه‌های جزیره تنریف (Teneriffe) در مجمع‌الجزایر قناری است. در طرف دیگر جزیره سنت توماس، جزیره کوچکی در مسافت یک فرسنگی وجود دارد و بین این دو باز هم یکی دیگر هست. همه این جزایر دارای بندرگاه‌های مناسب هستند لکن باید مراقب مناطق کم عمق بود. دریاسالار همچنین دهکده‌هایی از دور دید و دودهایی از آتش که برخاسته بود.

جمعه ۲۱ دسامبر

دریاسالار در این روز با قایق‌های کشتی‌ها برای بررسی بندرگاه رفت و

تأکید می‌کند هیچ کدام از بندرگاه‌های قبلی همسان این یکی نیستند. و از ستایش‌هایش درباره سایر بندرگاه‌ها پوزش می‌طلبد و نمی‌داند چگونه از این یکی تعریف کند و می‌ترسد متهم به ستایش غلوآمیز در همه چیز شود. اما تحسین و تمجیدش را چنین توجیه می‌کند که با وی ملوانان هستند که همین را گفته و خواهند گفت به همین ترتیب هم تمام کسانی که در این دریا حضور دارند؛ بدین معنی که هر ستایشی که از بندرگاه‌های گذشته کرده حقیقت بوده و این نیز راست که این یکی بهتر از تمام دیگر بندرگاه‌هاست. و چنین بیان می‌کند:

«من بیست و سه سال دریا را سیر کرده بی آنکه مدت قابل ملاحظه‌ای آن را ترک گفته باشم، من خاور و باختر را، به هر جا که کشتی رانده، به قصد شمال رفته، آنجا که انگلستان هست^۱، من تاگینه ره سپرده‌ام، اما در تمام این اقالیم بندرگاه‌هایی به خوبی [...] پیوسته [...] بهتر از دیگری یافته‌ام. من همیشه بسیار مراقب نوشته‌هایم بوده‌ام و تکرار و تأکید می‌کنم به درست نوشته‌ام که این بندر بر سایرین رجحان دارد، که همه کشتی‌های جهان در آن جا می‌گیرند، که چنان به خوبی مسدود است که فرسوده‌ترین طناب‌های یک کشتی هم کافی است تا کشتی را بر جای نگاهدارد.

۱- عبارات فوق نامفهوم و ناروشن است. مدت‌ها مورد اختلاف مورخان بوده؛ آیا از حدود انگلستان نیز بالا رفته است؟ زیرا کمتر دریانوردی جرأت عبور از این حدود را داشته است. به هر حال خود جمله و ترجمه‌های آن ابهام به وجود می‌آورد. عین جمله کریستف کلمب در اسپانیایی چنین است:

Por ir el camino de septentrion que es Inglaterra...

در فرانسه:

Pour aller au septentrion ou est l'Angleterre

فارسی:

به قصد آنجا که انگلستان هست (یا به قصد رفتن به شمال آنجا که انگلستان هست) یا برای عزیمت به شمال جایی که انگلستان هست...

۲- افتادگی در متن.

از مدخل تا انتهای این بندرگاه پنج فرسنگ است».^۱

دریاسالار دو مزرعه به کلی زیر کشت مشاهده کرد. با وجودی که در حقیقت همه زمین‌ها زیر کشت است دستور داد دو نفر از ملوانان قایق را ترک کرده و به تپه‌ای صعود کرده تا ببینند دهکده‌ای وجود دارد. زیرا از جانب دریا دهکده‌ای دیده نمی‌شد. با اینکه شب گذشته، در حدود ساعت ده، چند بومی سوار بر بلمی آمده تا دریاسالار و مسیحیان را به منزله یک معجزه نگاه کنند. دریاسالار چند خرت و پرت به ایشان داده که بسیار خوشحالشان کرد. ملوانان اعزامی باز آمده، خبر دادند که در آن مکان دهکده بزرگی، قدری دورتر از ساحل مشاهده نموده‌اند. دریاسالار دستور داد قایق را به طرف نزدیکترین نقطه به دهکده برانند. اهالی را دید که به سمت ساحل روانند اما به نظرش آمد با ترس و لرز پیش می‌آیند. به همین دلیل، دستور توقف قایق را داده تا بومیان همراهش فرصت یافته بگویند: هیچ گونه آسیبی به ایشان نمی‌رسد. بدین صورت اهالی به دریا نزدیکتر شده و دریاسالار هم به خشکی نزدیکتر شد. وقتی نگرانی‌شان کاملاً رفع شد آن قدر آمدند که تمام ساحل از زن و مرد و بچه پر شد. هزار گونه تظاهر و نمایش بود، عده‌ای اینجا و آنجا می‌دویدند تا نان نیام که به زبان خودشان ساجز می‌گویند، برای ما بیاورند. نانی است سفید و خوش طعم.^۲ همچنین آب در کدو یا کوزه‌های گلی که شباهت به کوزه‌های گلی کاستیل داشت، می‌آوردند. هر چه در جهان داشتند می‌آوردند، به‌خصوص هر چه می‌دانستند مورد علاقه دریاسالار است. و هر چه کردند با چنان صمیمیت و شور همراه بود که حیرت‌آور بود.

دریاسالار می‌گوید: «و مباد بگویند، هر چه به سخاوت و کرم می‌بخشیدند بی‌مقدار بود چون آنان که تکه‌های زر نثار می‌کردند و آنان

۱- طول این بندرگاه فقط پنج میل است (ناواریت).

۲- نان سیب‌زمینی شیرین.

که کدوی آب می دادند رفتارشان و سخاویشان یکسان بود». و می افزاید:
«و درک این امر که چیزی به رغبت داده شده، مشکل نیست»
و باز سخنان وی چنین است:

«این مردم نه چماق دارند و نه نیزه! و نه به هیچ گونه سلاحی مسلحند و نه مجهزتر از مردم این جزیره عظیم، همه لخت مادرزادند، زن و مرد. در سرزمین های دیگر مانند ژوآنا (کوبا) و سایر جزایر، به ویژه زنانی که سنشان از دوازده سالگی بالاتر بود جهت پوشش طبیعت خود، دستمالی شبیه شلوار کوتاه مثلثی شکل مردان اسپانیایی در جلو خود می آویختند اما در اینجا چه جوان و چه پیر فاقد آن هستند. به علاوه در سرزمین های دیگر، مردان از حسادت زنان خود را از مسیحیان پنهان می کردند لکن اینجا چنین نمی کنند. زنان پیکرهای زیبایی دارند. در آغاز نیز آنان پیش آمده، شکر گذارده و هر چه داشتند به ویژه خوراکی از قبیل نان ساجز و فندق و پنج شش نوع میوه پیش آوردند.» دریاسالار دستور داد مقداری از میوه ها را برای تقدیم به شاه و ملکه خشک کنند.

و می افزاید: در مناطق دیگر زنان بیش از آنکه مخفی شوند حرکت دیگری نکردند و به افرادش دستور داد همه جا مراقب بوده تا کسی را مورد تجاوز قرار ندهند. و چیزی از اهالی برخلاف میل آنان نگیرند.^۱ سرانجام دریاسالار می گوید که تصور نمی کند کسی تاکنون آدم هایی به این خوشدلی و سخاوتمندی و چنین جبون دیده باشد. چون از هر چه داشته می گذرند تا به مسیحیان بدهند، و به محض رسیدن ایشان می دوند تا هر چه هست برایشان بیاورند.

پس از آن دریاسالار، شش مسیحی را به منظور شناسایی به دهکده

۱- کریستف کلمب سر بسته سخن می گوید، بعداً مسئله را روشن تر می نماید ولی باز هم واقعیت را نمی نویسد. حقیقت آنکه در همان سفر نخست زنان و جوانان را مورد تجاوز قرار می داده اند. یکی از علل فجایع بعدی همین امر است.

فرستاد. و ساکنان هر احترامی که می توانستند و می دانستند در حق ایشان روا داشته و هر چه داشتند به ایشان دادند چون شک نداشتند که دریاسالار و افرادش همه از آسمان آمده اند. بومیان همراهش از جزایر دیگر نیز هنوز این تصور را داشتند با آنکه قبلاً حقیقت به آنان گفته شده بود. پس از رفتن شش تن مسیحی، تعداد زیادی بلم با جمعیت زیادی سوار بر آنها آمده تا از طرف یکی از بزرگانشان از دریاسالار دعوت کنند که پیش از عزیمت به دهکده ایشان رود. دریاسالار چون دید این دهکده در نقطه ای واقع است که سر راهش بوده و آن مقام هم در انتظار وی است، رهسپار گردید. لکن پیش از عزیمت چنان جمعیتی در ساحل مشاهده نمود که حیرت کرد، مرد و زن و کودک برای دریاسالار فریاد می کشیدند که نرود و با آنان بماند. پیام آوران که برای دعوت دریاسالار آمده در بلم هایشان در انتظار مانده تا دریاسالار بدون ملاقات بزرگان عزیمت نکند و دریاسالار چنین کرد. به محض آنکه به مکانی رسید که آن بزرگ ده با آذوقه بسیار در انتظارش بود بزرگ ده به افرادش دستور داد به بلم ها سوار شده و آذوقه هایشان را به قایق دریاسالار حمل کنند. دریاسالار در این هنگام به نزدیک ساحل رسیده بود. وقتی دیدند دریاسالار هر چه بردند پذیرفت همه اهالی یا بیشترشان دوان رهسپار دهکده که می بایستی در آن نزدیکی ها می بود، شده تا باز هم آذوقه بیشتر و طوطی و سایر چیزهایی که داشتند بیاورند. این کار را با چنان سخاوتی انجام دادند که حیرت انگیز بود. دریاسالار به آنان گردن بندهای شیشه ای، حلقه های برنجی و زنگوله داد نه به سبب آنکه ایشان درخواست کرده باشند بلکه فقط به نظر خودش این عمل معقول رسید. و می گویند: به ویژه آنکه دیگر ایشان را مسیحی محسوب نموده و حتی بیش از خود اسپانیایی ها رعایای شاه و ملکه تلقی می کنند. اضافه می کند: لازم نیست زبان آنان را دانسته و بر آنان فرمانروایی کرد چون که هر دستوری به آنان

بدهند بدون چون و چرا اجرا می نمایند. دریاسالار به کشتی خود بازگشت و اهالی از زن و مرد و کودک فریاد می کشیدند برای مسیحیان. با فریاد می گفتند، دریاسالار عزیمت نکند و با آنان بماند. هنگام رفتن به کشتی، بلم های پر از اهالی او را تا کشتی بدرقه کردند.

دستور داد با ایشان با احترام رفتار کرده و خوراکی داده و اشیائی برای بردن بدهند. در غیاب او یکی از رؤسای منطقه ای دیگر در غرب هم آمده بود و با وجودی که کشتی بیش از نیم فرسنگ از ساحل دور می بود ولی بومیان شناکنان خود را به آن رسانده بودند.

رئیس مذکور پیش از ورود دریاسالار رفته بود. و دریاسالار چند نفر را فرستاد تا با وی ملاقات کرده و درباره جزایر اطراف از وی پرس و جو کنند. او فرستادگان را به خوبی استقبال نموده و آنان را با خود همراه برده تا در دهکده اش به ایشان تکه های بزرگ طلا بدهد. اما در راه به رودخانه عریضی رسیدند که بومیان شناکنان عبور می کردند، کاری که از مسیحیان بر نمی آمد، با این وضع بازگشتند.

در این اقلیم قله کوه ها چنان مرتفع بود که گویی سر به فلک کشیده و در مقایسه کوه های تنه ریف نه به لحاظ زیبایی و نه از حیث بلندی در برابرشان هیچ است. و تماماً چنان پوشیده از جنگل سبزند که تحسین برانگیز است. در بین آنها دشت های فرحبخش گسترده است، یکی از این دشت ها که در انتهای این بندرگاه، در سمت جنوب قرار دارد چنان وسیع است که حدودش بدون وجود مانع دید، قابل رؤیت نیست. برحسب ظاهر پانزده تا بیست فرسنگ است. رودی از میانش می گذرد و سراسر مسکون و مزروع است.

با اینکه شب ها چهارده ساعت است و این سرزمین تا اندازه ای شمالی است ولی در این موقع سال همه جا همسان کاستیل در ماه مه و ژوئن سرسبز و خرم است.

بندرگاه اینجا در برابر هر بادی خوب محفوظ است، مسدود و عمیق است و پیرامونش پرجمعیت و مردم آن سلیم و نیک نفس و فاقد هرگونه اسلحه مناسب یا نامناسب هستند و هر کشتی بدون هراس از حمله ناوگان‌ها می‌تواند در بندرگاه توقف کند زیرا با وجودی که عرض مدخل آن بیش از دو فرسنگ است ولی با دو صخره مسدود شده که از روی آب به زحمت قابل رؤیت‌اند و فقط چنان گذرگاه باریکی باز گذارده که گویی به دست انسان ساخته‌اند تا فقط یک معبر درست به اندازه‌ای که کشتی‌ها قادر به ورود باشند، بازگردد. از دهانه رودخانه تا جزیره کوچک هموار دریا هفت براس عمق دارد. و این جزیره تا لب ساحل پوشیده از درخت است. مدخل بندرگاه در غرب واقع شده و کشتی بدون هراس تا کنار صخره ساحلی می‌تواند پیشرفت کند. در یک فرسنگی شمال شرقی دماغه این بندرگاه سه جزیره و یک رودخانه وجود دارد. بی‌تردید بهترین بندرگاه دنیا همین است. دریاسالار نام آن را دریای سنت توماس نهاد. زیرا روز عید سنت توماس وارد بندرگاه شد. به علاوه به علت وسعت زیاد آن را دریا خواند.

شنبه ۲۲ دسامبر

سپیده صبح، بادبان‌ها را برافراشت تا راه خویش را در جستجوی جزایری که به روایت بومیان طلای بسیار در آنها انباشته بود، ادامه دهد. هوای نامساعد مانع شد و اجباراً بازگشته و لنگر انداخت و قایق را برای صید ماهی با تور اعزام نمود.

ارباب این سرزمین، که مالک دهکده‌ای در آن نزدیکی بود، بلم بزرگی با عده‌ای اعزام کرد که در میان آنان یکی از خدمتگزاران عمده‌اش برای دعوت دریاسالار با کشتی‌هایش به سرزمین وی، آمده بود. همچنین پیام داده بود که هر چه دارد به دریاسالار خواهد داد. توسط همین بلم برای

دریاسالار کمربندی فرستاده که به جای کیسه، ماسکی از آن آویخته، دارای دو گوش بزرگ و زبان و بینی که همه از زر کوبیده بود. دریاسالار می‌گوید:

«این مردم چنان سخاوتمندند که به میل و رغبت تمام هر چه از آنان بخواهند، می‌دهند و چنان می‌نماید که با طلب چیزی متی هم بر سرشان گذاشته‌اند.»

آنان (افراد در بلم - م.) ابتدا به قایق نزدیک شده و کمربند را به جاشوی دادند و سپس با بلم خود تا کنار کشتی بزرگ پیش آمده و پیام خود را ابلاغ کردند. پیش از آنکه دریاسالار معنی پیام را بفهمد نیمی از روز سپری شد. بومیان همراهش بر سر کلمات با یکدیگر اختلاف نظر داشتند زیرا نزد هر قوم (بین آنها در متن - م.) کلمات مختلفی برای یک مفهوم وجود داشت. سرانجام دعوت آنان را از طریق اشارات درک کرد. روز بعد را برای حرکت مقرر کرد هر چند معمولاً روزهای یکشنبه بندرگاهی را ترک نمی‌نمود و آن هم نه به علت عقیده‌ای خرافی بلکه فقط به سبب عبادت و تدین. و می‌گوید این بار استثنائاً به امید اینکه این مردم به علت بروز نیک‌خواهی‌شان به دین مسیح گرویده و رعیت پادشاه و ملکه اسپانیا شوند، برخلاف معمول اقدام می‌کنم. و چون از همان وقت نیز اهالی را مسیحی و رعیت پادشاه محسوب می‌نمود به دوستی با آنان برخاسته و رضایت آنان را جلب نموده تا با علاقه‌مندی در خدمت اعلیحضرتین باشند.

در این روز، پیش از عزیمت، شش نفر را به سمت غرب به دهکده‌ای بزرگ اعزام نمود زیرا رئیس و ارباب این دهکده شب قبل برای ملاقات او آمده و اظهار داشته مالک قطعات بزرگ طلاست. وقتی مسیحیان اعزامی به دهکده رسیدند، ارباب دست دفتردار کشتی را که یکی از شش نفر بود در دست گرفته و او را به خانه خود برد. علت آنکه دریاسالار دفتردار را

همراه با دیگران فرستاده بود، این بود که وی مانع رفتار ناشایست دیگران (مسیحیان - م.) با بومیان شود. چون بومیان افراد ساده لوحی بوده و اسپانیایی ها (مسیحیان! - م.) آن قدر طماع و حریص بودند که برایشان کافی نبود تا در برابر هر چه از بومیان می طلبیدند، یک سوزن آهن یا یک تکه شیشه یا تکه ای از کاسه شکسته یا از آن هم کمتر بدهند بلکه مدعی بودند همه چیز را تصاحب کرده یا بگیرند بی آنکه چیزی بدهند. البته این امر را دریاسالار ممنوع ساخته بود گرچه هر چه هم بومیان می دادند غیر از طلا اشیاء کم ارزش بود. اما دریاسالار با تقدیر و تحسین از سخاوتمندی بومیان که در ازای شش مهره شیشه ای یک قطعه زر می دادند دستور صادر کرد که چیزی دریافت ندارند مگر آنکه چیزی بدهند.

بدین ترتیب دفتردار با ارباب ده داخل خانه شد و به دنبال ایشان انبوه اهالی روان گردیدند. ارباب دستور داد به مسیحیان غذا دهند. همچنین اهالی همگی بافته هایی از پنبه یا کلاف نخی آوردند. وقتی که شب فرا رسید ارباب ده سه غاز بزرگ و چند قطعه کوچک طلا به آنان داد. و جمعیت انبوهی اشیائی که از معامله به دست آورده حمل نموده و ایشان را بدرقه کردند حتی اصرار داشتند بگذارند خودشان را نیز بر دوش ببرند چنانچه برای عبور از چند رودخانه و مرداب چنین نیز کردند.

دریاسالار دستور داد چند پیشکش برای ارباب بفرستند و افراد وی رضایت بسیار یافتند. حقیقت آنکه تصور می کردند مسیحیان از آسمان آمده و دیدار آنان را سعد تلقی می کردند.

در این روز بیش از یکصد و بیست بلم مالا مال از بومیان به کنار کشتی ها آمد. هر نفر چیزی آورده بود به خصوص نان و ماهی و آب در کوزه های گلی و نیز بذرهایی از انواع مختلف ادویه های خوب.

بومیان دانه هایی از این بذرها را در آب نوشیدنی انداخته و می نوشیدند و افراد همراه دریاسالار می گفتند برای صحت مزاج خوب است.

یکشنبه ۲۳ دسامبر

فقدان باد سبب شد نتواند با کشتی به سرزمینی که زمامدارش وی را دعوت نموده بود، برود. اما چند تن از افراد از جمله دفتردار را همراه سه نفر از پیام‌آوران زمامدار که آنجا در انتظار بودند با قایق بزرگ اعزام کرد. ضمن آنکه ایشان عازم رفتن بودند، دو نفر از بومیان همراهش را هم به دهکده‌ای نزدیک لنگرگاه کشتی فرستاد. این دو نفر همراه با یکی از بزرگان ده به کشتی بازگشته و خبر آوردند که در جزیره هیسپانیولا مقدار معتناهی طلا وجود دارد. و از سایر مناطق برای خرید طلا به این جزیره می‌آیند.

و به دریاسالار گفتند هر مقدار بخواهد موجود است. دیگران نیز آمده و تأیید نمودند که مقدار زیادی طلا در این جزیره هست. و طریق معمول جمع‌آوری را نشان دادند. دریاسالار این مطالب را با دشواری درک کرد اما به هر حال یقین کرد که در این مناطق طلای زیاد پیدا می‌شود. و چنانچه محل استخراج آن را بیابد به بهای ناچیزی به دست خواهد آورد. تکرار می‌کند: به تصورش باید طلای زیاد یافت شود چون در سه روز اقامتش در این بندرگاه قطعات بزرگی از آن حاصل کرده و گمان ندارد از سرزمین‌های دیگر آن را وارد کنند.

و چنین می‌گوید:

«و پروردگار ما که همه چیز به دست اوست مرا مدد کرده و آنچه

واجب خدمتگذارش هست به من ارزانی دارد.»

به گمانش کسانی که تا آن ساعت به کشتی آمده بودند بالغ بر هزار نفر می‌شدند. هر کس هر چیزی داشت می‌آورد و پیش از رسیدن به کشتی در فاصله تقریباً یک بُرد تیر زنبورک، در بلم‌هایشان ایستاده، با دست هر چه آورده بودند بالا گرفته و فریاد می‌زدند، بگیرید! بردارید!

گمان می‌کند در حدود پانصد نفر هم چون بلم نداشتند شناکان به

کشتی آمدند با وجودی که کشتی در یک فرسنگی ساحل لنگر انداخته. طبق حساب دریاسالار پنج نفر هم از رؤسای دهکده‌ها با پسرانشان و اهل بیت، از زن و کودک برای دیدن مسیحیان آمدند. می‌گوید: طبق دستورش به هر یک چیزی دادند زیرا همگان به درد خواهند خورد و می‌افزاید: «و پروردگار به رحمت خویش به من استعانت کند که طلا بیابم. می‌خواهم بگویم معدنش را که این همه مردمی که اینجا نزد منند به من می‌گویند محلش را می‌شناسند!»

مطالب فوق عین سخنان خود وی هستند.

شب افراد اعزامی با قایق بازگشتند و گفتند: تا آن نقطه که رفته‌اند راه دوری هست و در کنار قله کاری‌باتان (Caribatan) بلم‌های زیادی با جمعیت بی‌شماری سوار بر آنها دیدند که عازم دیدار دریاسالار و مسیحیان بودند. دریاسالار اطمینان حاصل کرد که اگر در عید نوئل بتواند هنوز هم در آن بندرگاه باشد، کل جمعیت این جزیره، که آن را تا آن هنگام بزرگتر از انگلستان برآورد می‌کرد، برای ملاقاتشان خواهند آمد.

پس از آن مردم بلم‌سوار، همراه با مسیحیان اعزامی به دهکده خودشان بازگشتند. افراد اعزامی می‌گفتند: دهکده ایشان بزرگتر و کوچه‌بندی‌های آن سازمان‌یافته‌تر از سایر دهکده‌هایی بود که دیده‌اند. دریاسالار اضافه می‌کند: این دهکده در سه فرسنگی جنوب شرقی کناره دماغه سنت^۱ واقع است.

چون سرعت بلم‌های پارویی زیاد بود جلوتر از قایق اعزامی حرکت کرده و ورود افراد را به کاسیک (اریاب، پادشاه - م.) آن گونه که خودشان می‌نامیدند، اعلام داشتند.

تا آن هنگام دریاسالار درست نمی‌دانست معنی این کلمه حاکم است

۱- قبلاً آن را نام‌گذاری نکرده بود (لاس کازاس). نام این دماغه اکنون سنت هونوره (Saint Honore) است (ناوارت).

یا سلطان. نام دیگری هم برای بزرگان خود داشتند که عبارت بود از نیتای نو (Nitayno) باز هم او نمی دانست معنی آن حاکم یا قاضی یا آقا است. آخر الامر، کاسیک به استقبال آنان آمد و تمام جمعیت که بیش از دو هزار نفر بودند، در میدان بسیار پاکیزه‌ای اجتماع کردند. پادشاه (کاسیک - م.) افراد کشتی‌ها را سرشار از افتخار نمود و مردمش برای ایشان خوراک و نوشیدنی آوردند. پس از آن پادشاه به هر کدام از نوع پارچه پنبه‌ای که زنان حمل می‌کردند، داده و برای دریا سالار طوطی و چند قطعه طلا فرستاد.

مردم نیز در ازای اشیاء بی‌مقداری که دریافت می‌داشتند، از همان نوع پارچه و سایر چیزهایی که در کلبه‌هایشان بود به ملوانان می‌دادند. از شیوه دریافت اشیاء مشهود بود که آنها را به منزله اشیاء متبرک تلقی می‌کنند. سرانجام، در بعد از ظهر، وقتی ملوانان قصد تودیع داشتند، پادشاه درخواست کرد تا روز بعد بمانند، مردم نیز همین درخواست را داشتند. پس از آنکه دیدند ایشان قصد عزیمت دارند تا مسافت زیادی در حالی که اشیائی را که کاسیک و دیگران داده بودند بر دوش حمل می‌نمودند، همراهیشان کردند تا به قایق که در دهانه رودخانه منتظر بود رسیدند.

دوشنبه ۲۴ دسامبر

پیش از طلوع آفتاب، دریا سالار زیر وزش باد از سمت خشکی بادبان برافراشت.

از بین تعداد بی‌شمار بومیان که در شب قبل به کشتی آمده که ظاهراً به وجود طلا در این جزیره اشاره کرده و محل استخراج آن را معرفی نموده، یکی را مشاهده کرد که به نظرش مستعدتر بوده و با شور بیشتری صحبت می‌کند. پس توجهش را بیشتر جلب نمود. وی را مورد نوازش قرار داده و مکلف به همراهی با خود کرده تا معادن طلا را نشان دهد.

این مرد یک نفر از دوستان یا خویشان را نیز همراه آورده و هر دو از جمله محل‌های وجود طلا، سیپانگو را نام برده که به زبان خودشان سواثو می‌خواندند.^۱ هر دو تأکید کردند که آنجا مقدار معتناهی طلا یافت شده و آن قدر هست که کاسیک (پادشاه) آنجا بیرق از طلای کوبیده ساخته اما در شرق و در مسافت بسیار دوری واقع است. در اینجا دریا سالار خطاب به شاه و ملکه می‌گوید:

«و اعلیحضرتین باور کنند که در تمام جهان مردمی بهتر و سلیم‌تر از این مردم ممکن نیست پیدا شود. ایشان باید از اینکه به زودی آنان را مسیحی کرده و به رسوم نیک کشورشان آموخته می‌سازند، خوشنودی بسیار داشته باشند. بهتر از این مردم و این سرزمین‌ها ممکن نیست و جمعیت و سرزمین به اندازه‌ای زیاد است که من نمی‌دانم چه بنویسم، زیرا من در مدح و ستایش زمین‌ها و مردم ژوآنا که به زبان خودشان کوبا می‌گوید با صفت تفضیلی سخن گفتم اما تفاوت میان این مردم و این سرزمین با آنجا مثل تفاوت شب و روز است. تصور نمی‌کنم هر کس دیگر که این جزیره را ببیند به کردار و گفتار کمتر از من باشد. و تکرار می‌کنم به راستی همه چیز اینجا و کلیه اقوام بی‌شمار جزیره‌ای که من آن را هیسپانیولا خوانده و خودشان بو هیو می‌نامند، اعجاب‌آور است. همگان دارای برخوردی فوق‌العاده عاطفی می‌باشند و زبان آنان برخلاف زبان مردم سایر جزایر که هنگام صحبت تهدیدآمیز به نظر می‌رسید، شیرین است. مردان و زنان پیکره‌های زیبا دارند و رنگ پوستشان سیاه نیست. درست است که خود را رنگ می‌زنند، برخی سیاه، برخی دیگر سایر رنگ‌ها و به ویژه قرمز ولی دریافتم که این امر برای آن است که خورشید آسیب کمتری رساند. کلبه‌ها و دهکده‌ها زیبا هستند. در هر دهکده یک دهداری با یک قاضی یا کدخدا وجود دارد و همه از او کاملاً اطاعت

۱- کریستف کلمب هنوز هم تصور می‌کند نزدیک سیپانگو (یعنی ژاپن) است.

می‌کنند. تمام این رؤسا کم‌سخن و والامشند. دستورات خود را با علامت دست صادر می‌کنند و چنان به سرعت اجرا می‌شود که حیرت‌انگیز است.»

چنین بود سخنان دریاسالار.

هر کسی قصد ورود به دریای سنت توماس را دارد باید در یک فرسنگی کامل دهانه، به طرف یک جزیره کوچک هموار^۱ براند نام این جزیره را دریاسالار آمی (Amie) نهاد و در وسط واقع شده، در حین مستقیم رفتن به طرف آن تا نزدیک [...] از سنگ قرار گرفته در آنجا به طرف غرب رفته و جزیره را در جهت شرق گذاشته بی‌آنکه از آن دور شده یا راه دیگری در پیش گیرند. زیرا صخره بزرگی در غرب وجود دارد - در فاصله‌ای که دور از آنجا نیست در دریا سه کف کم‌عمق وجود دارد - و صخره در یک بُرد گلوله توپ از جزیره آمی واقع است. بدین ترتیب از میان آن دو عبور کرده که عمق دریا در همین مکان هفت براس بوده و کف سنگی دارد. در درون بندرگاهی هست که کلیه کشتی‌های جهان می‌توانند در آن جای گیرند. صخره‌ای دیگر و چند کف کم‌عمق از طرف شرق به طرف جزیره آمی پیش می‌رود. این تخته سنگ‌های دنباله صخره که کف کم‌عمق را ساخته بسیار بزرگ بوده و تا مسافت زیادی در دریا پیش می‌رود و تا دو فرسنگی دماغه می‌رسند اما به نظرش می‌رسید که میان آنها معبری در دو بُرد گلوله توپ از جزیره آمی وجود دارد. در کوهپایه قله کاری‌باتان در جهت غرب بندرگاه بزرگ و مناسبی قرار دارد.

سه‌شنبه ۲۵ دسامبر (روز میلاد مسیح)

پس از آنکه در زیر وزش باد ملایم شب گذشته از دریای سنت توماس به طرف قله سنت کشتی راند در پایان ربع اول شب یعنی تقریباً در ساعت

۲- افتادگی در متن.

۱- جزیره رات (ناوارت).

یازده شب به یک فرسنگی قله مذکور رسید. در این هنگام چون دریاسالار دو روز و یک شب نخوابیده بود تصمیم به استراحت گرفت. چون دریا آرام بود ملوان سکاندار هم به میل خویش قصد خوابیدن کرده و سکان را به دست جوانی جاشو سپرد. دریاسالار در تمام طول سفر مکرراً چنین امری را خواه باد وزیده و خواه دریا آرام باشد ممنوع ساخته بود، بدین قرار که سکان را نباید به دست جاشوان رها کرد. دریاسالار از خطر تخته سنگ و صخره آسوده خاطر بود. زیرا روز یکشنبه، قایق اعزامیش نزد پادشاه این اقلیم، سه فرسنگ و نیم در شرق دماغه سنت سیر کرده و ملوانان تمام خط ساحلی و کف‌های کم‌عمق را از دماغه مذکور تا سه فرسنگ در شرق - جنوب شرقی شناسایی نموده و محل عبور را بررسی کرده بودند. و چنین امری در تمام طول سفر هم انجام نشده بود.

اراده پروردگار چنین بود که در ساعت دوازده شب، پس از آنکه دریاسالار قصد خواب و استراحت کرد و آرامش کامل برقرار شد و دریا چون آب در مرداب راکد بود و هر کس برای خواب به رختخواب رفته، سکان به دست جوانکی افتد. و جریان آب کشتی را به جانب یکی از تخته سنگ‌ها بکشانند. و در روی این تخته سنگ‌ها آب چنان می‌خروشید که غریوش تا یک فرسنگ تمام شنیده و با وجود تاریکی شب، به چشم دیده می‌شد.

کشتی چنان آرام نزدیک تخته سنگ‌ها شد که به سختی قابل مشاهده بود. وقتی جوانک دید که سکان دیگر در اختیارش نیست و صدای شکستن برخاست آغاز به فریاد کرد. دریاسالار تا شنید به شتابی خارج شد که هنوز هیچ کس دیگر متوجه برخورد کشتی به سنگ نشده بود. کشتی‌بان نوبتی که نوبتش بود به دنبال وی بیرون آمد. دریاسالار به او و دیگران دستور داد قایق نجات را که یدک می‌کشیدند، به زور کشیده و

لنگری در آن گذارده، به جانب عقب کشتی رفته و لنگر در پشت کشتی بیندازد. سکاندار با چند ملوان به قایق نجات جسته و رفتند. دریاسالار گمان کرد در پی انجام دستوراتش رفته‌اند ولی نه تنها دستور او را اجرا نکرده بلکه به جانب کشتی کوچک که در نیم فرسنگی متوقف بود، رانده و گریختند. اما در کشتی کوچک آنان را نپذیرفتند که خود عملی شایسته بود لهذا اجباراً به طرف کشتی بزرگ بازگشتند. پیش از آنکه برسند قایق نجات کشتی کوچک فرا رسید. دریاسالار وقتی دید افراد می‌گریزند و جزر آغاز شده و نشانه‌هایی از خم شدن کشتی مشاهده می‌شود و چاره دیگر نیست دستور داد تا دکل بزرگ را قطع کرده و بیندازند و بکوشند کشتی را از هر چه در آن بود تخلیه کرده تا سبک شود ولی چون آب پیوسته فرو می‌نشست دیگر چاره نبود، با وجود آرامش تقریبی دریا، کشتی بیش از پیش خم می‌شد. در این حال بندهای اتصال بین دو پهلوی کشتی از هم گسسته ولی کشتی در هم فرو نریخته بود دریاسالار به کشتی کوچک رفت تا افراد کشتی بزرگ را گردآوری کند. چون باد ملایمی از جانب خشکی می‌وزید و هنوز مدتی از شب باقی بود و نمی‌دانست تخته سنگ‌ها تا کجا ادامه دارند، کشتی را تا صبح متوقف داشت. بامداد از طریق صخره به کشتی بزرگ رفت و پیش از آن، دیه‌گو آرانا دو کوردو افسر نگهبان کشتی‌ها و پدرو گوتیرز افسر دربار سلطنتی را برای آگاهیدن پادشاه به خشکی فرستاد. این پادشاه همان کسی بود که روز یکشنبه افرادش را برای دعوت دریاسالار فرستاده و خواستار رفتن دریاسالار با کشتی‌هایش به بندرگاه خود شده بود. این بندرگاه از دهکده وی یک فرسنگ و نیم فاصله داشته و در برابر تخته سنگ‌هایی که کشتی بر آن نشسته قرار داشت. دریاسالار می‌گوید: پادشاه به محض اطلاع گریست و تمام مردم شهر خود را با بلم‌های بزرگ جهت تخلیه کشتی تجهیز کرد. و بدین صورت که، به کوشش و سرعت عمل پادشاه مذکور هر چه در عرشه کشتی بود در زمان کوتاهی تخلیه شد.

خود پادشاه با برادران و خویشانانش فعالیت و کوشش را چه در کشتی و چه در مواظبت گردآوری آنها در خشکی نظارت و رهبری می‌کرد. گاه‌گاهی یکی از خویشانانش را می‌فرستاد که در حال گریستن به دریاسالار تسلیت داده و از طرف پادشاه می‌گفت: اندوهگین و نگران نباشد چون هر چه دارد به وی خواهد داد. دریاسالار به شاه و ملکه اسپانیا با اطمینان می‌گوید: در هیچ کجای کاستیل (اسپانیا) این گونه جمع‌آوری و نگهداری از همه چیز که حتی یک سوزن هم کم نشود، وجود ندارد.

پادشاه دستور داد در حینی که چند کلبه را که به مقصود انباشتن اشیاء تخلیه می‌کردند، همه چیز را در کنار کلبه‌ها بگذارند و دستور داد در تمام شب افراد مسلح در اطراف اشیاء به محافظت بپردازند. دریاسالار می‌گوید: «او و مردمش می‌گریستند تا این حد مردمی بامحبت و بی‌چشم داشت هستند. چنان در همه امور شایسته‌اند که به اعلیحضرتین اطمینان می‌دهم که گمان نمی‌کنم در جهان بهتر از این مردم وجود داشته و بهتر از این سرزمین جایی باشد. هم‌نوع خود را چون خودشان دوست می‌دارند. زبانی شیرین‌تر و مهرآمیزتر از کلام آنان نیست و همیشه خنداندند. لخت مادرزادند اما باور کنید در روابط میان خودشان از خصائل شایسته‌ای برخوردار هستند و پادشاه دارای اطرافیان و خدمتگذاران بسیار خوبی است و چنان با خویشانداری و تأمل حکومت می‌کند که دیدنش لذت‌بخش است و اینچنین است در مورد حافظه‌ای که دارند و تمایلشان برای دیدن همه چیز. پرسشی که بر زبان دارند چنین است: این چیست و چرا؟» چنین بود سخنان دریاسالار.

چهارشنبه ۲۶ دسامبر

در این روز، در طلوع آفتاب، پادشاه این اقلیم برای دیدن دریاسالار به

کشتی نینا که در یاسالار در آن بود، آمد و گریان به او گفت: اندوهگین نبوده، هر چه دارد به او خواهد داد و تاکنون دو خانه بزرگ از آن خود را به مسیحیانی داده که در خشکی مانده بودند. می گفت چنانچه لازم باشد باز هم خواهد داد همچنین هر تعداد بلم که برای حمل و نقل اشیاء و اسباب کشتی بزرگ ضرورت باشد خواهد داد. هر عده ای که بخواهد در اختیارش خواهد گذارد و مانند روز قبل حتی یک ذره نان یا چیز دیگری نمی خواهند. در یاسالار می گوید: آنان وفادارند و صمیمی بی آنکه چشم داشتی به مال دیگری داشته باشند و علی الخصوص جوانمردی و فضیلت این پادشاه. در هنگامی که پادشاه با در یاسالار مشغول صحبت بود، بومیانی با بلم هایشان از محلی دیگر رسیده و با خود تکه های طلا آورده و می خواستند با زنگوله مبادله کنند. چون زنگوله را از همه چیز بیشتر دوست می داشتند هنوز بلمشان به کنار کشتی نرسیده که تکه های زر را نشان می دادند و فریاد می کشیدند «شوک، شوک» که معنی آن زنگوله بود. در چنان وضعی بودند که نزدیک بود دیوانه شوند. پادشاه و افرادش وقتی این جریان را مشاهده نمودند، پس از رفتن بلم های بومیان محل های دیگر، از در یاسالار خواستار شد یک زنگوله هم برای آنان نگاهداشته تا روز بعد چهار قطعه طلا به بزرگی کف دست در ازای آن بدهند. سپس ملوانی در بازگشت از خشکی به در یاسالار اطلاع داد، مسیحیانی که در خشکی هستند در برابر اشیاء بی مقدار قطعات بزرگ طلایی دریافت می دارند که حیرت آور است حتی بومیان در مقابل یک سوزن تکه طلایی می دادند که ارزش آن دو کاستیلان بود (پول اسپانیایی) و این مقدار نسبت به آنچه در ماه بعد مبادله می شد هیچ بود. پادشاه از مسرت در یاسالار خوشنودی بسیار کرد. و وقتی فهمید او میل مفروطی به طلا دارد با اشاره حالی کرد که جای یافتنش را بلد است و آن هم در همان نزدیکی است و به مقدار معتابه، خاطر در یاسالار آسوده باشد هر چه

طلا بخواهد، برایش فراهم می‌کند. دریاسالار می‌گوید: از آنچه گذشت به شدت اطمینان خاطر یافت و علی‌الخصوص از اینکه در سپیانگو که بومیان آن را سیواثو می‌نامند، طلا یافت می‌شود. و آن قدر مقدارش زیاد است که به آن هیچ اهمیتی نمی‌دهند و برایش به اینجا می‌آورند با وجودی که در حقیقت در همین جزیره هیسپانیولا هم که آن را بوهیو می‌خوانند و در این ولایت کاری‌باتا نیز مقدارش زیاد است.

پادشاه در کشتی کوچک با دریاسالار ناهار صرف کرده و سپس با وی در خشکی پیاده شد و در آنجا نسبت به وی ادای احترام نموده و به وی پیشکشی مرکب از دو یا سه نوع نان سیب‌زمینی، میگو و گوشت شکار و سایر گوشت‌های موجود و همچنین نان خودشان به نام کازاوی داد و سپس وی را به تماشای بیشه‌ای از درختان سرسبز و خرم در نزدیکی خانه‌اش بُرد و لااقل هزار نفر از اهالی لخت همراه آنان رهسپار بودند. پادشاه پیراهن پیشکشی دریاسالار را به تن پوشیده و دستکشی که دریاسالار داده بود به دست داشت و از آن بیشتر از چیزهای دیگر خوشش می‌آمد. از شیوهٔ مؤدبانه و ظریف و تمیز غذا خوردنش به خوبی مشخص بود که از نژاد و تباری نیک است. پس از صرف غذا که مدتی به طول کشید، برای او نوعی علف آوردند که مدتی دست‌هایش را به آن مالید، دریاسالار گمان کرد برای نرم شدن دست‌هایش استعمال می‌کند ولی بعد دانست برای شستشوی دست‌هایش به کار می‌برد. شام که به پایان رسید، دریاسالار را تا ساحل بدرقه کرد و دریاسالار یکی از افرادش را فرستاد تا در کشتی یک کمان‌ثُرکی و یک ترکش تیر برایش آوردند و دستور داد یک نفر از نظامی‌های همراهش که مهارتی در استعمال داشت تیر بیندازد. چون پادشاه نه اسلحه‌شناس بود و نه آن را استعمال می‌کرد به نظرش شیئی فوق‌العاده آمد. دریاسالار می‌گوید در این موقعیت

گفتگویشان از همان ابتدا به کانیا کشید که ایشان آن را کاریب^۱ می نامند. و می گویند کاریب ها آمده و ایشان را اسیر می کنند و دارای تیر و کمان هستند لکن تیرها بدون آهن است زیرا در تمام سرزمین ها آهن و فولاد و هیچ گونه فلز دیگری غیر از طلا و مس نمی شناسند با اینکه مس هم فقط به مقدار کمی دیده است. دریا سالار با ایماء و اشاره به پادشاه فهماند که پادشاه و ملکه کاستیل دستور خواهند داد کاریب ها را نابود ساخته و همگی را دست بسته به حضورش خواهند فرستاد. دریا سالار دستور داد توپ و زنبورک در کردند و پادشاه پس از مشاهده اثر قدرتمند و بُرد آنها حیران ماند. و مردمش وقتی صدای غرش توپ ها را می شنیدند خود را به خاک می انداختند.

به دریا سالار ماسک بزرگی هدیه کردند که مزین به قطعات بزرگ طلا در گوش ها و چشم ها و سایر نقاط بود و پادشاه خود شخصاً آن را همراه با طلاهای زینتی دیگر روی سر و دور گردن دریا سالار گذاشت. همچنین به بسیاری از مسیحیان که آنجا بودند طلای زیاد هدیه کردند.

دریا سالار از این رخدادها تسلی و خشنودی بسیار یافته و نگرانی و اندوهش از فقدان کشتی آرامش پیدا کرد و اذعان می دارد که به تقدیر پروردگار کشتی درهم شکست تا وی در این اقلیم استقرار یابد و می گوید: «در این زمان آن قدر مال و دارایی به دستم رسید که در حقیقت غرق کشتی دیگر مصیبت شوم نیست بلکه اقبال میمون است. مطمئناً اگر به راستی کشتی درهم نمی شکست بی آنکه در اینجا که در انتهای خلیج بزرگی است^۲ و دو سه کف برجسته دارد، توقف کرده و به پهنه دریا عزیمت می کردم. در این سفر مردم اینجا را نمی شد رها کرد و رفت و هر چند هم خواست من بود قادر نبودم آنان را مجهز نمایم و مهمات کافی و

۱- منظور کارائیب است. بومیان از جزیره کارائیب صحبت می کنند. و کریستف کلمب

تصور می کند کارائیب قوم است. ۲- خلیج کاراکول (Caracol)، (ناوارت).

ذخیره غذایی و پوشاک و نیز مصالح برای بنای یک قلعه باقی گذارم. مع هذا حقیقت دارد که عده‌ای از افراد همراهم از من خواهش کرده یا توسط دیگران از من خواسته بودند تا با تقاضای ماندن ایشان در اینجا موافقت نمایم. اکنون دستور داده‌ام با توجه به وقت زیاد یک برج و بارو و یک خندق بزرگ بنا نمایند. نه اینکه فکر کنم آنها در مقابله با این مردم ضرورت داشته باشد برعکس من یقین دارم با همین افرادی که دارم کل این جزیره را که به گمانم بزرگتر از پرتغال و با جمعیتی دو برابر آنجاست، تحت اختیار در خواهم آورد. چون لخت و بی سلاحند و جُبنی بی اندازه و بدون چاره دارند. با وجود این خردمندانه آن است که این بُرج بنا شود و مانند یک قلعه نظامی باشد و در مالکیت اعلیحضرتین، هر چند بسیار دور است و اهالی هم باید با علم مهندسی رعایای شما آشنایی یافته و بدانند به چه کاری قادرند تا با عشق و ترس از شما اطاعت کنند.

بدین ترتیب از هم اکنون الوارهای ساختمان تمام قلعه و ذخایر نان و شراب بیش از یک سال تدارک دیده می‌شود. همچنین بذر برای کشت و قایق و کشتی بزرگ با یک نفر صمغ کار، یک نجار، یک توپچی، یک بشکه‌ساز و بسیاری افراد دیگر که شدیداً خواهان به اعلیحضرتین بوده، به جای گذارده می‌شود تا اسباب خرسندی مرا نیز فراهم کرده و کشف نمایند محل معدن استخراج طلا کجاست.^۱ پس همه چیز بسیار به موقع برای بنای این دم و دستگاه فرا رسید. علی‌الخصوص وقتی کشتی بزرگ به

۱- در جلد دوم خواهید خواند که کشتار گسترده‌ای بر سر همین موضوع آغاز شد. زیرا مسیحیان! چون نتوانستند محل طلا را بیابند به تصور آنکه بومیان می‌دانند و پنهان می‌کنند به شکنجه‌های شدید متوسل گردیدند.

انقلب علی وجه خسرالدنيا والاخرة ذالک هو الخسران المبین. (سوره حج آیه ۱۱).

«روی گردانند از (دین خدا)، چنین کسی در دنیا و آخرت زیانکار است و این (نفاق و دورویی) زیانش بر همه آشکار است».

گل نشست (یا به سنگ برخورد - م.) چنان به آرامی صورت گرفت که تقریباً هیچ کس احساس نکرد زیرا نه موج بود و نه باد.»

دریاسالار تمام این مطالب و حتی بیشتر از آنها را گفت تا ثابت کند آنچه رخ داده برای نیک‌بختی بود و اثری از اراده خداوند که کشتی باید آنجا بشکند تا افرادش را همان جا گذارد. و اگر خیانت سکاندار و افرادش نبود - که همگی همشهریش بودند - و از اجرای دستور دریاسالار برای انداختن لنگر در پشت کشتی جهت نگاهداری آن، خودداری نمی‌کردند، در این صورت کشتی نجات یافته هرگز این سرزمین را همچنان که این روزها شناختند، نمی‌شناختند. و همین طور پس از این توسط اشخاصی که در نظر دارد در آنجا باقی‌گذارد، بیشتر شناخته خواهد شد. در حقیقت دائماً به مقصد کشفیات حرکت کرده و نمی‌خواست در هیچ کجا چنانچه به علت باد نبود بیش از یک روز بماند زیرا به قول او کشتی بزرگ سنگین و کمتر به درد اکتشافات می‌خورد. سپس می‌افزاید: خرابی این کشتی به گردن اشخاص شهر پالوس است که تعهد خود را نسبت به شاه و ملکه اجرا نکرده و کشتی مناسب این مأموریت را تحویل ندادند.^۱ دریاسالار در خاتمه می‌گوید از همه اسباب و اثاث کشتی بزرگ حتی یک سر سوزن هم گم نشد. نه یک الوار نه یک میخ زیرا هر چیزی درست و کامل مانند موقع حرکت باقی بود با این تفاوت که مجبور شدند برای بیرون آوردن بشکه‌ها و خمره‌ها آنها را از هم باز کرده و در آنها شکاف بدهند. و جمله اثاث و

۱- خرده‌گیری‌های کریستف کلمب به طور مستقیم و غیرمستقیم ظاهراً توجیهاتی برای واقعه فقدان کشتی است. کشتی بزرگ را از دست داده که در نهایت مسئول خود اوست. کشتی دیگر گریخته است که باز هم خود او مسؤول انتخاب ناخدای او بوده. کشتی سوم، نینا، کشتی کوچکی است که معلوم نیست بتواند سفر طولانی بازگشت را تاب بیاورد هر چند مدعی است افراد و مقداری از اشیاء را برای یافتن طلا و غیره به جای گذاشته ولی روشن است کشتی کوچک گنجایش زیاد نداشته است. به علاوه پادشاه کاتولیک کاستیل (اسپانیا) فقط به طمع طلا با سفر موافقت کرده و کریستف کلمب طلای زیادی جمع نکرده تا رضایت پادشاه طماع جلب گردد، در این صورت سخت نگران است.

کالاها در خشکی، چنانچه قبل گفته شد، تحت محافظت و نظارت خوب قرارگرفت. و اضافه می‌کند: از خداوند آرزومند است که در بازگشت به این منطقه که قصد دارد پس از رفتن به کاستیل انجام دهد، به جای آنچه باقی گذاشته به وسیله کسانی که در این مکان مانده‌اند نه تنها یک خمره طلا بیابد بلکه ایشان معدن طلا و نیز ادویه را کشف کنند و آن هم به اندازه‌ای که پادشاه و ملکه قادر شوند بیش از سه سال تدارک عزیمت برای تسخیر بیت المقدس را به عهده گیرند.^۱

و می‌گوید: «بدین صورت من به اعلیحضرتین آرزوی دیدار مصرف منافع حاصل از مأموریت کنونی خود را برای تصرف بیت المقدس (در متن اورشلیم - م.) شهادت می‌دهم. البته اعلیحضرتین با اظهار اینکه این آرزوی خودشان حتی بدون این منافع بوده و این امر مقبول خودشان می‌باشد، به گفته من خواهند خندید!»^۲

این بود سخنان دریاسالار.

پنجشنبه ۲۷ دسامبر

در طلوع آفتاب پادشاه این اقلیم به کشتی دریاسالار رفته و اطلاع داد:

۱- کریستف کلمب در متن خود کلمه خانه مقدس (بیت المقدس) را به کار برده است. و چون کلمه اروپایی (نام اروپایی) اورشلیم یا ژروسالیم (Jerusalem) را استعمال نکرده بلکه ترجمه بیت المقدس را، مدت‌ها بیسوادان نادان می‌گفتند او یک یهودی مهاجر بوده است. حتی تحقیق بیشتر هم نکرده تا بدانند این کلمات عربی است و در اسپانیا که اعراب و مسلمانان قرن‌ها در آن زندگی می‌کرده‌اند معمول و متداول بوده است. به هر حال در مسئله چندان تغییری نمی‌دهد. او آرزو می‌کرده با طلائی که از شکنجه و کشتار بومیان و اهالی به دست می‌آید بیت المقدس را بار دیگر تصرف کرده و مجدداً قتل عام کنند - م.

۲- مداحی فوق‌الذکر در یادداشت‌های روزانه و آرزوی کریستف کلمب برای صرف منافع سفر... و حتی جواب ضمنی پادشاه به آن احتمالاً به دستور کشیشان دغل در متن اضافه شده است. اکثر مورخان در صحت آن شک دارند.

کسانی را برای آوردن طلا اعزام داشته است و قصد دارد پیش از عزیمت دریاسالار همه چیز را جبران کند. و تقاضا کرد، پیش از آن حرکت نکنند. دریاسالار با پادشاه و برادرش و یکی از خویشان نزدیک او صبحانه صرف کرد. دو نفر اخیرالذکر به دریاسالار اظهار داشتند می خواهند همراه وی به کاستیل بروند.

در همین وقت خبر دادند که کشتی پیتتا در رودخانه‌ای در انتهای جزیره بوده است. بلافاصله کاسیک به طرف آنجا بلمی فرستاد. زیرا چنان به دریاسالار علاقه‌مند بود که حیرت آور بود. دریاسالار هم ملوانی با بلم اعزام نمود.

اکنون دیگر دریاسالار قصد داشت برای بازگشت به کاستیل با شتاب هر چه تمامتر آماده گردد.

جمعه ۲۸ دسامبر

دریاسالار برای آنکه سازمان و شتابی به اتمام ساختمان قلعه داده و نظامی در حاکمیت افرادی که موظف به اقامت شده‌اند ایجاد نماید، به ساحل پیاده شد. به نظرش رسید موقعی که در قایق سوار بوده، پادشاه او را دیده لکن تظاهرکنان به ندیدنش، غفلتاً نزد او وارد شده و یکی از برادرانش را فرستاد تا از دریاسالار استقبال کرده و او را به یکی از خانه‌هایی که تحت اختیار افرادش گذاشته بود، هدایت کرد این خانه بزرگترین و بهترین خانه شهر بود.

در درون خانه پوستی از نخل آماده کرده و دریاسالار را بر آن نشانندند. سپس برادر پادشاه یکی از پیشخدمتان را اعزام نمود تا پادشاه را از حضور دریاسالار خبر کنند. درست مثل آنکه از آمدنش بی اطلاع بوده است. دریاسالار دریافت، در حقیقت پادشاه تجاهاً کرده تا با رسمیت بیشتری عمل کند. به محض آنکه پیشخدمت به وی اطلاع داد، نزد دریاسالار

شتافت و به گردنش یک تخته بزرگ زر به اندازه یک کف دست آویخت. دریاسالار تا شب با او به سر برده و درباره اقدامات آتی او مذاکره کردند.

شنبه ۲۹ دسامبر

بامداد یکی از برادرزادگان خیلی جوان پادشاه به کشتی آمد. به قول دریاسالار با فراستی خوب و جسارتی بسیار بود. چون دریاسالار دائماً در جستجوی اطلاع از محل استخراج طلا بوده و از هر کس پرس و جو می شد، چون دیگر در آن هنگام آغاز به درک مطالب از طریق ایماء و اشاره کرده بود، از این قرار جوانک به وی اطلاع داد که در سمت شرق با طی چهار روز راه از آنجا، جزیره ای هست به نام گوآریونکس (Guarionex) و دیگران به نام های ماکوریکس (Macorix)، مایونیک (Mayonic)، فوما (Fuma)، سیبائو (Cibao) و کوروآی (Coroay) و همه دارای^۱ طلای بسیارند. دریاسالار نام ها را یادداشت کرد. در این ضمن یکی از برداران پادشاه وقتی پس از آنکه فهمید مطالب فوق به دریاسالار اطلاع داده شده، جوانک را سرزنش کرده، به طوری که دریاسالار در جریان قرار گرفت. دفعات پیش هم دریافته بود که نیرنگ می زند تا وی از محل تولید و استخراج طلا اطلاع نیافته و به جای دیگری برای مبادله و خرید نرود. اما دریاسالار می گوید: آن قدر طلا در نقاط مختلف هست و به ویژه در این جزیره هیسپانیولا که حیرت آور است. هنگام فرا رسیدن شب، پادشاه با ارسال یک ماسک بزرگ طلا از وی تقاضا کرده بود تا یک آفتابه لگن دست شویی برایش بفرستند. دریاسالار تصور کرده بود پادشاه آنها را خواسته تا مشابهشان را بسازد، از این رو آنها را فرستاد.

۱- «محل های فوق الذکر ابالت های هیسپانیولا بوده نه جزیره» (لاس کازاس). در بین آنها گوآریونکس یک قلمرو کاسیک (پادشاه) نشین بوده است.

یکشنبه ۳۰ دسامبر

دریاسالار برای صرف ناهار به خشکی رفت، در موقع رسیدن پنج پادشاه ایالتی از توابع منطقه‌ای به نام گوئکناگوئری (Guacanguari) خود را به وی معرفی نمودند. هر کدام تاجی فراخور موقعیت، و مقامش بر سر داشت. دریاسالار به پادشاهان اظهار داشت اعلیحضرتین از ملاحظه رفتار ایشان خشنود خواهند شد. وقتی که دریاسالار به خشکی پیاده می‌شد، پادشاه (پادشاه قبلی - م.) به استقبال وی آمده، بازو در بازویش انداخته، تا خانه‌ای که شب گذشته در آن بودند، رفتند (مشخص نیست پنج پادشاه ولایتی کجا دریاسالار را دیده‌اند، در خشکی، در کشتی، در قایق یا در برابر پادشاه قبلی؟ - م.). در آنجا پوست و نیمکت قرار داده بودند و دریاسالار نشست. پادشاه تاج خود را برداشته بر سر دریاسالار گذاشت و دریاسالار گردن‌بند عقیق مزین به دانه‌های زیبا و بسیار خوش‌رنگ خود را که از هر جهتی نگاه می‌کردند قشنگ بود، از گردن باز کرده و به گردن پادشاه انداخت. در همان وقت هم ردای ظریف ارغوانی خود را که آن روز به تن کرده، بیرون آورده و به پادشاه پوشانید. در حال فرستاد، نیم‌چکمه‌ای رنگین آوردند و به پایش کردند در انگشتش نیز یک حلقه نقره‌ای بزرگ گذاشت چون به وی اطلاع داده بودند که پادشاه کوشش بسیار کرده تا حلقه‌ای نقره‌ای که در انگشت یکی از ملوانان دیده بود، به دست آورد. پادشاه از آن بسیار خشنود شد و دو تن از پادشاهانی که ایشان را همراهی می‌نمودند نزدیک جایگاه دریاسالار شده و هر یک از آنان دو ورق بزرگ طلا به وی دادند و هر یک از جانب خود داد. در این هنگام یکی از بومیان وارد شده و اظهار کرد دو روز پیش از آن کشتی پیتا را در بندرگاهی در شرق ترک کرده است.

دریاسالار به کشتی بازگشت آنجا ناخدا ویسنت آنس (Anes Vicente)^۱ با اطمینان به وی گفت که در جزیره آمی (Amie) در مدخل

۱- نام درست وی ویسنت یانس است. وی برادر مارتین آلونسو پینسون ناخدای ←

دریای سنت توماس، در شش فرسنگی آنجا، رویارب دیده که از برگ‌ها و ریشه‌اش شناخته است. می‌گویند رویارب چند شاخه از خاک به خارج رویانده و دارای میوه‌های کوچکی شبیه توت سبز ولی خشک است. و ساقه کوچکی به طور مستقل به ریشه وصل شده و از آن ماده زرد زیبا و سیالی ترشح شده که بهترین ماده رنگی است. و آن را برای نقاشی استعمال می‌کنند و نیز ریشه زیرزمینی آن شبیه گلابی است.^۱

دوشنبه ۳۱ دسامبر

امروز به منظور بازگشت به اسپانیا جهت ارائه گزارش و خبر به شاه و ملکه تا ناوگانی برای کشف باقی مانده اعزام دارند، ذخیره آب و چوب را تدارک دید. چون به قول دریاسالار ظاهراً امور چنان بالا گرفته، چنان اهمیتی یافته که شگفت‌انگیز است. و اضافه می‌کند، با اینکه پیش از دیدن تمام این سرزمین‌ها که تا شرق گسترده است و پیش از سیر سراسر خط ساحلیش به منظور شناسایی، در فاصله راه تا کاستیل، تا بتواند حشم^۲ و سایر چیزها بیاورد، قصد عزیمت نداشت ولی چون فقط با یک کشتی مانده، به نظرش خردمندانه نمی‌رسد خودشان را در معرض خطراتی که حین اکتشافات اتفاق می‌افتد، قرار دهد. و شکوه می‌کند که تمام این بلایا از فرار کشتی پیتا بر سرش آمده است.

→ کشتی پیتا است و خود وی ناخدای کشتی نینا است که کریستف کلمب پس از غرق کشتیش به آن منتقل شده است. این ناخدا در تاریخ اکتشافات قاره جدید معروف است زیرا در سفرهای بعدی نقاط معروف از جمله دهانه رودخانه آمازون را کشف کرده است.

۱- ریوند چینی. ریباس (یا ریواس)، شبیه ریباس. احتمالاً منظور ریوند چینی بوده است. کرویه (عالم گیاه‌شناس) می‌نویسد: «توضیحاتی که درباره آن داده‌اند به هیچ وجه با مشخصات ریوند (رویارب) تطابق ندارد. به علاوه کریستف کلمب به هیچ وجه نمی‌توانسته است در قاره امریکا رویارب کشف کند زیرا فقط در آسیای علیا می‌روید».

۲- معلوم نیست چرا ناگهان از طلا دست کشیده و به یاد حشم افتاده است.

سه‌شنبه اول ژانویه ۱۴۹۳

نیمه شب قایق بزرگ را به منظور آوردن رویارب به جزیره کوچک آمی اعزام نمود. عصر قایق با زنبیلی پر از آن بازگشت، موفق نشدند بیش از آن بیاورند زیرا بیل برای بیرون آوردنش از زیر خاک نداشتند. دریاسالار آن مقدار را کنار گذاشت تا به شاه و ملکه ارائه دهد. پادشاه این اقلیم اظهار نمود تعدادی بلم فرستاده تا طلا بیاورند.

بلم و ملوانی که به جستجوی کشتی پیتا رفته بودند بدون یافتنش بازگشتند. ملوان مزبور نقل کرد بیست فرسنگی آنجا پادشاهی را ملاقات نموده که بر سرش دو ورقه بزرگ طلا حمل می‌کرد و به محض آنکه بومیان با وی صحبت کردند، آنها را پنهان ساخت. همین طور طلای فراوان نزد اشخاص دیگر دیده بود. دریاسالار فکر می‌کند پادشاه گوآکاناگوری همه را از فروش^۱ طلا به مسیحیان منع کرده تا تماماً در انحصار خویش قرار گیرد اما چنانچه دو روز قبل اظهار داشت، اطلاع یافته بود در چند منطقه به اندازه‌ای زیاد است که به آن اهمیت نمی‌دهند. و نیز اضافه می‌کند، راجع به ادویه ایشان نیز به همین ترتیب است، بسیار زیاد است، و ارزشش بیش از فلفل و دارچین است و به کسانی که در آنجا می‌گذارد توصیه نمود تا می‌توانند به دست آورند.

چهارشنبه ۲ ژانویه

بامداد برای تودیع با پادشاه گوآکاناگاری به ساحل رفت، تا سپس به نام پروردگار عزیمت کند. یکی از پیراهن‌های خود را به پادشاه هدیه کرد و پس از آن قدرت و اثر توپ را به وی نشان داد. بدین منظور دستور داد توپ را پر کرده و به طرف دیواره کشتی شلیک کنند. این کار را به دنباله بحثی در مورد کارائیب‌ها انجام داد که مردم اینجا با آنان در حال جنگند.

۱- منظور از فروش مبادله با مهره‌های شیشه‌ای و زنگوله‌بی‌ارزش است.

پادشاه بُرد توپ و چگونگی عبور گلوله از دیواره کشتی و سقوط آن را در مسافت بسیار دور در دریا مشاهده نمود. دریاسالار همچنین به افراد کشتی فرمان اجرای یک مانور جنگ و گریز داده و به کاسیک گفت، نباید از کاریب‌ها (یعنی مردم کارائیب - م.) حتی وقتی هجوم می‌آورند بهراسد. دریاسالار می‌گوید: این اعمال بدین خاطر صورت پذیرفت تا پادشاه با مسیحیان به‌جای مانده دوستی کند و نیز به وی القا کرده که باید از مسیحیان بترسد.

دریاسالار پادشاه و همراهانش را برای صرف ناهار به خانه‌ای که وی برای اقامتش داده، دعوت کرد. و به ایشان دیه‌گو آرانا (Diego de Arana) و پدرو گوتیرز (Pedro Gutierrez) و رودریگو اسکودا (Rodrig Escoueda) را که بلافاصله به عنوان نمایان خود پیش افراد به‌جای مانده، معرفی نموده تا آنکه تمام امور در پیشگاه خداوند و خدمت اعلیحضرتین به خوبی اداره و زمامداری شود.

کاسیک علاقه و محبت خود را به دریاسالار ابراز نموده و اندوه بسیار خویش را از عزیمتش به ویژه وقتی دید دریاسالار در حال رفتن به کشتی است، نشان داد.

یکی از خویشان پادشاه پنهانی به دریاسالار اظهار داشت که پادشاه دستور ریختن مجسمه او را به بزرگی خود او از طلای ناب صادر کرده است. و در ظرف ده روز خواهند آورد.

دریاسالار به قصد حرکت سوار بر کشتی شد ولی باد اجازه حرکت به وی نداد.

او در قلعه جزیره هیسپانیولا که بومیان آن را بوهیو می‌نامیدند، سی نفر از افراد خویش و بسیاری از دوستان پادشاه گواکاناگاری را به مأموریت گمارد و به نیابت از طرف خود با تفویض کلیه اختیاراتی که خود از جانب شاه و ملکه داشت، سه نفر را به فرماندهی برگزید که عبارت

بودند از: دیه‌گو آرنای اهل کوردو (اسپانیا)، پدرو گوتیرز افسر دربار شاهی و رودریگو اسکودا اهل سگووی (اسپانیا) و برادرزاده رودریگو پرز. و کلیه کالاهایی که شاه و ملکه برای مبادله خریده بودند و مقدارش معتابه بود برایشان باقی گذارد تا با طلا مبادله کنند. همچنین هر چه در انبار کشتی بزرگ موجود بود مانند نان بیسکویت برای یک سال، شراب، واحدهای متعدد توپ، و قایق بزرگ کشتی - چون بیشترشان ملوان بودند - برای اینکه هر وقت را مناسب تشخیص دادند به جهت جستجو و کشف معدن طلا حرکت کرده تا دریاسالار در بازگشتش طلای زیاد فراهم یافته و نیز محلی را به مقصود تأسیس یک شهر بیابند. چون این بندرگاه دلخواه او نبوده، مضافاً اینکه طلا از طرف شرق می‌آورند و نیز هر چه بیشتر به طرف شرق می‌رفتند به اسپانیا نزدیکتر می‌شدند.

اضافه بر آنها بذر برای کشت و مردان اهل پیشه و دفتردار و مأمور حفاظت را در اختیار آنان گذارد.

در میان این افراد یک نجار کشتی، یک نفر صمغ کار، یک توپچی، یک استادکار، یک بشکه ساز، یک طبیب و یک نفر خیاط وجود داشتند. دریاسالار می‌گوید، همه آنان مردان دریا بودند (دریانورد - م.).

پنجشنبه ۳ ژانویه

دریاسالار در این روز حرکت نکرد زیرا به قول او سه نفر از بومیان همراهش از جزایر دیگر که به خشکی رفته بازگشته و گفتند باقی بومیان و زنان آنان بامداد باز خواهند گشت.

دریا کمی متلاطم بود و قایق کشتی نتوانست به ساحل رود. پس دریاسالار تصمیم گرفت به یاری خداوند روز بعد حرکت کند.

می‌گوید، چنانچه کشتی پیتا را همراه داشت به یقین می‌توانست یک خمره طلا بیاورد، ولی حرکت در امتداد خط ساحلی این جزایر همراه با

خطر است و به تنهایی جرأت آن را نکرده، از ترس آنکه مباد بلایی بر سرش فرود آمده و مانع بازگشتنش به کاستیل و ارائه گزارش خبرهای آنچه کشف کرده به شاه و ملکه گردد.

می‌گوید: اگر یقین داشت که کشتی پیتا با مارتین آلونسو پینسون سالم به مقصد می‌رسند نمی‌گذاشت آنچه او می‌خواست انجام شود، ولی چون هیچ خبری از او ندارد و اگر به مقصد برسد امکان دارد گزارش‌های دروغین به پادشاه و ملکه داده تا به علت چنان عمل خلاف بدون مجوز ترک مأموریت و بدین ترتیب ممانعت از اکتشاف و تحصیل منافع ممکن از آن مستوجب مجازات استحقاقی نگردد اضافه می‌کند: خود را به پروردگار سپرده تا هوای خوب نصیبش شده که چاره‌ساز همه چیز است.

جمعه ۴ ژانویه

در طلوع آفتاب، زیر وزش باد ملایم لنگر برداشت. قایق جهت راهنمایی در طریق خروج از مدخل صخره‌ای در سمت شمال غربی پیشاپیش حرکت می‌کرد. سرانجام گذرگاهی عریض‌تر از گذرگاه ورودش برگزیده شد. این گذرگاه مانند سایرین برای عبور به مقصد شهر ناتیویته^۱ (Nativite) نام قلعه‌ای که ایجاد نمودند. رجوع کنید به زیرنویس - م.) مناسب است. در تمام طول این گذرگاه عمق دریا حداقل سه براس است ولی در برخی نقاط تا نه براس نیز می‌رسد. این دو گذرگاه، گذرگاه ورودی و خروجی، از سمت شمال غربی به جنوب شرقی در امتداد صخره عظیمی که از دماغه سنت تا دماغه سرپان طول دارد کشیده شده است. و بیش از شش فرسنگ طول داشته و سه فرسنگ تمام در پهنه دریا و سه فرسنگ دیگر در فراسوی دماغه کاپ پیش رفته است. تا یک فرسنگ در

۱- کریستف کلمب نام قلعه‌ای را که تأسیس کرده شهر ناتیویته خوانده است زیرا در روز نوئل به این محل رسیده بود (لاس کازاس).

جلو این دماغه دریا بیش از هشت براس ژرفا ندارد. و در فراسوی این دماغه به طرف شرق تعداد برجستگی‌های کف دریا و تنگه‌های دخول زیاد است. تمام خط ساحلی از شمال غربی تا جنوب شرقی از کناره‌های سطح شنی تشکیل یافته است و تا چهار فرسنگ کامل در داخل خشکی منطقه بسیار هموار است. بعد از آن سلسله جبالی بسیار مرتفع یافت می‌شود. تمام سرزمین پوشیده از دهکده‌های بزرگ مسکون از مردمی نیک است، چنانچه از رفتار آنان در برابر مسیحیان می‌توان قضاوت نمود. بدین ترتیب به سمت شرق در جهت کوهی بلند راند که ظاهراً جزیره‌ای به نظر می‌رسید ولی در حقیقت جزیره نبود زیرا در امتداد زمینی بسیار پست قرار گرفته بود.

قله مذکور شکل یک خیمه زیبای نظامی داشت. دریاسالار نام آن را کریست نهاد و در هیجده فرسنگی شرقی دماغه سنت قرار گرفته بود. چون در این روز باد بسیار خفیف می‌وزید، توانست فقط به شش فرسنگی قله کریست نزدیک گردد. چهار جزیره کوچک پست و ماسه‌ای و یک صخره که در جهت شمال غربی بسیار پیش رفته و در جهت جنوب شرقی تا مسافت دوری کشیده شده بود، یافت. فراسوی آن خلیج بزرگی^۱ وجود دارد که از قله مذکور تا بیست فرسنگ در جنوب شرقی کشیده شده است و در همه جایش تخته سنگ‌های بی‌شمار و کف‌های برجسته وجود دارد. در برابر کناره رودخانه‌های متعددی به دریا ریخته که هیچ کدام قابل کشتی‌رانی نیست، با اینکه ملوانی که با بلم برای جستجوی کشتی پینتا اعزام کرده بود اظهار می‌داشت رودخانه‌ای^۲ در آنجا دیده که کشتی پینتا قادر به دخول در آن بوده است.

دریاسالار در شش فرسنگی قله کریست توقف کرد. عمق دریا نوزده

۱- خلیج مانزانیلو (Manzanilo)، (ناوارت).

۲- رودخانه تاپیون (Tapion) در خلیج مانزانیلو (ناوارت).

براس بود و کشتی را بیشتر به طرف پهنه دریا برد تا از کف‌های برجسته (عمق کم - م.) و صخره‌ها مصون بماند. در همین مکان شب را گذراند. دریا سالار در اینجا به کسانی که مجبور به رفتن به شهر ناتیبوته هستند توصیه می‌کند نخست قله کریست را در نظر گرفته و در فاصله دو فرسنگی آن در دریا قرار گرفته و کشتی برانند و... اما چون این سرزمین تاکنون مورد شناسایی قرار گرفته است لزومی به توضیح بیشتر ندارد. در خاتمه نتیجه‌گیری می‌کند که سیپانگو در همین جزیره است زیرا در همین جزیره طلای فراوان، ادویه و صمغ مصطکی و روبارب یافت می‌شود.

شنبه ۵ ژانویه

وقتی خورشید آغاز به طلوع کرد، بادبان‌ها را در تحت وزش باد از جانب خشکی برافراشت. باد به زودی به طرف شرق تغییر جهت داد. در این هنگام مشاهده نمود در کناره جنوب - جنوب شرقی قله کریست، بین این قله و جزیره کوچکی، ظاهراً بندرگاه خوبی وجود دارد که می‌تواند شب را در آن به سر برد. از این رو رهسپار شرق - جنوب شرقی شد. و پس از آن هم از جانب جنوب - جنوب غربی شش فرسنگ به قله نزدیک شد. در این شش فرسنگ طی شده عمق دریا هفده براس و کف پاکیزه بود (تخته سنگ و صخره نداشت - م.) باز هم سه فرسنگ با همین عمق طی کرد. پس از آن تا جلو قله عمق دریا دوازده براس شد. در یک فرسنگی خلیج و دماغه آن فقط نه براس عمق وجود داشت و کف باز هم صاف و پاکیزه نرم پوشیده بود. با ادامه راه وارد آبراهه بین قله و جزیره کوچک شد.^۱ عمق دریا سه براس و نیم در هنگام جزر و بندرگاهی عالی بود از همین جهت در آنجا لنگر انداخت.

۱- جزیره شور (Chevre)، (ناوارت).

با قایق به جزیره کوچک رفت در آنجا آثار آتش و نشانه‌هایی از آمد و شد ماهیگیران یافت.

می‌گوید: در این مکان یک معدن سنگ از سنگ‌های رنگین با ساختار زیبای طبیعی و پاکیزه و مخصوص ساختمان کلیسا یا دیگر بناهای عظیم سلطنتی مشاهده کرد که از همان نوعی می‌باشند که در جزیره کوچک سان سالوادر یافت می‌شوند. و نیز در این جزیره هم تعداد بی‌شماری اصله درخت مصطکی یافت.

می‌افزاید: قله کریست زیبا، مرتفع، قابل صعود و بسیار خوش‌منظر است.^۱ زمین‌های پست اطراف آن دشت قشنگی تشکیل داده است و کوه به گونه‌ای از زمین سرکشیده که از دور به نظر جزیره‌ای ناپیوسته به زمین می‌نماید.

دریا سالار در فراسوی قله مزبور، در فاصله بیست و چهار میلی شرقی دماغه‌ای دید که آن را دماغه دوو (Deveau) خواند.^۲

بین این دماغه و قله ذکر شده دو فرسنگ تمام صخره در دریا گسترده است و در میانشان حداقل یک گذرگاه ورودی به چشم می‌خورد لکن مناسب عبور در روز است و مشروط بر آنکه پیش از آن یک قایق عمق سنج قبل اندازه‌گیری کند. از قله مذکور تا دماغه دوو در جانب شرق در طول چهار فرسنگ، ساحل هموار و مانه‌ای و زمین‌های پست و زیبا وجود دارد. در فراسوی آن دشت‌های مرتفع زیبا و مزروع و کوهستان عظیم است. در داخل سرزمین سلسله جبالی از شمال شرقی به جنوب شرقی کشیده شده و چنان زیباست که گویی سیرا دوکوردو (Sierra de Cordour در اسپانیا) است. خیلی دورتر، کوهستان‌های مرتفع دیگر هم دیده می‌شود در سمت جنوب و جنوب شرقی دره‌های بزرگ سبز و خرم

۱- این مطلب درست است هم از طرف دریا و هم از طرف خشکی شباهت به یک سنگ آسیاب گندم دارد. (لاس کازاس). ۲- دماغه روسیا (Rocia)، (نارارت).

و تعدادی رودخانه‌های خوش منظر و پرآب به چشم می‌خورد. دریاسالار می‌گوید: تماماً چنان شاداب است که بیش از یک هزارم آن را هم باور نمی‌کند. باز هم دورتر در جانب شرق قله مذکور زمینی دید که ظاهراً قله‌ای دیگر به بزرگی و زیبایی قله کریست می‌نماید. و تا آنجا، در جهت ربع شرقی - شمال شرقی در فاصله‌ای در حدود صد میل زمین ارتفاع کمتری دارد.

یکشنبه ۶ ژانویه

دریاسالار می‌گوید: این بندرگاه در پناه هر بادی غیر از باد شمال و شمال شرقی است لکن بادهای نامبرده در این سرزمین کمتر می‌وزد. به علاوه برای مصون ماندن از این نوع بادهای هم در پشت جزیره که دریا سه یا چهار براس عمق دارد می‌توان پناه گرفت. در طلوع آفتاب، برای حرکت در خط ساحلی که تماماً در امتداد شرق قرار دارد، بادبان برافراشت. در این مسیر می‌باید مواظب تعداد بی‌شماری تخته سنگ‌های دریایی و تپه‌های شنی ساحلی بود. در حقیقت گذرگاه‌های خوبی هم برای دخول به بندرگاه‌های مناسب در آن سوی آنها وجود دارد. بعد از ظهر باد شدیدی از جانب شرق آغاز به وزیدن کرد. دریاسالار ملوانی را به قله دکل بزرگ فرستاد تا کم‌قعرهای دریا را مشاهده کند. ملوان مذکور ناگهان کشتی پینتا را دید که بادبان بزرگش را در معرض جریان باد شرق قرار داده و به طرف دریاسالار روان است. چون به علت وجود تخته سنگ‌ها و صخره‌ها امکان لنگراندازی نبود، دریاسالار مجبور به ده فرسنگ سیر قهقرایی شده و به کنار قله کریست بازگشت و کشتی پینتا به دنبالش روان گردید.

مارتین آلونسو پینسون ناخدای کشتی پینتا به عرشه کشتی نینا نزد دریاسالار آمده و با عذرخواهی گفت: برخلاف خواست و اراده خویش از دریاسالار جدا شده بود و دلایل آن را بر شمرد. اما دریاسالار می‌گوید:

همه دلایلش نادرست بود و فقط خدعه و حرص مال در آن شب سبب جدایش گردید و نمی‌داند (به قول دریاسالار) کژخویی و دغلکاری از کجا به سرش افتاد. با این حال دریاسالار می‌خواست کاملاً خویشتنداری کرده تا به ابلیس فرصت شرارت نداده چون قصدش ممانعت از ادامه سفر بود.^۱ اما دریاسالار اطلاع یافت یکی از بومیان که همراه چند تن دیگر به کشتی پینتا فرستاده به مارتین آلونسو گفته بود که در جزیره‌ای به نام بانک طلای فراوان یافت می‌شود و پینسون که کشتیش سبک و تندروست به قصد، جدا شده تا به تنهایی به آنجا رود از این رو دریاسالار را ترک کرده چون وی می‌خواسته در ژوآنا و هیسپانیولا که هر دو در راه شرق است، توقف نماید.^۲ پس از آنکه مارتین آلونسو به جزیره بانک رسیده و طلایی آنجا نیافته با توصیه سایر بومیان که به وی گفته بودند در جزیره‌ای به نام بوهیو (هیسپانیولا) طلا و معدن فراوان یافت می‌شود، به طرف کناره هیسپانیولا رانده بود. و بدین ترتیب وی بیست روز پیش از این زمان به پانزده فرسنگی شهر ناتویته رسیده بود. بنابراین اخبار رسیده از جانب بومیان، که پیرو آن پادشاه کاناگوآری یک بلم اعزام نموده و دریاسالار یک ملوان با آن، دزست بوده است. ولی وقتی بلم به آنجا رسید، کشتی پینتا رفته بود. در اینجا دریاسالار می‌افزاید: کشتی پینتا از طریق معامله طلای فراوان به دست آورده به طوری که گاهی در برابر یک ته سوزن یک قطعه طلا به بزرگی دو انگشت و گاهی به اندازه یک کف

۱- برخلاف تمام روایات بعدی که بسیاری از آنها سال‌های بسیار بعد نگاشته شده از این عبارات مشخص می‌گردد که بین آنان برخورد شدیدی رخ نداده و کریستف کلمب سیاست خودداری و شکیبایی پیش گرفته بود.

۲- کریستف کلمب به دروغی کودکانه متوسل می‌گردد زیرا قبل در یادداشت‌هایش خواندیم که قصد خود او هم جزیره بانک (یا بایک - م.) بوده و فقط باد مخالف مانع رفتن او شده بود. او از وجود جزیره هیسپانیولا (هاییتی) در سر راهش به شرق بی‌خبر بوده است و فقط قصد بانک منجر به کشف هاییتی شد همان‌گونه که قصد هند به کشف قاره جدید کشید!

دست به آنان داده‌اند. مارتین آلونسو نیمی از طلای به دست آمده را برای خود نگاهداشته و نیمی دیگر را بین افراد کشتی تقسیم کرده بود. دریا سالار خطاب به شاه و ملکه می‌گوید:

«حضرت شاهزادگان بدین ترتیب من اذعان دارم که به اراده پروردگار کشتی بزرگ معجزه‌آسا در اینجا غرق شد زیرا بهترین مکان نسبت به جزایر دیگر جهت بنای تأسیسات و نزدیکتر از سایر مکان‌ها به معادن طلاست.» همچنین می‌گوید: اطلاع یافته در پشت جزیره ژوآنا (کوبا) به طرف جنوب جزیره بزرگ دیگری هست^۱ و در آنجا مقدار خیلی زیادتر از اینجا طلا یافت به طوری که تکه‌هایی بزرگتر از باقلا به دست می‌آید. در صورتی که در جزیره هیسپانیولا تکه‌های طلای معادن بزرگتر از یک دانه گندم نیست. اضافه می‌کند: این جزیره را یامایه (Yamaye) می‌نامند.^۲ و همچنین می‌گوید، اطلاع یافته در طرف شرق جزیره‌ای هست که فقط زنان در آن اقامت دارند و بسیاری از اشخاص می‌دانند.

جزیره هیسپانیولا و جزیره یامایه فقط ده روز با بلم از سرزمین قاره فاصله دارند و این فاصله زمانی بالغ بر شصت تا هفتاد فرسنگ است و در آنجا مردم لباس می‌پوشند.^۳

دوشنبه ۷ ژانویه

در این روز آب‌هایی را که به درون کشتی نشست کرده بود خالی کرده و دریا سالار دستور داد کشتی را صمغ اندود کردند. ملوانان برای بریدن چوب به خشکی رفتند و نقل نمودند درخت مصطکی و صبر فراوان است.

۱- درست است اما جزیره نیست بلکه سرزمین قاره است (لاس کازاس).

۲- جزیره جامائیک. در اینجا مشخص می‌شود که لاس کازاس اشتباه می‌کرده است. و مقصود جزیره بوده است نه سرزمین قاره.

۳- اطلاعی مهم و کاملاً درست بوده است ولی متأسفانه کریستف کلمب از آن استفاده نکرده است.

سه‌شنبه ۸ ژانویه

به علت باد شدید شرق و جنوب شرقی در این روز نتوانست حرکت کند و از این فرصت برای ذخیره آب و چوب که برای سفر نیاز داشت استفاده نمود. و این برخلاف نیت و خواست وی بود زیرا قصد داشت با ارائه راهش حتی الامکان دز طول خط ساحلی جزیره هیسپانیولا حرکت کند. اما چون دو ناخدای منصوب او یعنی مارتین آلونسو پینسون و ویسنت آنس (یانس - م.) برادر بوده و با پیروانشان از روی تکبر و طمع عقیده داشتند که هر چه هست دیگر متعلق به ایشان است و با بی‌اعتنایی به افتخاری که دریاسالار به آنان داده و نصیبتشان کرده بود، هرگز به دستورات وی عمل نکرده بودند. عمل نمی‌کردند و بر عکس علیه او مطالب و اعمال غیرقابل قبول اظهار می‌داشتند. تا بالاخره هم مارتین آلونسو از بیست و یکم نوامبر تا ششم ژانویه بدون سبب و علت فقط به جهت سرپیچی محض او را ترک کرد و تاکنون هر چه دریاسالار متحمل شده ولی خاموش مانده به خاطر خوب پایان رسانیدن سفر بوده است تا از چنین همراهان بد هم خلاصی یابد و به قول او فعلاً با ایشان فقط مدارا روا بود. ولی چون مردمی آشوب‌طلبند با آنکه تعدادی از افراد خوب هم همراه وی هستند و سرانجام چون زمان اشتغال به تنبیه ایشان نیست لهذا تصمیم گرفت بدون فوت وقت و با سرعت هر چه تمام‌تر بازگردد.

سوار بر قایق شده به طرف رودخانه‌ای که در فاصله یک فرسنگی در جهت جنوب - جنوب غربی قله کریست در نزدیکی آنجاست روان شد. در این رودخانه ملوانان مشغول تهیه آب برای کشتی بودند. می‌گوید: در دهانه عربض و عمیق رودخانه مشاهده کرد که ماسه‌ها پر از ذرات طلاست به حدی که حیرت کرد، با اینکه ذرات بسیار ریز بودند.^۱

۱- رودخانه یاکی (Yaqui) بسیار بزرگ است و طلای زیادی با خود همراه دارد با این

دریاسالار فکر کرد، حتماً طلا در حین حمل با جریان آب ریزریز می شود. در حقیقت، در یک آبگیر کوچک دانه‌هایی از طلا به بزرگی عدس یافت. اما دانه‌هایی ریز بسیار بودند. چون دریا در حال مد بود و آب شور و شیرین مخلوط می شد دستور داد با قایق به فاصله یک سنگ انداز از رودخانه بالا رفته و آب بردارند. در قایق بشکه‌ها را از آب پر کرده و به کشتی بازگشتند و مشاهده کردند در حلقه‌های دور بشکه‌ها و ته سطل‌ها خرده‌های طلا نشست است. از این رو دریاسالار نام رودخانه را طلا (Or) نهاد. بستر این رودخانه بسیار ژرف است ولی در دهانه کم عمق و عریض می شود این رودخانه در فاصله هفده فرسنگی شهر ناتویته واقع است.^۱ در این فاصله رودخانه‌های بزرگ دیگر نیز وجود دارد. به ویژه سه تایی آنها که به نظر به اندازه رودخانه طلا هستند^۲ و بیش از این رودخانه حامل طلا هستند، با وجودی که عرض آنها تقریباً به اندازه رودخانه گوادال کی ویر در اسپانیا است. و فاصله این رودخانه‌ها تا معادن طلا کمتر از بیست فرسنگ است.^۳

دریاسالار می گوید: به علاوه، نخواست از ماسه‌های طلا در این رودخانه برای خود بردارد زیرا اعلیحضرتین دیگر آن را در مالکیت خودشان دارند. چون ضمیمه بندر شهر خودشان ناتویته است. و خود او باید هر چه زودتر بازگردد تا گزارش داده و نیز از همراهان بد که همیشه گفته است مردم آشوب طلبند خلاصی یابد.

→ حال ممکن است دریاسالار اشتباه کرده باشد زیرا در آن مرعش (Marcassites) زیاد است (بلورهای سولفور آهن)، (لاس کازاس).

۱- فاصله حقیقی فقط هشت فرسنگ است (ناوارت).

۲- رودخانه طلا از همه رودخانه‌هایی که آنجا هستند، تا آنجا که من اطلاع دارم بزرگتر است (لاس کازاس).

۳- فاصله این رودخانه‌ها تا معادن طلا فقط چهار فرسنگ است (لاس کازاس).

چهارشنبه ۹ ژانویه

نیمه شب، دریاسالار در زیر وزش باد جنوب شرقی بادیان برافراشت و به طرف شرق - شمال شرقی راند. به دماغه‌ای رسید که آن را روژ (Rouge) نامید.^۱ این دماغه دقیقا در فاصله شصت میلی شرق قله کریست واقع شده است.^۲ در پناه دماغه سه ساعت قبل از غروب لنگر انداخت تا شب را در آنجا به سربرد چون جرأت نمی‌کرد در تاریکی شب خارج شود زیرا صخره‌های بسیار زیاد در آنجا بود، وقتی که این صخره‌ها مشخص شدند مشروط بر آنکه دارای گذرگاه‌هایی با لنگرگاه‌های خوب و عمیق و محفوظ از انواع بادهای باشند، چون احتمالش هم هست، پس از آن فواید آنها معلوم می‌گردد.

سرزمین‌های واقع در فاصله بین قله کریست و محل لنگرگاه، دشت‌های خرم و مرتفع و همواری می‌باشند که در پشت آنها کوه‌های مجللی برخاسته که از شرق تا غرب کشیده شده است. همه جا مزروع و سرسبز و از رودخانه‌های متعدد و پر آب آبیاری می‌گردند. چنان که تماشای زیبایی آنها امری شگفت‌انگیز است. در تمام این اقلیم لاک‌پشت‌های زیادی وجود دارد. در قله کریست ملوانان یکی از آنها را که برای تخم‌گذاری به ساحل آمده، صید کردند به اندازه یک سپر بود.

دریاسالار می‌گوید: شب گذشته وقتی عازم رودخانه طلا (Or) بود سه سیرن (Sirene) که در دریا بالا می‌جهیدند اما آن قدرها هم زیبا نبودند که وصف می‌کنند به هیچ وجه چهره آنان به شکل انسان نبود.^۳ می‌افزاید:

۱- دماغه ایزابلک (Isabelique)، (ناوارت)

۲- اشتباه است حتی چهار فرسنگ هم نیست (لاس کازاس).

۳- کلیه دریانوردان در قدیم به وجود سیرن - یا زن دریایی که نیمی از بدنش به شکل ماهی است و در اساطیر یونان از آن بسیار صحبت شده است - اعتقاد داشتند. کریستف کلمب که مایل نیست اعتقادات عمومی را یکسره رد کند ابراز شک و تردید

پیش از آن نیز چندتایی مشابه اینها در سواحل گینه و کناره‌های مانگوتا (در سواحل افریقا - م.) دیده بود.

می‌گوید: امشب با تضرع از پیشگاه خداوند، سفرش را از سر می‌گیرد بی آنکه بیش از آن بیهوده صبر کند زیرا هر چه می‌جست یافته است. تا وقتی که اعلیحضرتین از خبرهای سفرش و اقداماتش اطلاع یابند مایل نیست با مارتین آلونسو دردسر بیشتر داشته باشد. و اضافه می‌کند: «و پس از آن دیگر از ناسزای مردمی بدخواه و ناجوانمرد رنج نخواهم برد که بی‌شرمانه در صدد تحمیل اراده خویش علیه کسی می‌باشند که افتخار نصیبشان کرده است».

پنجشنبه ۱۰ ژانویه

در غروب آفتاب از لنگرگاه عزیمت کرد. سپس به رودخانه‌ای رسید که آن را گراس (Grace) نامید. این رودخانه در سه فرسنگی جنوب شرقی قرار دارد^۱ (مبدأ چیست؟ - م.). در دهانه آن بندرگاه خوبی وجود دارد، در آن لنگر انداخت. هنگام ورود، در مدخل آن تخته سنگ بزرگی مشاهده می‌شود که گذرگاه را به شدت تنگ کرده است و عمق آن به دو براس هم نمی‌رسد. در درون آن خود بندرگاه خوب و بسته است اما آلوده به حشره معروف به تارت (Taret^۲) است و کشتی پیتا به ناخدایی مارتین آلونسو

→ می‌کند. ناوارت می‌نویسد: آنچه او دیده به احتمال زیاد ماناتیس (Manutis) یا گاو دریایی است!

۱- سه فرسنگی قله کریست؟ «این رودخانه به نام مارتین آلونسو پینسون معروف است و در پنج فرسنگی پوترو پلازا قرار گرفته است (لاس گُازاس). «این رودخانه نامش شوزوناشیکو است (Chuzonachico) و در سه فرسنگ و نیمی پوترو پلازا قرار دارد» (ناوارت).

۲- از نرم‌تنان دریایی است از راسته دوکفه‌ای‌ها. آفت دیواره‌های چوبی (بدون ورقه مس) بوده است. در آبهای گرم زندگی می‌کند. در سفر دوم کریستف کلمب آسیب فراوان وارد نمود.

که قبل به این بندر آمده بود، به قول دریاسالار آسیب فراوانی از این حشره دیده، زیرا شانزده روز به قصد مبادله در آنجا توقف کرده و طی آن مارتین آلونسو، آرزویش برآورده شده و طلای زیادی حاصل نمود. در این مکان مارتین آلونسو توسط بومیان اطلاع یافت که دریاسالار در ساحل همین جزیره هیسپانیولا حضور دارد از این رو به جانب وی حرکت کرد زیرا امکان اعراض نداشت. دریاسالار می‌گوید: مارتین آلونسو به افراد کشتیش سوگند داده بگویند که بیش از شش روز در آن محل نمانده‌اند. اما به قول دریاسالار، شرارت این مرد چنان عیان بود که نمی‌توانست آن را کتمان کند. می‌افزاید: قانونی برای خودش وضع کرده که نیمی از طلای حاصل از مبادله یا از طرق دیگر به دست آمده^۱، متعلق به خودش باشد. هنگام ترک این مناطق نیز چهار مرد بالغ و دو دختر جوان از اهالی را قهراً در کشتی بازداشت کرده بود و دریاسالار دستور داده بود به همگی لباسی پوشانده و آنان را به خشکی فرستند تا به خانه‌هایشان باز گردند.^۲ می‌گوید: «این امر جزو خدمت به اعلیحضرتین است زیرا مردان و زنان

۱- نمی‌نویسد از چه طریق. یکی دیگر از علل بسیار مهم فاجعه و شکنجه و کشتار بومیان برای به دست آوردن طلا بود. در سفر دوم این موضوع آشکار می‌شود.

۲- در حاشیه کتاب می‌نویسند:

«اشاره به دختران جوان موجب طرح مسئله‌ای می‌گردد که در روابط استعمارگران و اهالی بومی اثراتی مخرب و انهدام‌کننده داشته است. عفت کلام کریستف کلمب مانع از سخن آشکار درباره روابط جنسی است. گرچه به نظر می‌رسد اهالی جزایر آنتیل از آزادی جنسی گسترده‌ای برخوردار بودند لکن مقاصد اروپاییان برای تصاحب زنان آنان به سرعت یکی از علل واقعی قتل عام گردید. علاوه بر آن اسپانیایی‌های نخستین سفر بنا خود بیماری سفلیس را به قاره قدیم (یعنی اروپا) به ارمغان آوردند. با اینکه در مورد منشأ این بیماری در ابتدا شک و تردید وجود داشته ولی اکنون به خوبی مشخص گردیده سفلیس یک بیماری ویژه آمریکایی بود. ولی در آنجا بیماری بومی بوده است ولی در اروپا به طور برق‌آسایی گسترش یافت. احتمالاً مارتین آلونسو پینسون نخستین قربانی آن بوده است. از نظر شخصی پارسا و زاهدی مانند کریستف کلمب «شهوترانی» یکی از معاونانش یکی از علل مشاجرات و خصومت بیشتر بوده است.

این جزیره مخصوصاً و به همچنین جزایر دیگر همگی متعلق (رعایای - م.) به ایشان می‌باشند. به هر حال عادلانه این است که در این منطقه مانند هر منطقه دیگر که اعلیحضرتین تأسیساتی تاکنون دارند با مردم محترمانه رفتار شود به ویژه در این جزیره که دارای این قدر طلا و سرزمین‌های حاصلخیز و ادویه است باید بیشتر حسن نیت به کار برده و مراعات معمول گردد.^۱

جمعه ۱۱ ژانویه

نیمه شب در زیر وزش از جانب خشکی رودخانه گراس را ترک کرد. پس از طی چهار فرسنگ به طرف شرق به دماغه‌ای رسید که آن را بوئوپر (Beupre) نامید. در سمت جنوب شرقی آنجا قله مرتفعی سربرافراشته که آن را قله آرژان (نقره - م.) خواند. به قول او تا آن قله هشت فرسنگ راه بود. در هیجده فرسنگی شرق - ربع جنوب شرقی دماغه بوئوپر هم دماغه دیگری هست که آن را دماغه آنژ (Ange) نامید. بین این دماغه و قله آرژان خلیجی هست که پیرامونش بهترین و زیباترین سرزمین‌های جهان است. همه دشت‌ها در این منطقه مرتفع و زیبا و تا مسافت دوری گسترش یافته‌اند. در فراسوی آنها سلسله جبالی عظیم و شکوهمند دیده می‌شود که از شرق تا غرب کشیده شده است. در کوهپایه قله آرژان بندرگاه مناسبی هست. مدخل آن چهارده براس عمق دارد. و خود قله بلند و

۱- دلایل اتهامات پشت سر هم علیه برادران پینسون به ویژه بر ضد مارتین آلونسو در تمام این روز چندان روشن نیست و ظاهراً نشان‌دهنده کینه عمیق خاصی است... در برخی ایرادات سوء نیت تمیز داده می‌شود اما از طرفی نیز محقق است که کریستف کلمب یک ماجراجوی ساده جوینده طلا نیست بلکه دیدگاه‌هایی وسیع‌تر دارد. او هواخواه سیاستی استعماری است که شخصی مانند پینسون قادر به تعقل در آن باره نیست. فقدان اطلاعات مخالف نباید موجب استنتاجی شود که بعضی‌ها را معتقد کرد که گویا پینسون از تمام انتقادات کریستف کلمب مبرا است.

زیاست و اقلیمی است پرجمعیت. دریا سالار گمان می برد رودخانه های این منطقه باید سرشار از طلا باشد. در چهارفرسنگی شرق - ریع جنوب شرقی دماغه آنژیک پیشرفتگی در دریا دیده می شود که آن را پیشرفتگی فرّ (آهن) نامید. در همان جهت ولی در چهار فرسنگ دورتر پیشرفتگی دیگری هست که آن را سیش (Seche)^۱ نام نهاد. باز هم شش فرسنگ پس از آن دماغه ای وجود دارد که نامش را دماغه روند (Rond)^۲ خواند. فراسوی آن در جانب شرق دماغه فرانسه سپس در همان شرق یک خلیج بزرگ^۳ که به نظر دریا سالار لنگرگاه خوبی نبود، در پشت آن دماغه دیگری که دریا سالار نامش را دماغه اسکاریه نهاد. از آن طرف در جنوب دماغه دیگری دید که ظاهراً در پانزده فرسنگی قبلی بود. در این روز مسافت زیادی طی کرد زیرا باد و جریان آب مساعدت می کرد. و شب از ترس برجستگی های کف دریا جرأت نکرد کناره گرفته و لنگر اندازد و در دریا کشتی را شناور نمود.

شنبه ۱۲ ژانویه

در ساعت چهار سحر توسط وزش باد خنک به جانب شرق کشتی راند. تا صبح بدین ترتیب حرکت کرده و بیش از بیست میل در این مدت پیمود سپس در دو ساعت بعد هم بیست و چهار میل طی کرد. سرزمینی در جانب جنوب دید و به طرفش حرکت نمود. فاصله اش تا آن تقریباً چهل و هشت میل بود. می گوید با توجه به سلامت کشتی در این شب فقط بیست و هشت میل به طرف شمال و شمال شرقی رانده بود. اولین قسمتی که از خشکی دیده شد دماغه ای بود که آن را دماغه پزوفیس (پدر و پسر - م.) نامید زیرا قسمت پیشرفته آن به دو نوک صخره ای بخش شده است یکی

۱- پیشرفتگی سه سوا (Sesua)، (ناوارت).

۲- دماغه روکا (Roca)، (ناوارت). ۳- خلیج اکوسز (Ecossaise)، (ناوارت).

بزرگتر (پدر) و دیگری کوچکتر (پسر). در دو فرسنگی، بالاتر از آن در جهت شرق در بین دو کوه یک خلیج عالی مشاهده کرد. و به نظرش رسید بندرگاهی عظیم در آنجا وجود دارد. گذرگاهی سهل العبور و لنگرگاهی مناسب داشت. ولی چون صبح بسیار مساعدی بود و برای آنکه در راه معطل نشود نخواست توقف بیشتری داشته باشد - زیرا در این مسیر باد تقریباً همیشه از مشرق به طرف شمال - شمال غربی می وزد. از این قرار به طرف شرق تا دماغه مرتفع و زیبایی و یکپارچه از سنگ عظیم راه خویش را ادامه داد. این دماغه را آمورو (Amoureux) نامیده که فاصله اش تا بندرگاه ذکر شده که آن را هم بندر ساکره (Sacre)^۱ نام نهاد، سی و دو میل می باشد. وقتی به دماغه آمورو رسید در دوازده میلی آن به طرف شرق دماغه دیگری مشاهده کرد که زیباتر، بلندتر و گردتر از اولی بود به علاوه از سنگ های بزرگ تشکیل یافته و شباهت به دماغه سنت و نسان در پرتغال داشت.^۲ در نزدیکی دماغه آمورو میان دو پیشرفتگی خلیجی بزرگ به عرض سه فرسنگ وجود داشت که در وسط آن جزیره کوچکی دیده می شد. از مدخل این خلیج تا انتهای آن عمقی بسیار ژرف وجود داشت. جایی که لنگر انداخت دوازده براس عمق داشت. قایق را به خشکی فرستاد تا آب شیرین تهیه کرده و با اهالی آشنایی به هم زدند. اما همه ساکنان گریختند.

سبب دیگر از توقف او این بود که می خواست دریابد آیا این سرزمین با جزیره هیسپانیولا اتصال دارد. و چنین می پنداشت جایی که خلیج خیال کرده بود می تواند خلیجی برای جدا کردن دو جزیره از هم باشد. چون از عظمت جزیره هیسپانیولا تعجب می کرد.

۱- دماغه کابرون (Cabron) و بندر یاکرون (Yacron)، (ناواریت).

۲- دماغه سامانا (Samana)، (ناواریت).

یکشنبه ۱۳ ژانویه

فقدان باد از طرف خشکی به وی اجازه حرکت نداد. قصدش ترک آن بندرگاه و توقف در بندرگاه بهتری بود تا فضای بازتری بیابد. و اجتماع ماه و خورشید را در هفدهم ماه مشاهده کند (خسوف - م.) و نیز تقارن ماه و مشتری و اجتماع آن را با مریخ و تقارن آفتاب با مشتری که سبب برانگیختن باد قوی می شود، نظارت نماید.^۱

قایق را به ساحلی که بسیار زیبا بود فرستاده تا آژکس (سیب زمینی) کنده و برای خوراک بیاورند. افراد با مردانی مسلح به تیر و کمان روبرو شده و با آنان گفتگو نموده و از آنان دو کمان و مقداری تیر خریداری کردند. از فردی میان ایشان خواستند به کشتی آمده و با دریا سالار گفتگو کند و وی قبول نمود. دریا سالار می گوید قیافه ای بسیار زشت داشت. زشت تر از هر کس دیگری که دیده بودند. و چنان که رسم و عادت مردم این منطقه است که خود را با رنگ های مختلف می آرایند، صورتش از ذغال کاملاً سیاه بود. موهایش بسیار بلند و در پشت سر جمع شده با نوعی گیره از پر طوطی بسته بود.^۲ به علاوه مانند دیگران لخت بود. دریا سالار چنین فکر کرد وی باید فردی از اهالی کارائیب باشد که مردم خوارند،^۳ پس از این قرار خلیجی هم که شب گذشته دیده بود خشکی را به دو قسمت کرده و جزیره دیگری ساخته است.

۱- «از عبارات فوق چنین تلقی می شود گویا کریستف کلمب اطلاعاتی از اخترشناسی داشته است. با وجودی که موقعیت این ستارگان به علت تصحیف و خطای ناسخ به خوبی مشخص نگردیده است.» (لاس کازاس). تصحیف یا خطایی ناسخ یا خودنمایی نادانانه، هر چه باشد مطالب فوق الذکر دور از منطق علم است و مخلوطی نادرست با احکام نجوم می باشد. ماه گرفتگی یا به قول فارسی زبانان خسوف در هفدهم ماه صورت نمی گیرد و تقارن آفتاب با مشتری ربطی به باد ندارد - م.

۲- احتمالاً یکی از افراد قبیله سیگوآیوس بوده است. این افراد موها را به طرز گفته شده می بسته اند (لاس کازاس).

۳- از اهالی کارائیب نبوده است. مردم کارائیب هیچ وقت در هیسپانیولا اقامت نگزیده اند (لاس کازاس).

بدین ترتیب می‌گوید: درباره مردم کارائیب از مردم بومی پرسش نموده و طرف مشرق و سرزمین نزدیک آنجا را که در شب گذشته پیش از ورودش به بندرگاه مشاهده کرده بود به وی نشان داد. مردم بومی به وی پاسخ دادند که در آنجا طلای بسیار یافت می‌شود و به قسمت پشت کشتی اشاره نمود و گفت: تکه‌هایی از طلا به همین بزرگی یافت می‌شود! ولی او به طلا توئوب (Tuob) می‌گفت، و از کلمه کائونا (Caona) که در بخش نخست جزیره به طلا اطلاق می‌کردند چیزی سر در نمی‌آورد.^۱ علاوه بر آن از کلمه نوزای (Nozay) هم که در سان سالوادر و سایر جزایر به معنای طلا بود باز هم چیزی نفهمید. در هیسپانیولا به مس و طلای ناخالص توئوب می‌گویند.^۲

مرد بومی از جزیره مارتینی نو (Martinino) صحبت کرده و گفت مردم آنجا تماماً زن بوده و مرد ندارند.^۳ و در آنجا توئوب بسیار یافت می‌شود، که منظورش طلا یا مس بود. و گفت این جزیره در منطقه‌ای شرقی‌تر از کاریب (کارائیب - م.) قرار گرفته است. همچنین اظهار داشت در جزیره گوآنین (Goanin) هم توئوب بسیار یافت می‌شود.^۴ دریا سالار

۱- در بخش مهمی از جزیره هیسپانیولا به طلا، کائونا اطلاق می‌کردند اما در این جزیره به دو یا سه زبان صحبت می‌شد (لاس کازاس).

۲- احتمالاً به علت ندانستن و نفهمیدن زبان یکدیگر کلمات یکدیگر را درک نمی‌کنند. امکان دارد مرد بومی از بزرگی قایق‌ها سخن گفته باشد.

۳- باز هم اختلاط کلمات و کلام سبب برداشت‌های اشتباه کریستف کلمب شده است. کریستف کلمب از کلمه Martinino یا چیزی شبیه به آن برداشت غلط داشته و تصور کرده مرد بومی از martinino (به معنی یک زنی و یک همسری - م.) واژه اسپانیایی صحبت می‌کند. باز هم مطالب پوچ و تخیلات مغز بیمار اسقف پیرآیلی در کتاب *imago mundi* (تصویر جهان) درباره جزیره زنان با این برداشت از کلمه مرد بومی مخلوط شده و تصور وجود جزیره زنان در تخیلش نقش بسته است.

۴- «به عقیده من گوآنین جزیره نبوده بلکه نوعی از طلا با عیاری پست‌تر و از نظر اهالی جزیره هیسپانیولا دارای بوی خاصی بوده که نزدشان قدر و قیمت داشته و آن را گوآنین می‌نامیدند» (لاس کازاس). به نظر ناوارت بومیان پوئرتوریکو را کاریب می‌نامیده‌اند.

می‌گویند در این روز اشخاص زیاد نام این جزایر را نزد وی می‌بردند. در این جزیره هم که او به سر می‌برد وحشت از کاریب‌ها حاکم است در برخی از جزایر کاریب‌ها را کانی‌با می‌نامند ولی در هیسپانیولا کاریب‌ها می‌خوانند. دریا سالار باز تکرار می‌کند: این کاریب‌ها باید آدم‌های بی‌پروایی باشند که در هر یک از این جزایر نفوذ کرده و کسانی را که دستگیر می‌کنند می‌خورند. وی برخی از کلمات بومی‌ها را می‌فهمید و با این لغات بخشی از مطالب را درک می‌کرد اما بومیان همراهش با وجود اختلاف زبان‌شان به علت عظمت این سرزمین، مطالب اهالی را بیشتر درک می‌کردند.

دستور داد به آن مرد بومی غذا داده و به وی تکه‌هایی از ماهوت سبز و سرخ و مهره‌های شیشه‌ای هدیه کرد که خوشحال شد. سپس او را به خشکی فرستاده و گفت چنانچه طلا دارد بیاورد زیرا به دلیل چند شیء کوچک که آویخته بود حدس می‌زد طلا داشته باشد.

وقتی قایق به ساحل رسید، پشت درخت‌ها لاقل پنجاه مرد لخت با موهای بلند مانند موی زنان در کاستیل، پنهان شده بودند. هر یک در پشت جقه‌ای از پر طوطی حمل کرده و کمان خود را به دست گرفته بود. مرد بومی در خشکی پیاده شد و آنان را وادار کرد تا تیر و کمان و همچنین چماق خود را که شبیه [...] و بسیار سنگین بوده و به جای شمشیر حمل می‌کردند، فروگذارند. پس از آن به قایق‌ها نزدیک شدند. مسیحیان هم از قایق خارج شده و طبق دستور دریا سالار آغاز به خرید تیر و کمان و سایر سلاح‌های ایشان کردند. اما ایشان پس از فروش دو کمان از تحویل تعداد بیشتر خودداری کرده و برعکس آماده حمله به مسیحیان و دستگیری ایشان شدند. دوان دوان رفته و کمان و تیر خود را از زمین برداشته و با طناب بازگشته تا به قول دریا سالار مسیحیان را بند پیچ کنند.

مسیحیان هجوم آنان را دیده ولی همچنان که دریا سالار همیشه به ایشان اخطار کرده بود مواظب خودشان بوده و در بین بومیان افتاده و پشت یکی را زخم بزرگی زدند و سینه دیگری را با تیر مجروح کردند. بومیان وقتی دیدند موفق نمی‌شوند با وجود آنکه بیش از پنجاه نفر بوده و مسیحیان فقط هفت نفر، همه پا به فرار گذاشته و حتی یک نفر هم به جای نماند. دریا سالار می‌گوید: اگر ساکنان که فرمانده مسیحیان بود جلوشان را نگرفته بود، می‌توانستند تعداد زیادی از بومیان را بکشند. پس از آن به سرعت به کشتی بازگشته و دریا سالار را مطلع ساختند. دریا سالار اضافه می‌کند از یک طرف این واقعه سبب تأسفش شد ولی از طرف دیگر هم برعکس، چندان هم بد نبود تا هراس از مسیحیان در دلشان افتد. و می‌نویسد:

«زیرا بدون تردید ساکنان این منطقه شروند و احتمالاً از کاریب‌های آدمخوارند، این طور خوب شد تا اگر افرادی از سی و نه نفری که در قلعه شهر ناتیوته اقامت کرده‌اند با قایق از این طرف‌ها بیایند، می‌ترسند به آنان آسیب رسانند. بالاخره اگر هم کاریب‌ها نباشند لاقلاً همسایه آنانند با همان عادات که چنین مردم بی‌پروا و کاملاً متفاوت از مردم جزایر دیگر که ترسو و نابخردانه بی‌سلاحند.»

غیر از مطالب فوق دریا سالار می‌گوید: قصد داشت چند تن از آنان را دستگیر کند. می‌افزاید: عادت دارند، همان گونه که در جزیره هیسپانیولا معمول است آتش برای دود کردن بیفروزند.

دوشنبه ۱۴ ژانویه

دریا سالار می‌خواست در این شب افراد را برای جستجوی کلبه‌های بومیان که تصور می‌کرد از کاریب‌ها هستند، و دستگیری چند تنی اعزام دارد ولی وزش شدید از مشرق و شمال غربی و پیدایش امواج بزرگ مانع این امر شد.

مع ذلک، صبح تعداد بی شماری از اهالی بومی در ساحل آشکار شدند. به همین لحاظ، دریاسالار دستور داد افراد کاملاً مسلح به قایق بزرگ سوار شده و به ساحل بروند. به زودی همه بومیان در عقب کشتی ازدحام کردند. در بین آنان به ویژه مرد بومی که روز گذشته به کشتی آمده و دریاسالار به وی چند شیء بی مقدار داده بود، ظاهر شد. دریاسالار می گوید: همراه وی پادشاهی آمده بود که مقداری مهره شیشه‌ای در اختیارش گذارد تا به نشانه صلح و صفا بین افراد بلم پخش کند. پادشاه با سه نفر از همراهانش ابتدا به قایق بزرگ رفته و از آنجا به کشتی وارد شد. دریاسالار دستور داد بیسکویت و عسل تعارفشان کردند و به پادشاه یک شبکلاه قرمز و تعدادی مهره شیشه‌ای و یک قطعه ماهوت ارغوانی داد و به دیگران نیز قطعاتی از همان ماهوت پیشکش کرد. پادشاه قول داد در روز بعد یک ماسک طلا خواهد آورد و تأکید کرد در آن منطقه و نیز در کاریب و مارتی‌نینو از این فلز بسیار یافت می شود. سپس دریاسالار ایشان را که خیلی خوشحال بودند به خشکی فرستاد.

دریاسالار می افزاید: از دیواره‌های کشتی‌ها آب داخل می شود و از صمغ مال‌های شهر پالوس شکوه می کند که کشتی را خوب صمغ نمالیده و وقتی هم ملتفت شد دریاسالار متوجه خرابکاریش شده و قصد دارد او را وادار به تجدیدکار کند پا به فرار گذاشت. اما با وجود آن همه آبی که داخل کشتی‌ها می شد، توکل به پروردگاری کرد که ایشان را تا آنجا رسانده و به به لطف و مرحمتش نیز ایشان را باز خواهد گرداند. زیرا پروردگار متعال واقف است پیش از حصول به اعزام یک هیئت اکتشافی از کاستیل از ابتدا تا چه حد متحمل مخالفت شده و چگونه هیچ کس جز خداوند که از قلب وی خبر داشته، با وی مساعد نبوده و پس از خداوند و اعلیحضرتین هر کس دیگری بدون هیچ دلیلی با وی مخالفت کرده است و مطالب زیر را می افزاید:

«آنان سبب شدند که بارگاه سلطنتی اعلیحضرتین از هنگام ورودم (به زودی در بیستم ژانویه) در طول هفت سال از خدمتگذاریم و اضافه درآمدی مطابق با صد میلیون و آنچه از آن زمان تاکنون بر آن افزوده می شد محروم گردد. اما خداوند بزرگ چاره ساز است»
اینها سخنان خود وی بود.

سه شنبه ۱۵ ژانویه

دریاسالار می گوید: قصد دارد حرکت کند زیرا از ماندن چیز زیادتری عایدش نمی شود.

دریاسالار می گوید: قصد دارد حرکت کند زیرا به علت آشوب اخیر از توقف بیشتر چیزی زیادتری عایدش نمی شود (احتمالا اشاره وی به برخورد با اهالی است - لاس کازاس).^۱ اضافه می کند همین امروز اطلاع یافت مرکز طلا در این منطقه شهر ناتویته است که مالک آن اعلیحضرتین هستند. همچنین در کاریب و مارتی نینو مس فوق العاده زیاد است. اما در کاریب مشکلاتی وجود خواهد داشت زیرا اهالی آنجا گوشت انسان می خورند. از محل توقفش آن جزیره (کاریب) را به چشم می دید از این رو تصمیم گرفت به آنجا برود - به ویژه آنکه بر سر راهش بود - همچنین می خواست به جزیره مارتی نینو که به قول او مردمش فقط از زنان تشکیل یافته، از زنان بدون مرد تشکیل یافته، برود، هر دو را شناسایی کرده و چند تن از ساکنان آنها را اسیر کند.

قایق را به ساحل فرستاد. پادشاه این اقلیم نیامد زیرا به قول دریاسالار دهکده اش دور بود اما همان گونه که قول داده بود تاج طلا را برای او فرستاد (قبل صحبت از ماسک بود - م.) و مردم زیادی گردآمده و همراه

۱- تذکر فوق از لاس کازاس است و در خود متن اضافه شده نه در حاشیه. ولی احتمال دارد اشاره کریستف کلمب به مشاجره با پینسون باشد.

خود پنبه، نان و ساجز آورده و همگی مسلح به تیر و کمان بودند. پس از آن همه را معامله کردند، چهار پسر جوان به کشتی آمدند، و به نظر دریاسالار رسید چنان خوب تمام جزایر سمت شرق در امتداد راه او را می شناختند که عزم کرد آنان را با خود به کاستیل ببرد.

می گوید: اهالی این محل آهن و فلز معروف دیگری ندارند با اینکه در این مدت کم کسی قادر به شناسایی درست یک سرزمین نبوده و نیز به علت مشکل زبان که آن را درک نکرده مگر به حدس و گمان و همین طور برای اینکه اهالی در این مدت کم نتوانستند بفهمند چه چیزهایی از آنان انتظار دارد.

اضافه می کند: کمانشان به بزرگی کمان فرانسوی ها و انگلیسی هاست. تیرهایشان شبیه تیرهای سایر بومیان است که تاکنون دیده و آنها از نی های خیزران ساخته شده و آن شاخه ای را مورد استفاده قرار می دهند که خوشه و دانه دارد. نی هایش راست و به بلندی یک و نیم اون تا دو اون (هر اون یک متر - م.) می رسد. برای ساختن تیر در انتهای هر نی یک قطعه چوب کوچک تیز به اندازه یک پالم و نیم (هر پالم ایتالیایی ۰/۲۸ متر و هر پالم رومی ۰/۷۸ متر بوده است - م.) وصل می کنند و بعضی ها نیز در انتهای آن یک دندان ماهی متصل می کنند. اما بیشتر آنان خاری بر آن نصب می کنند. کمان را به عادت سایر ممالک نمی کشند بلکه به گونه ای که به آنان امکان خوب زخم زدن نمی دهد.

پنبه با تارهای ظریف و بلند به مقدار فراوان وجود داشت. همچنین به مقدار زیاد درخت مصطکی، طلا و مس. به نظرش می رسید کمان آنان از چوب سرخدار ساخته شده باشد. همچنین مقدار زیادی سیب زمینی و نیز آژی که در حقیقت فلفل آنان است ولی خیلی بهتر از فلفل ماست. هیچ کس بدون این فلفل غذا صرف نمی کند و آن را مفید سلامتی می دانند. و در این جزیره هیسپانیولا می توان پنجاه کشتی در سال از آن بار زد.

دریا سالار می‌گوید: در آبگیر کنونی از همان نوع گیاهانی دیده است که در هنگام آمدن در خلیج یافته بود.^۱ به علت وجود همین علف بود که از قبل وجود جزایری را در یک خط مستقیم از نقطه‌ای که بود در سمت شرق حدس زده بود چون یقین دارد این علف‌ها^۲ در جای کم‌عمق و نزدیک به ساحل می‌رویند. و نتیجه‌گیری می‌کند اگر چنین امری درست باشد پس هندوستان بسیار نزدیک به جزایر فناری است! و بدین سبب فاصله آنها را کمتر از چهارصد فرسنگ برآورد می‌کند!

چهارشنبه ۱۶ ژانویه

سه ساعت به صبح مانده زیر وزش باد خشکی از خلیجی که آن را خلیج فلش (تیر)^۳ نامید عزیمت کرد. سپس با باد غرب سکان به طرف شرق - ربع شمال شرقی نهاد.

می‌گوید: قصدش رفتن به جزیره کاریب بود که در آن مردمی ساکنند که همه مردم این جزایر و این سرزمین‌ها از آنان بسیار وحشت دارند. چون روایت می‌کنند با بلم‌های بی‌شمارشان در تمام این دریاها به گشت و گذار پرداخته و افرادی را اسیر کرده و می‌خورند. اضافه می‌کند: راه آنجا به وسیله دو یا سه از چهار فرد بومی که روز گذشته به کشتی آمدند به وی نشان داده شد. پس از آنکه به حساب خودش شصت و چهار میل پیمود، بومی‌ها به وی خبر دادند که جزیره مذکور بایستی در سمت جنوب

۱- نوعی آنگ شناور به نام سارگاس (Sargasse) است. بدون شک منظورش از خلیج (Golf) دریای آنتیل است.

۲- گفته‌های کریستف کلمب با خلاصه لاس کازاس مخلوط ناروشتی به وجود آورده. به علاوه کریستف کلمب از جزایری صحبت می‌کند که در تاریخ ۱۹ سپتامبر پس از مشاهده آنگ‌های شناور، حاضر به جستجوی آنها نشد و اکنون ما می‌دانیم چنین جزایری وجود خارجی نداشته است.

۳- تصور می‌کنم خلیج سامانا یا یونا یا کامو بوده (لاس کازاس). «آبگیر سامانا (Samana) بوده، مصب یا دهانه رودخانه یونا (Yona) در آن است.» (ناوارت).

شرقی باشد.^۱ قصد داشت این سمت را پیش گیرد و دستور هم داد تا بادبان‌ها را با باد این جهت تنظیم کنند ولی پس از آنکه دو فرسنگ رفت بادی تازه و بسیار مساعد برای رفتن به اسپانیا وزید و چون مشاهده کرد بومیان همراهش از اینکه از راه راست منحرف شده مضطربند و در حالی که آب هم به مقدار زیاد وارد هر دو کشتی می‌شود و چاره‌ای جز توکل به رحمت و حمایت خداوند ندارد مجبور به ترک راهی شد که می‌پنداشت به جزیره مذکور ختم می‌شود و باز سکان به جانب شمال شرقی - ربع شرق یعنی مستقیماً به طرف اسپانیا نهاد.

بدین ترتیب تا غروب آفتاب چهل و هشت میل یعنی دوازده فرسنگ راند. جزیره مارتی‌نینو که بومیان ادعا می‌کردند از اجتماع زنان بدون مرد تشکیل شده، بنابر اظهار آنان می‌بایستی در این مسیر باشد، آرزوی دریاسالار هم همین بود تا بتواند، به قول خودش لااقل پنج یا شش تن از آنان را با خود ببرد. اما شک داشت که بومیان راه را خوب بشناسند و به علت خطر آبی که داخل کشتی‌ها می‌شد نمی‌توانست تأخیر کند. مع‌هذا می‌گوید از وجود چنان زنانی مطمئن است و در فصلی از سال مردان جزیره ذکر شده کاریب که ده یا دوازده فرسنگ از آنجا فاصله دارد، نزد آنان می‌روند. چنانچه فرزند پسر بزایند به جزیره مردان می‌فرستند و اگر صاحب دختری شدند او را نزد خود نگاه می‌دارند. می‌گوید، این دو جزیره نبایستی بیشتر از پانزده تا بیست فرسنگ از جایی که حرکت کرد فاصله داشته باشند و فکر می‌کند باید در جنوب شرقی واقع باشند، بومیان بلد نیستند راه را نشان دهند.

پس از آنکه دماغه جزیره هیسپانیولا که آن را سان ترامو (San Theramo)^۲ نامید از نظرش محو شد و آن را در شانزده فرسنگی

۱- در این موقعیت در فاصله سی فرسنگی پورتوریکو بوده است (ناواریت).

۲- «گمان می‌کنم دماغه سان ترامو همان دماغه‌ای است که امروزه آن را دماغه جی

غرب خود گذاشت. دوازده فرسنگ دیگر هم به طرف شرق ربع - شمال شرقی راند. هوا کاملاً آفتابی بود.

پنجشنبه ۱۷ ژانویه

روز قبل در غروب آفتاب باد کمی فروکش کرد. تا آخر نخستین ربع شب (شب را به چهار بخش می کردند - م.) به مدت چهارده حباب ساعت شنی که هر یک نیم ساعت یا قدری کمتر است هر ساعت چهار میل طی شد که جمعاً بیست و چهار میل می شود. سپس باد تند شد و در تمام مدت ربع دوم شب که ده حباب ساعت شنی بود به همین وضع ماند و بعد از آن شش حباب ساعت شنی گذشته و خورشید طلوع کرد. در حین این مدت هشت میل در ساعت طی کرد بدین ترتیب هشتاد و چهار میل یعنی بیست و یک فرسنگ کشتی راند. تا غروب آفتاب هم چهل و چهار میل یعنی یازده فرسنگ به طرف شرق پیمود. در این هنگام یک مرغ دریایی به کشتی آمد باز هم یکی دیگر و از علف های شناور زیاد دیده شد.

جمعه ۱۸ ژانویه

در شب با باد کمی که می وزید به طرف جنوب - ربع جنوب شرقی کشتی راند. چهل میل که ده فرسنگ است طی کرد. سپس تا سحر به طرف جنوب شرقی - ربع شرق سی میل یعنی هفت و نیم فرسنگ طی کرد پس از طلوع خورشید در تمام روز با باد ملایمی، گاه به طرف شرق - شمال شرقی و گاهی به طرف شمال شرقی یا شرق سکان را تغییر داد بدین ترتیب به حساب او روی هم رفته شصت میل یعنی پانزده فرسنگ راه

→ ترومپری (Tromperie) می نامند « (لاس کازاس). دماغه سان ترامو باید دماغه سامانا (Samana) باشد (ناواریت).

پیمود باز هم در دریا کمی علف نمایان شد. می‌گوید دیروز و امروز در همه جای دریا ماهی تُن دیده می‌شود. فکر کرد به طرف کوئیل و کاليس (دوک‌نشین در اسپانیا - م.) روان هستند. یک مرغ دریایی دور کشتی گشت زده و سپس به طرف جنوب شرقی پرواز کرد. به این دلیل دریاسالار فکر کرد در آن طرف‌ها باید جزایری وجود داشته باشد: می‌گوید جزایر کاریب و مارتی‌نینو و بسیاری دیگر باید در شرق جزیره هیسپانیولا واقع باشند.

شنبه ۱۹ ژانویه

شبانه پنجاه و شش میل به طرف شمال - ربع شمال شرقی و شصت و چهار میل به جانب شمال شرقی - ربع شمال طی کرد. پس از طلوع خورشید زیر وزش باد خنک ابتدا به طرف شرق - جنوب شرقی، سپس به جانب ربع شمال کشتی رانده و تقریباً هشتاد و چهار میل یعنی بیست و یک فرسنگ پیمود. دریا پر از ماهی کوچک تن بود. مرغ‌های دریایی و مرغ دم‌دار و پرندگان دیگر از دریا عبور می‌کردند.

یکشنبه ۲۰ ژانویه

در این شب باد فروکش کرد اما گاه‌گاهی باد تندی می‌وزید. دریاسالار جمعاً بیست میل به سمت شمال شرقی راند، پس از طلوع آفتاب هم یازده میل به جانب جنوب شرقی رفت. سپس سی و شش میل به طرف شمال - شمال شرقی؛ یعنی جمعاً نه فرسنگ در این طریق طی کرد. تعداد بی‌شماری ماهی تُن کوچک مشاهده کردند. دریاسالار می‌گوید هوا دلپذیر است و معتدل. درست مثل هوای آوریل و مه در سویل (Seville اسپانیا)، و دریا به عنایت خداوند صاف و بی‌تلاطم است. مرغ دریایی و سایر پرندگان دیده شدند.

دوشنبه ۲۱ ژانویه

روز گذشته، پس از غروب آفتاب در زیر وزش باد شرق و شمال شرقی به طرف شمال - ربع شمال شرقی کشتی راند. و تا نیمه شب در هر ساعت هشت میل طی کرد. سپس به طرف شمال - شمال شرقی با سرعت هشت میل در ساعت حرکت کرد. در جمع در تمام شب بالغ بر یکصد و چهار میل برابر با بیست و شش فرسنگ به طرف ربع شمال - شمال شرقی راه پیمود و پس از طلوع آفتاب در زیر وزش همان باد و گاهی نیز باد ربع شمال شرقی به جانب شمال - شمال شرقی کشتی راند. در مدت یازده ساعت از روز هشتاد و هشت میل که برابر است با بیست و دو فرسنگ راه پیمود. از سرعت خود به این دلیل کاست تا با کشتی پیتا ملاقات کرده و مشورت کند.

هوا خنک تر شده و به قول او هر چه بیشتر به طرف شمال پیش بروند روز بروز هوا سردتر خواهد شد. و آن هم به سبب شب‌های بلندتر که خود نیز به دلیل کوچک شدن (مدار) کره زمین است! (توجیه آن زمان است - م.)

تعداد زیادی قاصدک آبی (دم جنبانک؟! دم کاهی؟ - م.) ظاهر شدند. همچنین چنگر (مرغابی آبی - م.) و سایر پرندگان. اما ماهی کمتر دیده شد زیرا آب سردتر است. علف‌های زیاد روی آب دیده شد.

سه‌شنبه ۲۲ ژانویه

روز گذشته پس از غروب آفتاب، زیر وزش باد شرق گاه متمایل به جنوب شرقی، به طرف شمال - شمال شرقی کشتی راند. هشت میل در هر ساعت در مدت پنج بار حباب شنی طی کرد. پیش از آنکه شب آغاز شود به مدت سه حباب شنی دیگر هم راه پیمود. که مجموعاً هشت حباب شنی برگردانده شد که طی آن هفتاد و دو میل یعنی هیجده فرسنگ پیش

رفت. پس از آن در مدت برگرداندن شش حباب ساعت شنی هیجده میل دیگر رفت. بعد از آن هم در ربع دوم شب چهار حباب شنی به طرف شمال شرقی با سرعت شش میل در ساعت یعنی جمعاً سه فرسنگ راه پیمود. بعد تا طلوع آفتاب به مدت یازده حباب شنی با سرعت شش میل در ساعت مسافت هفت فرسنگ، به طرف شمال شرقی راند. سپس باز هم به طرف شرق شمال شرقی تا ساعت یازده روز، سی و دو میل طی کرد.

در این هنگام باد آرامش یافت و در باقی روز دیگر نوزید. بومیان شنا^۱ کردند. پرندگان و علف‌های زیاد دیده شد.

چهارشنبه ۲۳ ژانویه

در این شب (شب چهارشنبه) چندین بار خیزهای باد برخاست. دریاسالار می‌گوید: پس از سنجش دقیق امور و اتخاذ تصمیماتی که یک دریانورد قابل باید در این مواقع بگیرد، شبانه هشتاد و چهار میل یعنی بیست و یک فرسنگ به طرف شمال شرقی طی کردیم.

بارها مجبور می‌شد منتظر کشتی پینتا که کمان بادبان‌ش خوب کار نمی‌کرد، بماند و این کمان با دکل عقب کشتی هماهنگی نمی‌کرد زیرا دکل هم خوب نبود.

دریاسالار می‌گوید: ناخدای آن یعنی مارتین آلونسو پینسون اگر به جای آنکه از وی جدا شده و فکر آن باشد که کشتیش را از طلا پر کند همان قدر هم به فکر تهیه یک دکل در هندوستان (قاره جدید) بود حال یک دکل خوب داشت. زیرا در آنجا دکل‌های بسیار خوب فراوان یافت می‌شد.

تعداد زیادی دم جنبانک و مقدار زیادی علف مشاهده شد.

۱- بومیان اسیر که آورده بود.

در این روز آسمان پوشیده از ابرهای انبوه بود اما باران نبارید. دریا صاف و بی تلاطم مثل یک رودخانه بود. دریاسالار شکر خدای را به جای آورد. پس از طلوع آفتاب مستقیماً به طرف شمال شرقی راند و سی میل یعنی هفت فرسنگ و نیم طی مسافت کرد. و سپس سی میل دیگر یعنی هفت فرسنگ و نیم به طرف شرق - شمال شرقی راند.

پنجشنبه ۲۴ ژانویه

به علت خیزهای متعدد باد در تمام شب فقط چهل و چهار میل یعنی یازده فرسنگ به جانب شمال شرقی راند. و از طلوع تا غروب آفتاب هم چهارده فرسنگ به طرف شرق - شمال شرقی راند.

جمعه ۲۵ ژانویه

بخشی از شب به مدت سیزده حباب شنی به طرف شرق - شمال شرقی، مسافت نه فرسنگ و نیم را طی کرد. از سحرگاه در تمام مدت روز از شدت باد کاسته شد و وی نتوانست بیش از بیست و هشت میل یعنی هفت فرسنگ به طرف شرق - شمال شرقی براند. ملوانان یک ماهی تُن صید کرده و یک کوسه ماهی را کشتند. دریاسالار می گوید: نیاز زیادی به آن بود زیرا برای خوراک غیر از نان و شراب و سیب زمینی چیز دیگری نمانده است.

شنبه ۲۶ ژانویه

در این شب به طرف شرق جنوب شرقی پنجاه و شش میل یعنی چهارده فرسنگ طی کرد. پس از طلوع آفتاب گاه به طرف شرق - جنوب شرقی و گاهی به طرف جنوب شرقی کشتی راند. و تا ساعت یازده روز چهل فرسنگ طی کرد.

سپس جهت را به کلی تغییر داده و بادبان‌ها را به پهلو در مقابل باد چرخانده و تا شب به طرف شمال بیست و چهار میل یعنی شش فرسنگ کشتی راند.

یکشنبه ۲۷ ژانویه

روز گذشته پس از غروب آفتاب پنج میل در هر ساعت به طرف شمال شرقی - شمال و شمال - ربع شمال شرقی کشتی راند. در مدت سیزده ساعت شصت و پنج میل یعنی شانزده و نیم فرسنگ طی کرد. از طلوع آفتاب تا ظهر هم بیست و چهار میل یعنی شش فرسنگ به طرف شمال شرقی طی نمود. و از ظهر تا غروب هم سه فرسنگ به طرف شمال شرقی رفت.

دوشنبه ۲۸ ژانویه

در تمام شب به طرف شمال شرقی رانده و سی و شش میل یعنی نه فرسنگ طی کرد. از طلوع تا غروب آفتاب هم بیست میل به طرف شرق - شمال شرقی پیمود که مقدار آن پنج فرسنگ است. هوا معتدل بود پرندگان و علف‌های زیادی دیده شد.

سه‌شنبه ۲۹ ژانویه

تمام شب تحت فشار باد جنوب و جنوب شرقی به طرف شرق - شمال شرقی کشتی رانده و سی و نه میل یعنی ۹ فرسنگ و نیم طی کرد. اما تمام روز فقط هشت فرسنگ طی طریق نمود. هوا بسیار لطیف و مانند هوای آوریل در کاستیل بود و دریا صاف و سرخه‌ماهی‌ها تا کنار کشتی پیش می‌آمدند.

چهارشنبه ۳۰ ژانویه

در تمام شب فقط هفت فرسنگ به طرف شرق - شمال شرقی راند. در روز سیزده و نیم فرسنگ به جانب جنوب - ربع جنوب شرقی رفت. پرنندگان دریایی و علف‌های فراوان و تن ماهی بی‌شمار مشاهده کردند.

پنجشنبه ۳۱ ژانویه

در این شب به طرف شمال - ربع شرق رانده و سی میل طی کرد. سپس از طرف شمال شرقی سی و پنج میل، روی هم شانزده فرسنگ پیمود. از طلوع آفتاب تا شب به طرف شرق - شمال شرقی سیزده و نیم فرسنگ طی کرد. مرغان دریایی زیادی دیدند.

جمعه اول فوریه

در شب شانزده فرسنگ و نیم به طرف شرق - شمال شرقی راند روز بیست و نه فرسنگ و یک چهارم در همان جهت رفت. دریا صاف و بی‌تلاطم است با شکر پروردگار.

شنبه ۲ فوریه

در این شب به طرف شرق - شمال شرقی چهل میل که ده فرسنگ است طی نمود. در روز در تحت فشار همان باد که در پشت کشتی می‌وزید هفت میل در ساعت طی کرد. به طوری که در ساعت یازده صبح هفتاد و هفت میل که نوزده فرسنگ و یک چهارم فرسنگ است پیموده شد. دریا صاف و آرام است و هوا ملایم و لطیف. الحمدالله. دریا چنان پوشیده از علف شد که اگر مشابه آن را قبل ندیده بود دچار ترس می‌شد که مباد به کف برجسته برخورد نمایند. مرغان دریایی مشاهده شدند.

یکشنبه ۳ فوریه

در این شب^۱ باد از پشت کشتی می وزید و دریا صاف و بی تلاطم است - بحمدالله - بیست و نه فرسنگ طی کرد.
ستاره قطبی به نظر دریا سالار همان قدر اوج داشت که در سنت و نسان دیده بود. نتوانست با اسطرلاب عرضی را اندازه گیری کند. با صفحه مدرج هم نشد زیرا امواج دریا اجازه نمی داد.
در حین روز راه خود را به طرف شرق - شمال شرقی با سرعت ده میل در ساعت ادامه داد و بدین ترتیب تا ساعت یازده، بیست و هفت فرسنگ طی کرد.

دوشنبه ۴ فوریه

در این شب به طرف شرق - ربع شرقی راند و گاه دوازده میل در ساعت و گاهی ده میل طی نمود و بدین قرار صد و سی میل پیمود که سی و دو فرسنگ است.
آسمان را انبوه ابر فرا گرفته و باران می بارید و هوا تا اندازه ای سرد بود.
از این روی دریا سالار دانست که هنوز به جزایر آسورس (Acores) نرسیده اند. پس از طلوع آفتاب دماغه کشتی را تغییر جهت داده و به طرف شرق نهاد. در تمام روز هفتاد و هفت میل یعنی نوزده فرسنگ و یک چهارم طی کرد.

سه شنبه ۵ فوریه

در این شب به طرف شرق راند و مجموعاً پنجاه و چهار میل یعنی چهارده

۱- باز هم یادآوری می شود که شب قبل را جزو روز بعد حساب می کرده اند. در حقیقت مانند روزهای هجری قمری هلالی روز از غروب آفتاب شب قبل آغاز می شود. به عبارت دیگر وقتی می گویند یکشنبه یا روز یکشنبه در حقیقت از غروب شب یکشنبه آغاز می شود.

فرسنگ منهای نیم فرسنگ پیمود. روز با سرعت ده میل در ساعت حرکت کرد. تا ساعت یازده یکصد و ده میل یا بیست و هفت فرسنگ و نیم طی کرد. پرندگان آبی و چند چویدستی در آب دیدند. اینها دلیل نزدیک بودن خشکی است.

چهارشنبه ۶ فوریه

در شب به طرف شرق راند و هر ساعت یازده میل طی کرد. طی سیزده ساعت در شب یکصد و چهل میل پیمود که برابر است با سی و پنج فرسنگ و یک چهارم.

در حین روز چهارده میل در ساعت طی کرد و بدین ترتیب یکصد و پنجاه و چهار میل پیمود که سی و هشت فرسنگ و نیم است. مجموعاً در شبانه روز در حدود هفتاد و چهار فرسنگ راه پیمود.

ویسنت آنس ناخدای کشتی نینا می گوید در این صبح جزیره فلور می بایستی در شمال و جزیره مادر (Madere) در شرق واقع می بوده اند. رولدان^۱ می گوید در شمال - شمال شرقی از جزیره فایال (Fayel) یا جزیره جئورجید گذشته اند همچنین پورتوساتو را در شرق پشت سر گذارده اند.^۲ علف های بسیار زیاد دیدند.

پنجشنبه ۷ فوریه

در شب به طرف شرق راند و هر ساعت ده میل طی کرد. در سیزده ساعت شب یکصد و سی میل یعنی سی و دو فرسنگ و نیم پیمود. و روز

۱- فرانسیسکو رولدان (Roldan). متأسفانه بعداً یکی از قهرمانان به نام آغاز استعمار است.

۲- ملوانان و دریانوردان هر یک در انتظار رسیدن به خشکی به حدس و گمان جزایری را نام می برند و مدعی می شوند از آنها عبور کرده اند. آنان از روی ساعات طی شده در روی نقشه حساب می کنند.

با سرعت هشت میل در ساعت، تا ساعت یازده هشتاد و هشت میل یعنی بیست و دو فرسنگ طی کرد. به نظر دریا سالار در این بامداد در شصت و پنج میلی جنوب جزیره فلور قراو داشتند. از نظر پدرو آلونسو^۱ با راندن به طرف شمال از میان جزایر ترسرا (Tercera) و سانتاماریا (Santa Maria) عبور خواهند کرد و با رفتن به طرف شرق از کرانه جزیره مادر در فاصله دوازده فرسنگی آن خواهند گذشت.

ملوانان علف‌هایی دیدند متفاوت از آنهایی که تا آنجا دیده بودند. مشابه علف‌هایی است که در جزایر آسورس فراوان است. پس از آن علف‌هایی مشابه علف‌های روز قبل دیده شد.^۲

جمعه ۸ فوریه

در شب سه میل در ساعت رفته ابتدا مدتی به طرف شرق سپس به طرف ربع جنوب شرقی راند و در طی تمام شب فقط دوازده فرسنگ پیمود. از هنگام طلوع آفتاب تا ظهر بیست و هفت میل راند سپس همان قدر هم تا غروب آفتاب طی کرد که جمعاً سیزده فرسنگ است.

شنبه ۹ فوریه

بخشی از شب، سه فرسنگ به طرف جنوب - جنوب شرقی طی کرد. سپس به طرف جنوب - ربع جنوب شرقی راند. بعد به جانب شمال شرقی رفت و تا ساعت ده شب پنج فرسنگ طی کرد و سپس در طی شب نه فرسنگ به طرف شرق پیمود.

یکشنبه ۱۰ فوریه

پس از غروب آفتاب در تمام شب به طرف شرق راند. یکصد و سی میل

۱- پدرو آلونسو نینو (Nino) سکاندار و کشتی‌ران کشتی نینا.

۲- یعنی آگ‌های شناور ساگرس.

یعنی سی و دو فرسنگ و نیم طی کرد. از سپیده صبح با سرعت نه میل در ساعت حرکت کرد. و بدین ترتیب در یازده ساعت نود و نه میل یعنی بیست و چهار فرسنگ و نیم و یک چهارم پیمود. در کشتی دریاسالار، ویسنت یانس و دو معاون کشتی سانشو روئیس (Sancho Ruiz) و پدرو آلونسو نینو نقشه را مورد بررسی قرار داده و نظرات خود را با رولدان در میان گذاردند. جملگی موقعیت را در جانب شرق و درست پیش از جزایر آسورس^۱ تشخیص دادند. هیچ یک از آنان عقیده نداشت با کشتی رانی به طرف شمال به جزیره ساتاماریا که آخرین جزیره از آن مجمع الجزایر است، خواهند رسید. برعکس فکر می کردند در فاصله پنج فرسنگی جلو آن قرار داشته و در پیرامون جزیره مادر یا پورتو سانتو واقعند. اما دریاسالار فکر می کرد از راه خود به شدت انحراف پیدا کرده و نسبت به این جزایر بسیار عقب افتاده اند (دور افتاده اند - م.). زیرا هنگام شب موقعیت جزیره فلور را شمال ارزیابی کرده و به طرف شرق در جهت جزیره نافه^۲ در افریقا رانده بود تا از پهنه کرانه شمالی جزیره مادر بگذرد [...]^۳ فرسنگ.

بدین ترتیب ناخدایان و معاونان موقعیت را نسبت به کاستیل (اسپانیا) یکصد و پنجاه فرسنگ نزدیک تر از محاسبه دریاسالار تخمین می زدند. می گوید: هنگامی که به عنایت خداوند خشکی دیده شد خواهیم دانست چه کسی نزدیک تر بوده است. در اینجا می افزاید وقت رفتن از جزیره هیرو تا اولین علف هایی که دیدند دویست و شصت و سه فرسنگ راه پیموده بودند.

۱- مجمع الجزایر آسورس. در زمان حال متعلق به پرتغال است. جزایر نامبرده در فوق جزء این مجمع الجزایر است.

۲- نافه (Nafe) نام سابق جزیره دان بایدا است (ناوارت).

۳- افتادگی در متن.

دوشنبه ۱۱ فوریه

در همان جهت دوازده میل در ساعت طی کرده و بدین ترتیب در تمام شب سی و نه فرسنگ پیمود. در طول روز هم شانزده فرسنگ و نیم طی کرد. پرندگان بسیار دیده نتیجه گرفت که خشکی نزدیک است.

سه‌شنبه ۱۲ فوریه

در طی شب به طرف شرق با سرعت شش میل در ساعت راندند. و تا بامداد هفتاد و سه میل یعنی هیجده فرسنگ و یک چهارم طی کرد. در این موقعیت تلاطم امواج در دریا آغاز شده و طوفان برخاست. دریاسالار می‌گوید چنانچه کشتی بسیار خوب و مجهز نبود از خطر نابودی می‌هراسید. در این روز با رنج و مخاطره عظیم یازده تا دوازده فرسنگ پیمودند.

چهارشنبه ۱۳ فوریه

از غروب آفتاب تا بامداد به سختی علیه باد و دریای متلاطم و طوفانی مبارزه کرد. از شمال - شمال شرقی سه بار برق درخشید و به قول او خبر طوفان عظیم را اعلام کرد که از همان یا از طرف مقابل آن بر خواهد خاست. همه شب با بادبان بسته طی طریق کرد سپس بادبان‌ها را اندکی برافراشت و پنجاه و دو میل یعنی سیزده فرسنگ پیمود. در طی روز باد ابتدا کمی آرام گرفت اما به زودی شدت یافت و دریا وحشت‌زای شد امواج به کشتی‌ها برمی‌خوردند و آنها را تکان شدید می‌دادند. تقریباً پنجاه و پنج میل یعنی سیزده فرسنگ و نیم طی کرد.

پنجشنبه ۱۴ فوریه

در شب باد باز هم شدت بیشتر گرفت و امواج خوفناک. یک موج مقابل

دیگری برخاسته، به هم می‌کوبیدند و روی کشتی در هم شکسته، فرو می‌ریختند و مانع حرکت آن شده به طوری که نه می‌توانست پیش برود و نه از میان آنها رهایی یابد.

دریاسالار دستور داده بود بادبان زیرین دکل بزرگ را برافرازد تا فقط کشتی خود را کمی از میان امواج رهایی بخشد. بدین ترتیب سه ساعت رفت و بیست میل راه پیمود. امواج پیوسته بزرگتر می‌شد و باد دائماً شدیدتر می‌گردید. با توجه به خطر افزاینده کشتی را به حال خود رها کرده تا باد که از پشت می‌وزید آن را ببرد. زیرا هیچ کار دیگری ممکن نبود. در این موقع کشتی پیتا به ناخدایی مارتین آلونسو پینسون به همین صورت آغاز به رفتن کرد، سپس ناپدید شد.

با این حال دریاسالار در تمام شب برای او علامت فرستاد و او هم جواب داد تا اینکه شدت طوفان دیگر به وی اجازه نداد زیرا وی دیگر از مسیر دریاسالار انحراف شدید یافته بود. در این شب کشتی دریاسالار در جهت شمال شرقی رفت و پنجاه و چهار میل یعنی سیزده فرسنگ طی کرد. پس از طلوع آفتاب باد باز هم شدیدتر شد و دریا به تلاطمی دهشتناک افتاد. دریاسالار فقط بادبان زیرین دکل بزرگ را بر جای گذاشت. آن را آن قدر پایین آورد تا کشتی فرو نرود اما تا اندازه‌ای گذاشت که کشتی از میان امواجی که به آن می‌خوردند بیرون آید. کشتی ابتدا به طرف شرق - شمال شرقی و سپس به جانب ربع شمالی رفت و تقریباً شش ساعت بدین طریق طی شد و هفت فرسنگ پیمود.

دستور داد قرعه بکشند تا به نام هر کس افتاد به زیارت سانتا ماریا گواآدلوپ رفته و یک شمع خالص مومی به وزن پنج لیور با خود برده و روشن کند.

و جملگی تعهد کردند، هر که قرعه به نامش افتد، زیارت را انجام دهد. دستور داد تعدادی نخود آورده، روی یکی با چاقو علامت صلیب

حک کرد و با دیگر نخودها در شبکلاه ریخت و خوب مخلوط نمود. اولین کسی که دست در آن کرد و نخود با علامت صلیب به او افتاد، بدین ترتیب قرعه به نامش افتاده و از این لحظه خود را زائر خوانده و متعهد به عزیمت برای انجام نذر شد.

مجدداً قرعه کشیدند تا زائر دیگری برای سنت ماری لورت در مارش دوآنکون (در ایالت مرکزی ایتالیا - م.)، سرزمین پاپ، تعیین کنند. در خانه سنت ماری لورت یا نوتردام معجزات بسیار رخ داده و رخ می دهد. قرعه به نام ملوانی به اسم پدرو درویلا از بندر ساتتاماریا افتاد و دریاسالار قول داد پول لازم برای هزینه سفرش را بدهد. تصمیم گرفتند باز هم قرعه کشیده و شخص دیگری را به زیارت ساتاکلارا دومیگر بفرستند تا شبی را در آنجا سر کرده و نماز بخواند.

نخودها و از جمله نخود صلیب دار را در شبکلاه انداختند باز قرعه به نام دریاسالار افتاد - پس از آن دریاسالار و همه افراد کشتی عهد کردند به محض رسیدن به اولین سرزمین، همگی با پیراهن دسته راه انداخته و با خواندن دعاهایی غیر از نیازها و نذرهای مشترک و عمومی، هر یک نیز پیش خود مخصوصاً نذر و نیازی تعهد کرد زیرا هیچ کس تصور نمی کرد نجات یابد.

در حین طوفان وحشتناک که لحظه به لحظه شدت می گرفت جملگی خود را از دست رفته تلقی می کردند. چیزی که باز هم بیشتر بر خطر می افزود فقدان وزنه ثقل در کشتی بود. بار کشتی تا آن وقت با مصرف آذوقه و آب و شراب نقصان یافته و دریاسالار بنابر خواست خود، از فرصت هوای آفتابی در جزایر برای تدارک آنها، استفاده نکرده بود.

قصدش آن بود دستور دهد تا وزنه ثقلی برای کشتی، در جزیره زنان که خواستار رفتن به آنجا بود مهیا سازند. چاره این حاجت آن بود، به محض آنکه بتواند دستور دهد چلیک های خالی را از آب دریا پر کنند بدین ترتیب تأمینی در برابر این خطر می گردد.

در اینجا دریا سالار عللی را بر می شمرد که وی را اندیشناک می کند که مباد خواست پروردگار آن است که وی در اینجا بمیرد و نیز آن دلایلی را ارائه می کند که وی را امیدوار کرده که پروردگار صحیح و سالم هدایت کرده تا مباد اخباری از قبیل آنکه باید به شاه و ملکه گزارش کند نابود گردد.

پنداشت چنان آرزوی بزرگی که داشت تا خبری چنین مهم را برساند و ثابت کند هر چه گفته حقیقت بوده و از اکتشافات اطمینان داشته است، بار ترس عظیمی را از نرسیدن به مقصد به وی تحمیل نموده است ولی حتی پشه ناقابلی هم قادر است مانع او شده یا او را باز دارد.

این امر را ناشی از کم ایمانی و ضعف اعتقادش به مشیت الهی دانست ولی با آنکه آن همه شکست و مخالفت در راه اقداماتش در کاستیل (اسپانیا) تحمل کرده بود، عنایتی که خداوند به او ارزانی داشته تا با وصول به تمام آرزوهایش به چنان پیروزی اکتشاف آنچه یافته بود برسد، از طرف دیگر به وی قوت قلب می بخشید. به اضافه چون از ابتدا قصد و مراد این کار اقدام در راه پروردگار بوده و مستجاب گردیده و همه چیز برآورده شده پس باید اعتقاد داشته باشد که خداوند او را به سلامت داشته و به اتمام آنچه آغاز نموده هدایت خواهد کرد. مضافاً اینکه خداوند در موقع رفتن نیز او را نجات بخشیده بود، در همان حالی که به درستی حق داشت از اعمال ملوانان و افراد همراهش که همگی یکصدا با تهدید وی، قصد بازگشت داشته و علیه وی برخاسته، هراسان باشد. ذات ابدیت در آن هنگام به وی ایستادگی و مقاومت علیه همه آنان اعطا فرمود و برایش و در دلش در جریان این سفر، عجایبی دیگر از آنچه اعلیحضرتین به وسیله افراد دربارشان می دانستند، آفرید. می گوید: و بدین سبب نباید به هیچ وجه از این طوفان بهراسد.

و می نویسد: اما ضعف نفس و اضطراب روانم را آسوده نمی گذارد.

و می‌افزاید: همین طور دل‌وایس دو پسرش^۱ در شهر کوردو (اسپانیا) است که مشغول تحصیلند چون آنان را محروم و یتیم از پدر و مادر باقی خواهد گذارد آن هم در سرزمین بیگانه (کریستف کلمب اصلاً ایتالیایی است - م.) و شاه و ملکه هم در اندیشه دستگیری آنان بر نخواهند آمد زیرا در صورت نابودی ایشان نخواهند دانست چه خدمتی در این سفر برای آنان انجام داده و حامل چه اخبار خجسته‌ای هست.

بدین خاطر و برای آنکه اعلیحضرتین بدانند چگونه پروردگار پیروزی و آنچه از هندوستان انتظار داشت، نصیبتش نموده و به خاطر آنکه ایشان همچنین بدانند در آن کشور هرگز طوفان بر نمی‌خاست و می‌افزاید: از این پدیده مشاهده می‌گردید که گیاهان و درختان حتی در کنار دریا رویده و رشد می‌کردند و برای آنکه اگر در این طوفان ناپدید شد اقلاً شاه و ملکه از جریان سفرش با اطلاع گردند یک کاغذ پوستی را برداشته تا جا داشت شرح کشفیاتش را روی آن نوشت و از کسی که آن را می‌یابد اکیداً تقاضا کرد تا به دست شاه و ملکه برساند. کاغذ پوستی را در مشمی پیچید و به دقت بست و دستور داد تا چلیک چوبی بزرگی آورند و بی آنکه کسی بفهمد چیست در آن گذاشت و همه تصور کردند امری مربوط به ایمان و اعتقاد مذهبی است. و دست‌ور داد آن را در دریا بیندازند.^۲ بعداً با وجود رگبار و گرداب جهت باد به غرب تغییر کرد و چون در پشت کشتی

۱- این عبارت به داستان پردازی‌ها علیه او خاتمه می‌دهد. زیرا مدت‌ها روایت می‌کردند فرزند دوم وی پس از مرگ همسرش زن‌زاده و نزد رفیق‌هایش بئاتریس به سر می‌برد در حالی که فرزند اول در دیر کشیشان در رابیدا (اسپانیا) است (در آن زمان این امر گناهی نابخشودنی از نظر مردم ساده دل بود که به تحریک کشیشان فاسد و دغل که داستان فساد اخلاق و دغلی و ارتشاء آنان از پاپ گرفته تا کشیش ده هنوز هم در تاریخ از مطالب و وقایع مزاح‌انگیز است، می‌بود) اما مطلب فوق فاش می‌سازد هر دو فرزند در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند.

۲- فرناندو کلمب فرزند کریستف کلمب می‌نویسد پیام دومی هم به ترتیب فوق تهیه نمود و در عقب کشتی بستند.

می‌وزید پنج ساعت پشت سر هم در دریای متلاطم راه پیمودند. پس از آن دو فرسنگ و نیم هم به طرف شمال شرقی رفتند. دریا سالار بادبان زیرین دکل بزرگ را از ترس آنکه موجی آن را برباید، پایین آورده بود.

جمعه ۱۵ فوریه

روز گذشته پس از غروب آفتاب، آسمان در جانب غرب تدریجاً باز شد (هوا باز شد - م.). دریا سالار دستور داد بادبان‌های کناری بادبان بزرگ را برافراشتند. دریا هم چنان متلاطم بود با آنکه گرایش به آرامش داشت. با سرعت چهار میل در ساعت در جهت شرق - شمال شرقی راه پیمود و در مدت سیزده ساعت در شب سیزده فرسنگ طی کرد. وقتی آفتاب طلوع کرد خشکی را دیدند. ساحل راست در برابر دماغه کشتی در جهت شرق - شمال شرقی قرار داشت. بعضی‌ها می‌گفتند جزیره مادر است و بعضی دیگر عقیده داشتند صخره سیترا (Citra) نزدیک لیسبون در پرتغال است. درست در همین لحظه باد ناگهان به جلو کشتی افتاد و از جانب شرق - شمال شرقی وزید در حالی که در غرب امواج پیوسته بزرگتر می‌شدند. از کشتی تا خشکی حداقل پنج فرسنگ راه بود.

دریا سالار پس از محاسبه موقعیت کشتی از روی مسافتات نور دیده، وضعیت خود را در کرانه جزایر آسورس تعیین کرده و فکر کرد خشکی دیده شده یکی از آن جزایر است. اما کشتی رانان و ملوانان تصور می‌نمودند که اکنون دیگر در برابر سرزمین کاستیل قرار دارند.

شنبه ۱۶ فوریه

در تمام شب دریا سالار کشتی را در جریان آب شناور می‌کرد تا به سرزمینی برسند که آن را جزیره تشخیص داده بودند. تا طلوع آفتاب گاه به طرف شمال شرقی و گاهی به جانب شمال - شمال شرقی رفت و در

این هنگام به سمت جنوب برای رسیدن به مجاورت جزیره‌ای تغییر جهت داد که هنوز تاریکی عمیق اجازه دیدنش را نمی‌داد (عبارات منظور دقیق را نمی‌رساند - م.).

در عقب کشتی جزیره دیگری دید که تقریباً در هشت فرسنگی کشتی قرار داشت. از طلوع آفتاب تا شب در معرض باد تند و میان دریای متلاطم کشتی را برای وصول به خشکی شناور رها کرد. آن جزیره‌ای بوده که شب گذشته قبل از دیگر جزایر مشاهده کرده بودند. دریا سالار تمام شب کشتی را شناور رها کرد تا به محلی که گفتند حتی الامکان نزدیک‌تر شده تا در طلوع آفتاب دریابد آیا جزیره‌ای از این جزایر را می‌بینند. در همین شب کمی به استراحت پرداخت زیرا از روز چهارشنبه به بعد نخواهید بود و نه می‌توانست بخوابد. پاهایش از ایستادن دائم در معرض سرما و آب خشک شده و غذا هم بسیار کم خورده بود.

سحر (سحر یکشنبه ۱۷ فوریه) به طرف جنوب - جنوب غربی راند و در تاریکی هوا به نزدیکی خشکی رسید لکن به علت گرفتگی شدید آسمان، نتوانست دریابد کدام یک از جزایر است.

دوشنبه ۱۸ فوریه

روز گذشته، پس از غروب آفتاب، در جستجوی یک لنگرگاه و ملاقات با ساکنان گرد جزیره گشت. در جایی لنگر انداخت ولی آن را از دست داد (وقتی لنگر به تخته سنگ گیر می‌کرد مجبور می‌شدند طناب آن را قطع کرده و لنگر را از دست بدهند - م.). باز بادبان برافراشت و به پهنه دریا رفت و کشتی را شناور کرد. وقتی خورشید برآمد مجدداً به طرف ساحل شمالی جزیره راند و در جایی که به نظرش مناسب رسید لنگر انداخت و افراد را با قایق به ساحل فرستاد. افرادش پس از صحبت با مردم جزیره دریافتند که جزیره سانتاماریا یکی از جزایر آسورس است.

مردم جزیره به آنان بندری را که امکان توقف داشتند نشان داده و گفتند هرگز مثل طوفانی که در پانزده روز اخیر آسیب زیاد وارد کرده ندیده‌اند و از نجات آنان حیرت زده بودند. دریاسالار می‌گوید: مردم شکر خدای را به جای آورده و وقتی خبر کشف هندوستان را شنیدند اظهار مسرت بسیار کردند!

دریاسالار می‌گوید: کشتی نوردیش و محاسبات نقشه برداریش با وجود مقداری تقدم زمانی، بسیار دقیق بوده است - شکر بی‌غایت از پروردگار - اما اطمینان داشت که در مجاورت جزایر آسورس هستند و اکنون این جزیره یکی از آنهاست.

باز هم می‌گوید: تظاهر به طی مسافت بیشتر می‌نموده تا ملوانان و ناخدایانی که محاسبات روی نقشه می‌نمودند، گمراه شده تا خود صاحب اختیار راه هند بماند. چنانچه عملاً نیز هست زیرا هیچ کدام از آنان راه دقیق را ثبت نکرده است به این دلیل هیچ کدام قادر نیستند راه هند را به طور موثق بشناسند.

سه‌شنبه ۱۹ فوریه

پس از غروب آفتاب سه نفر از اهالی جزیره به ساحل آمده و صدا کردند. دریاسالار قایق را برای آنان فرستاد و ایشان سوار بر قایق با تعدادی مرغ و مقداری نان تازه به کشتی آمدند. در جزیره روز جشن و کارناوال بود و چیزهای دیگری نیز که فرماندار جزیره به نام خوان کاستاندا فرستاده، با خود آوردند. فرماندار گفته بود دریاسالار را خوب می‌شناسد و برای اینکه شب است خود شخصاً نمی‌آید ولی قول داده بود به محض آنکه صبح شود خواهد آمد. و خودش ذخیره غذایی تازه آورده و نیز با خود سه نفر از افراد کشتی را که در جزیره مانده‌اند، خواهد آورد. و به این دلیل به آنان در این هنگام اجازه بازگشت نداده که شوق بسیار دارد تا شرح سفر آنان را بشنود.

دریاسالار دستور داد از رسولان با احترام زیاد پذیرایی کردند و چون دیروقت بود و راه شهر دور به آنان تختخواب داده تا در کشتی بخوابند. و چون پنجشنبه گذشته موقعی که از خطر طوفان در اضطراب به سر می‌برد از بین نذرهایش که بیان کردیم یکی هم این بود که در اولین نقطه‌ای که کلیسایی وقف عبادت حضرت مریم یافت شود، با پیراهن دسته راه بیندازد و... پس تصمیم گرفت ابتدا نیمی از افراد کشتی برای ادای نذر به کلیسای کوچکی بروند که مانند صومعه‌ای در ساحل بنا شده بود، سپس خود وی با نیمه دیگر به آنجا برود. با اعتقاد به اینکه منطقه امن است با اعتمادی که از پیشکش‌های فرماندار در او پیدا شده و اطمینانی که به صلح حاکم میان پرتغال و کاستیل داشت از آن سه نفر تقاضا نمود به شهر رفته کشیشی را برای اجرای مراسم مذهبی بفرستند. نخستین گروه زائران با پیراهن برای ادای زیارت خود رفتند. اما موقعی که مشغول نماز بودند، تمام اهالی، فرماندار در جلو آنان، برخی سوار بر اسب، بعضی پیاده بر سر آنان ریخته و همگی را اسیر کردند. دریاسالار بی آنکه به چیزی سوءظن بیرد تا ساعت یازده به انتظار قایق نشست تا او هم به نوبه خود با نیمی دیگر از افراد برای ادای زیارت برود. ولی وقتی دید گروه اول باز نمی‌گردد، پنداشت یا آنها را بازداشته‌اند یا آنکه قایق شکسته است زیرا گرداگرد جزیره را صخره مرتفع احاطه کرده بود.

چون صومعه در پشت یک دماغه قرار داشت دریاسالار نتوانسته بود واقعه را مشاهده کند. پس لنگر برداشت و بادبان برافراشت و یکسره به سوی صومعه رفت. از دور عده‌ای شوار نظام را دید که پیاده شده و مسلحانه سوار بر قایق گردیده و به طرف کشتی روانند تا وی را دستگیر کنند. فرماندار در قایق ایستاد و از دریاسالار امان خواست. دریاسالار به وی پاسخ داد: به وی امان می‌دهد ولی به موجب کدام تغییر و تبدیلی،

هیچ کدام از افرادش را در قایق نمی بیند؟ و دریاسالار اضافه کرد از او تقاضا کرد نزدیک شده و به کشتی بیاید تا خواست‌های او را به مورد اجرا گذارد. دریاسالار مایل بود با چنین سخنان شیرین او را نزد خود آورده و دستگیرش کند و بدین وسیله افرادش را باز پس گیرد. فکر نمی کرد با چنین اقدامی عهد خود را نقض می کند زیرا طرف مقابل پس از عرضه صلح و امنیت به وی تخلف کرده بود.

اما فرماندار که به قول دریاسالار سوءنیت داشت حاضر به ورود به کشتی نشد. دریاسالار وقتی دید نزدیک کشتی نمی شود از او خواهش نمود بگوید، به چه علت افراد وی را بازداشت کرده چه عملش توهین به پادشاه پرتغال است. برای اینکه در کشور پادشاه و ملکه کاستیل پرتغالی ها را با احترام زیاد می پذیرند. ایشان با همان امنیتی که در لیسبون برایشان هست وارد کاستیل شده و در آنجا اقامت می گیرند. همچنین اضافه کرد که پادشاه و ملکه به وی اعتبارنامه هایی برای ملاحظه همه پادشاهان و امیران و رجال جهان داده اند. اگر مایل باشد نزدیک شود همه نامه ها را به وی نشان خواهد داد. که عبارت است از اینکه او دریاسالار ایشان در اقیانوس است و نایب السلطنه ایشان در هندوستان که هم اکنون در مالکیت ایشان قرار گرفته است. و نامه هایی که نشان خواهد داد جملگی فرمان های امضاء شده به دست ایشان و ممهور به مهرشان است. سپس آنها را از دور نشان داده و افزود که پادشاه و ملکه کاستیل دوستی و صمیمیت زیادی با پادشاه پرتغال داشته و به وی دستور داده اند حتی الامکان به کشتی های پرتغالی که ملاقات کند ادای احترامات نماید. بالاخره به او گفت: به فرض این هم که افرادش را پس ندهد، به هر صورت به کاستیل خواهد رفت زیرا، نفرات کافی برای دریانوردی تا سویل (Seville در اسپانیا) در اختیار دارد، ولی خود او و افرادش برای توهینی که به وی روا داشته به سختی مجازات خواهند گردید.

در این هنگام فرماندار و پیروانش پاسخ دادند که در آن سامان شاه و ملکه کاستیل و نامه‌هایشان را قبول نداشته و از ایشان هم پروایی ندارند و کاملاً تهدید آمیزانه افزود: قبلاً هم به ایشان خواهد فهماند که پرتغال چیست! به شنیدن این سخنان دریاسالار نگران شده و می‌گوید: از خود سؤال کردم آیا در مدت غیبت اختلافی بین دو کشور رخ داده است! ولی اگر پاسخ سزاواری از او دریافت نمی‌داشت عذاب می‌کشید. اضافه می‌کند: فرماندار مجدداً در قایق راست ایستاد و با صدای بلند از دور به دریاسالار گفت: با کشتی خود به بندر برو و بدانند آنچه او انجام داده و انجام می‌دهد طبق دستور پادشاه، آقای خود است. پس از این گفته، دریاسالار، حاضران در کشتی را به شهادت گرفت، سپس فرماندار و پیروانش را صدا زد و سوگند یاد کرده و به آنان قول داد، پیش از آنکه آن جزیره را از سکنه خالی نکند و یکصد نفر پرتغالی برای بردن نزد پادشاه کاستیل اسیر نکند از کشتی پیاده و خارج نشود. پس از آن به بندرگاه قبلی بازگشته و چون هوا و باد برای اقدام دیگری بسیار نامساعد بود، لنگر انداخت.

چهارشنبه ۲۰ فوریه

دستور داد کشتی را مرمت کنند و برای ایجاد وزنه ثقل نیز چلیک‌ها را از آب دریا پر کرد. چون در بندرگاهی بسیار بد حضور داشته می‌ترسید طناب‌های کشتی پاره شوند و بالاخره هم پاره شد. به این علت بادبان برافراشته و به طرف جزیره سان میگل (San Miguel) حرکت کرد با اینکه در وضع آن هوا در هیچ یک از جزایر آسورس بندرگاه مناسبی پیدا نمی‌شد. ولی چاره دیگر جز گریز به پهنه دریا نداشت.

پنجشنبه ۲۱ فوریه

روز گذشته جزیره ساتاماریا را به قصد جزیره سان میگل ترک کرد تا

چنانچه میسر باشد بندرگاهی مناسب که تاب مقاومت در برابر چنان هوای بد و آنچنان دریای متقلب و چنان وزش بادی را داشته باشد بیابد. هوا در اثر باد و دریا چنان عمیقاً تاریک بود که تا شب کشتی راند و موفق به دیدن هیچ ساحلی نگردید. دریا سالار می‌گوید: در حال خویش نبود زیرا بیشتر از سه ملوان مجرب در اختیار نداشت و بیشتر افراد باقیمانده چیزی از دریانوردی سر در نمی‌آوردند. تمام شب در طوفانی دهشتزای و خطری عظیم و زحمت بسیار در دریا توقف کرد. رحمت پروردگار بر او آن بود که دریا یا دقیق‌تر امواج دریا فقط می‌غلطیدند. چنانچه مانند روزهای گذشته به هم بر می‌خوردند، آسیب زیادی متحمل می‌شد. پس از طلوع آفتاب وقتی مسلم شد جزیره سان میگل را نمی‌تواند ببیند عزم بازگشت به جزیره ساتاماریا نمود تا بکوشد افرادش را باز بیابد و قایق و طناب‌ها و لنگرها را که آنجا مانده بود بردارد.

دریا سالار می‌گوید: از وقوع چنان هوای بدی در این جزایر و پیرامونشان حیرت زده بود در صورتی که در تمام مدت زمستان بدون توقف در هندوستان کشتی رانده و پیوسته هوا خوب بود. حتی یک ساعت هم دریا را غیر قابل کشتی‌رانی ندیده است. در حالی که در این جزایر از طوفانی به این شدت دچار محنت است. در موقع رفتن هم، پیش از رسیدن به جزایر قناری دچار طوفان شده بود ولی در آن طرف جزایر مذکور هوا دائماً آرام بود.^۱

در خاتمه دریا سالار می‌گوید: حکمای الهی و علمای فیلسوف دقیقاً گفته‌اند که بهشت خاکی در انتهای شرق است. زیرا اقلیم به غایت معتدل آنجاست.

و می‌گوید: سرزمین‌هایی که کشف کرد در انتهای شرق است.^۲

۱- همان گونه که در ابتدای یادداشت‌ها دیده شد از طوفان در آغاز سفر صحبتی نبود.

۲- باز هم تکرار مطالب کتاب آیلی است.

جمعه ۲۲ فوریه

دریاسالار روز گذشته در کنار جزیره سانتاماریا درست در همان بندرگاهی که قبل بود لنگر انداخت. به زودی مردی روی کشتی در روی صخره‌های ساحلی ظاهر شد که با کلاهش علامت داده و فریاد می‌زد: نروید! سپس پنج ملوان، دو کشیش و یک دفتردار سوار بر قایق کشتی رسیدند و امان خواستند. دریاسالار به آنان امان داد. سوار بر کشتی شدند و چون شب فرا رسیده بود در کشتی خوابیدند و دریاسالار در حقشان حرمت بسیار قائل شد. بامداد روز بعد ایشان از دریاسالار درخواست کردند فرمان‌های شاه و ملکه کاستیل را نشانشان دهد تا محقق شود سفرش به حکم ایشان صورت گرفته است. دریاسالار دریافت که مقصود القای چنین تصویری است که به هیچ وجه مرتکب خطا نشده‌اند بلکه برعکس حق هم داشته‌اند.

این کارها بدین خاطر بود که وقتی با قایق مسلح به امید دستگیری شخص وی آمدند و موفق نگردیدند ملتفت شدند از آن بازی چیزی نصیبشان نگشته به علاوه ترسیدند دریاسالار هم تهدیدی که به زبان آورده به مورد اجرا گذارد. در حقیقت هم وی قصد اقدام داشته و می‌پنداشت امکان موفقیت وجود دارد.

سرانجام دریاسالار برای بازگرداندن افرادش که در دست آنان بود رضایت داد علاوه بر فرمان شاه و ملکه خطاب به شاهان و فرمانروایان، سایر احکام خود را نیز نشانشان دهد. هر چه از این قبیل داشت تسلیم کرد و ایشان با رضایت به ساحل بازگشتند. کمی بعد افراد را با قایق آزاد کردند. دریاسالار به وسیله این افراد اطلاع یافت چنانچه شخص وی را اسیر کرده بودند هرگز آزادش نمی‌کردند زیرا فرماندار گفته بود پادشاه او چنین دستور داده بود.

شنبه ۲۳ فوریه

شب گذشته هوا ظاهراً رو به بهبود گذاشته بود. دریا سالار لنگر برداشت و به قصد جستجوی یک لنگرگاه مناسب و تهیه چوب و سنگ برای افزایش وزنه ثقل کشتی آغاز به گردش دور جزیره کرد اما فقط در ساعات عصر موفق به یافتن لنگرگاه شد.

یکشنبه ۲۴ فوریه

دریا سالار روز گذشته، هنگام شب برای بارگیری چوب و سنگ لنگر انداخته بود. اما چون دریا بسیار متلاطم بود، قایق موفق به کناره‌گیری نشد. در آخر ربع اول شب، بادهای غرب و جنوب غربی آغاز به وزیدن کرد.

دریا سالار به علت خطر بزرگی که در این جزایر از باد جنوب غربی که مقدم بر باد جنوبی است و برای کشتی‌های متوقف با لنگر به وجود می‌آید، دستور داد قایق را به کشتی ببندند و چون هوا برای رفتن به کاستیل مساعد بود، بارگیری چوب و سنگ را بازگذاشت و دستور داد به طرف شرق برانند. تا طلوع آفتاب در مدت تقریباً شش ساعت و نیم با سرعت هفت میل در ساعت جمعاً چهل و پنج میل و نیم پیمود. از سپیده صبح تا غروب آفتاب هم با سرعت شش میل در ساعت، به مدت یازده ساعت، شصت و شش میل طی کرد. با افزایش آن بر چهل و پنج میل و نیم در شب یکصد و یازده و نیم یعنی بیست و هشت فرسنگ حاصل می‌شود.

دوشنبه ۲۵ فوریه

روز گذشته پس از غروب آفتاب راه خود را به طرف شرق با سرعت پنج میل در ساعت ادامه داد و جمعاً به مدت سیزده ساعت در شب، شصت و پنج میل یعنی شانزده فرسنگ و یک چهارم پیمود. از سپیده دم تا غروب

هم در دریایی آرام و صاف شانزده فرسنگ و نیم دیگر طی کرد -
 پروردگارا شکرت.
 پرنده بزرگی شبیه یک عقاب به طرف کشتی آمد.

سه‌شنبه ۲۶ فوریه

روز گذشته پس از غروب آفتاب، دریاسالار در دریای آرام و صاف به
 طرف شرق راند - شکر خدای را به جای می‌آوریم. در بخش مهمی از
 شب با سرعت هشت میل در ساعت حرکت کرد و جمعاً یکصد میل یعنی
 بیست و پنج فرسنگ طی کرد.
 پس از طلوع آفتاب باد کم بود اما گرفتار رگبار شد. و فقط هشت
 فرسنگ در جهت شرق - شمال شرقی طی کرد.

چهارشنبه ۲۷ فوریه

در این شبانروز، دریاسالار به علت باد مخالف و امواج بزرگ از مسیر خود
 منحرف شد. در این موقعیت در فاصله یکصد و بیست و پنج فرسنگی از
 دماغه سنت وینست (Saint Vincent) و در فاصله هشتاد فرسنگی جزیره
 مادر و در یکصد و شش فرسنگی جزیره سانتاماریا قرار داشت.
 در حالی که در آستانه سرا قرار داشت چنان طوفانی وی را به شدت
 می‌آزد.

پنجشنبه ۲۸ فوریه

با همان روش شب گذشته تحت وزش بادهای گوناگون از جنوب و جنوب
 غربی پیش می‌رفت. باد گاه به یک طرف و گاهی به طرف دیگر
 می‌چرخید و کشتی را به طرف شمال شرقی یا شرق - شمال شرقی
 می‌راند و تمام روز بدین ترتیب گذشت.

جمعه اول مارس

در شب به جانب شرق - ربع شمال شرقی رانده و دوازده فرسنگ طی کرد. در روز، در همان طریق و جهت بیست و سه و نیم فرسنگ پیمود.

شنبه ۲ مارس

در شب مسیر خود را به طرف شرق - ربع شمال شرقی ادامه داده و بیست و هشت فرسنگ در شب و بیست فرسنگ در روز طی کرد.

یکشنبه ۳ مارس

پس از غروب آفتاب باز هم به طرف شرق راند. ناگهان گردبادی برخاست و کلیه بادبان‌هایش را از جای کنده و او را در معرض مهلکه‌ای عظیم قرار داد. لکن به مشیت الهی خلاصی یافت. دریا سالار قرعه کشید تا زائری با پیراهن برای زیارت سانتاماریا سیتا در هوئلدا (در اندلس - م.) تعیین شود. قرعه به نام خود او افتاد. همه نذر کردند که اولین شنبه پس از ورودشان با نان و آب روزه بگیرند! (فقط نان و آب بخورند - م.). پیش از آنکه بادبان‌هایش از جا کنده شود، شصت میل طی کرده بود. پس با دکل عربان حرکت کردند. در حقیقت در اثر طوفانی وحشتناک از باد و آب بادبان‌ها از دو طرف بلعیده شده بود.

نشانه‌هایی از نزدیکی خشکی پدیدار شد. درست در نزدیک لیسبون قرار داشتند (در پرتغال - م.).

دوشنبه ۴ مارس

شب گذشته متحمل طوفانی چنان وحشتناک شدند که انگاشتند در میان امواجی که از دو طرف بر روی کشتی فرو می‌ریخت، و بادهایی که گویی کشتی را به هوا پرتاب می‌کرد، سیلی که از آسمان می‌آمد و آذرخشی که

تاریکی شب را می شکافت، تباه خواهند شد. اما به لطف پروردگار مدد الهی شامل حالش شد و بدین ترتیب تا آخر ربع اول شب راند و در این لحظه پروردگار خشکی را عیان ساخت که ملوانان به چشم بینند.

در این حال برای آنکه قبل از شناسایی به ساحل ورود و به تحقیق بدانند که بندرگاهی یا محل های دیگری هست که آنجا امکان پناه گرفتن باشد، دستور داد بادبان زیرین دکل بزرگ را برافراشتند. این امر به علت فقدان وسیله دیگری برای اندکی پیشروی بود با آنکه خود این عمل خطر بزرگی برای حفظ کشتی در دریا محسوب می شود. اینچنین پروردگار تا روز روشن که پس از مشقت و اضطراب بی اندازه فرا رسید، ایشان را حفظ کرد.

بامداد، دریاسالار موفق به شناسایی ساحل شد. صخره سین ترا (Cintra) بود در کنار رودخانه لیسبون. عزم کرد داخل آن گردد چون چاره ای دیگر نبود. طوفان چنان سهمناک بود که امواجش بر روی شهر کاس کائس^۱ واقع در مصب رودخانه، درهم می شکست. دریاسالار می گوید: تمام صبح، مردم تمام شهر در ساحل ایستاده و برای آنان دعا می خواندند. و پس از آنکه وارد بندر شدند، جملگی حیرت زده از نجاتشان به دیدارشان شتافتند.

از این قرار، دریاسالار دز ساعت سوم صبح از برابر راستلو (Restelo) در کنار برج بلن (Belen در پرتغال) عبور کرده و به درون رودخانه لیسبون رفت. آنجا دریانوردان به او گفتند که هرگز زمستانی چنان طوفان زای ندیده اند. و نیز خبر دادند: بیست و پنج کشتی در فلاندر نابود شده و تعدادی دیگر چهار ماه است از بندر خارج نشده اند.

دریاسالار بلافاصله پس از ورود به پادشاه پرتغال نامه ای نوشت که در نه فرسنگی آن محل اقامت داشت. در طی آن بیان کرد: پادشاه و ملکه

کاستیل به او فرموده‌اند در صورت لزوم به بنادر کشور اعلیحضرت پادشاه پرتغال پناه برد. و اگر نیاز باشد هزینه‌ها پرداخت گردد و تقاضا کرد پادشاه مقرر دارد تا به وی اجازه دهند با کشتی به شهر لیسبون عزیمت کند تا چند گستاخ به تصور آنکه حامل طلای بسیار است او را در بندرگاهی خلوت یافته و قصد شرارت کنند و همچنین به او اطلاع داده که از گینه بازگشت نکرده بلکه از هندوستان آمده است.^۱

سه‌شنبه ۵ مارس

در این روز، بارتولمه دیاز (Diaz) اهل لیسبون فرمانده کشتی بزرگ سلطنتی پرتغال و قابل‌ترین افسر توپخانه و سایر سلاح‌ها که کشتیش نیز در راستلو لنگر انداخته بود با قایقی مسلح به کشتی دریاسالار آمده و از دریاسالار خواست برای ادای توضیحات به مفتش سلطنتی و ناخدای کشتی نامبرده، همراه وی عزیمت کنند.^۲

دریاسالار پاسخ داد: وی دریاسالار پادشاه و ملکه کاستیل است و از جایی که هست یعنی از کشتی‌های بزرگ و ناوگانش پایین نیامده تا به فلان افسر فلان توضیح را بدهد جز آنکه متوسل به نیروی مسلح شوند. فرمانده به او گفت: پس ناخدای کشتی را اعزام دارید. دریاسالار باز پاسخ داد نه ناخدا و هیچ کس دیگر نخواهد آمد مگر آنکه آنان را به زور ببرند زیرا چه خود وی برود و چه نماینده‌ای از طرف وی هر دو یکسان است و سنت دریاسالاران کاستیل چنین بوده که بهتر است بمیرند تا خود تسلیم شده یا یکی از افرادشان را تسلیم کنند.

فرمانده لحن خود را ملایم کرده و به وی گفت چون در تصمیم خود

۱- در حقیقت شگرد دیپلماتیک به کار می‌برد تا مباد گرفتار سرنوشت قبلی در جزیره پرتغال گردد. ضمناً نامی از طلا و هندوستان می‌برد تا پادشاه را به طمع اندازد - م.

۲- توجه شود که در این موقع کریستف کلمب فقط کشتی کوچک نینا را در اختیار داشت و در حقیقت بلوف می‌زند تا چنین القا کند که کشتی‌هایش در راه است.

جدی است همان طور باشد که او می خواهد ولی تقاضا کرد چنانچه فرمان های پادشاه و ملکه کاستیل را در اختیار دارد نشانش دهد. دریاسالار حاضر به نشان دادن آنها به وی شد و فرمانده بلافاصله به عرشه کشتی خود بازگشته و به ناخدای کل (دریادار، امیرالبحر - م.) به نام آوارو داما (Dama) گزارش داد. این شخص با دسته نظامی و تشریفات زیاد با موزیک طبل و شیپور و بوق به کشتی دریاسالار آمده و پس از مذاکره با دریاسالار خود را در اختیارش گذارد تا هر چه می خواهد دستور دهد.

چهارشنبه ۶ مارس

در این روز پس از آنکه خبر بازگشت دریاسالار از هندوستان منتشر شد آن قدر مردم از شهر لیسبون به دیدن خود وی و هندیان (بومی ها یا اهالی قاره جدید - م.) همراهش به کشتی آمدند که اعجاب آور بود و همه شگفت زده شکر خدای را به جای می آوردند و می گفتند به علت ایمان محکم پادشاه و ملکه کاستیل و آرزوی آنان برای خدمت به پروردگار است که پروردگار متعال همه اینها را به ایشان اعطا کرده است.^۱

پنجشنبه ۷ مارس

در این روز جمعیت عظیمی به کشتی آمد از آن جمله تعدادی از اعیان و ممیزان سلطنتی حضور داشتند. همگی شکر خدای را به خاطر چنان ثروت و املاک کلان و گسترش جهان مسیحیت که از جانبش به پادشاه و ملکه کاستیل اعطا شده، به جای می آوردند. دریاسالار می گوید: برای اینکه اعلیحضرتین در راه پیشرفت مذهب مسیح کوشیده و عمل می کنند، قدرشناسی شایسته کردند.

۱- قبل گفتم پادشاه اسپانیا فردیناند حرص و طمع زیادی برای طلا داشت. گوش پادشاه و ملکه را پر می کند - م.

جمعه ۸ مارس

در این روز، دون مارتین نورونا (Noronha) از طرف پادشاه نامه‌ای تسلیم دریاسالار کرد. توسط این نامه پادشاه از وی دعوت کرده تا به محل اقامت وی برود چون هوا هم مساعد عزیمت وی با کشتیش نبود. بدین ترتیب برای اجتناب از هرگونه سوء تفاهمی با وجود اینکه چندان در بند رفتن نبود، قبول کرد. و برای گذراندن شب عازم ساکانین (در پرتغال - م.) شد. پادشاه پرتغال به ممیزان خود دستور داده بود هر چه دریاسالار نیاز دارد مجاناً در اختیار وی و افراد وی و کشتی وی قرار داده، و هرکاری دریاسالار داشته باشد انجام دهند (هر چه خواست دریاسالار باشد بکنند - م.).

شنبه ۹ مارس

در این روز دریاسالار از ساکانین به قصد حضور در محل اقامت پادشاه یعنی در دره بهشت، در نه فرسنگی لیسبون حرکت کرد. چون باران می‌بارید نتوانست زودتر از فرارسیدن شب به مقصد برسد. پادشاه به بزرگان دربارش دستور داده بود او را با حرمت زیاد استقبال نمایند و به وی اظهار التفات بسیار نمود. به وی اجازه نشستن داد^۱ با وی دوستانه سخن گفت و آمادگی خود را برای صدور دستور اجرای اموری که در خیر و صلاح پادشاه و ملکه کاستیل و خدمت به آنان است به طور کامل حتی بیش از آنچه برای خود وی بود اظهار نمود. او خرسندی خویش را از فرجام موفقیت آمیز سفر و از انجام آن ابراز داشت اما به نظرش به موجب قرارداد منعقد فی مابین پادشاه و ملکه کاستیل و خود او، با وی مصالحه می‌گردد.

۱- «به وی اجازه داد کلاه بر سر گذاشته و بنشیند» (فرناندو کلمب فرزند کریستف).
نشانه احترام پادشاه به اشخاص بوده است.

دریاسالار به این مسئله پاسخ داد که قرارداد را ندیده و در این باره چیز دیگری نمی‌داند جز اینکه پادشاه و ملکه کاستیل به وی دستور داده بودند به مین و هیچ کجای گینه نرود و این دستور را هم قبل از حرکتش گفته بود در تمام بنادر اندلس جار بزنند.^۱ پادشاه با ملاطفت به وی پاسخ داد که اطمینان دارد در این نوع امور به میانجی‌ها نیازی نخواهد بود. پادشاه پریور کلاتو (Clato) را که از رجال مهم محلی بود به عنوان میزبان وی تعیین نمود. او دریاسالار را با احترام زیاد و ممتازترین عنایت و توجه پذیرایی کرد.

یکشنبه ۱۰ مارس

در این روز پس از مراسم مذهبی، پادشاه برای دریاسالار تکرار کرد هر چه را نیاز داشته باشد فوراً به او خواهد داد. مدتی هم با وی درباره سفرش صحبت کرد و باز هم به وی رخصت نشستن داد و سرشار از مظهر افتخار نمود.

دوشنبه ۱۱ مارس

در این روز دریاسالار از پادشاه اجازه مرخصی خواست. پادشاه مطالب بسیاری به وی سفارش کرد تا از جانبش به شاه و ملکه کاستیل بگوید و ضمناً لطف شدید خود را به وی ابراز نمود. بعد از ناهار وی عزیمت کرد و پادشاه دستور داد تا دون مارتین دونورنا او را بدرقه کند. تعدادی از اعیان به آنان پیوسته و او را تا قسمتی از راه با تشریفات مشایعت کردند. سپس به صومعه سنت آنتوان در مکانی به نام ویلافرانکا، محل اقامت

۱- پادشاه پرتغال به طمع افتاد که سهمی از اکتشافات به دست آورد. و از قراردادی صحبت می‌کند که مربوط به مستملکات افریقایی است. کریستف کلمب حواش جمع است و اشاره می‌کند که به افریقا نرفته است.

ملکه برای ادای احترام و دستبوسی رفت. زیرا ملکه برایش پیغام فرستاده بود پیش از آنکه او را ملاقات نکند، عزیمت ننماید. نزد ملکه دوک و مارکی (دوک مانوئل برادر ملکه و مارکی ویلارآل) حضور داشتند، و دریاسالار را به حرمتی زیاد پذیرا شدند.

شبانۀ از آنجا حرکت کرده و به لیلاندر (در پرتغال) رفت.

سه‌شنبه ۱۲ مارس

در این روز، هنگام عزیمتش از لیلاندر به قصد بازگشت به کشتی، مأموری از طرف پادشاه خود را معرفی نموده اظهار داشت چنانچه بخواهند از طریق زمینی عازم کاستیل شود، وی مأموریت یافته وسایل لازم را تهیه و او را همراهی کرده و دستور تدارک منزل و اسب دهد.

وقتی دریاسالار خواست از مأمور جدا شود وی دستور داد یک قاطر در اختیار دریاسالار گذاردند و یکی هم به کشتی‌ران او که همراهش بود، دادند.

دریاسالار اضافه می‌کند بعداً اطلاع حاصل کرد، مأمور مذکور بیست‌اکوی (سکه طلا) به کشتی‌ران انعام داده بود. و متذکر می‌شود: گویی این اعمال بدین خاطر صورت می‌گرفت که پادشاه و ملکه کاستیل از آن اطلاع یابند. در شب به کشتی رسید.

چهارشنبه ۱۳ مارس

در این شب (شب چهارشنبه) در حین مدّ و در تحت فشار باد شمال - شمال غربی لنگر برداشته و بادبان به سوی سویل (اسپانیا) برافراشت.

پنجشنبه ۱۴ مارس

روز گذشته در غروب آفتاب، مسیر خود را به طرف جنوب ادامه داد

و پیش از سپیده دم به کنار دماغه سنت وینسنت (Vincent) در پرتغال رسید.

سپس به قصد رفتن به سالت (Salt) به جانب شرق راند. در سراسر روز باد خفیفی وزید. از این رو فقط به کناره فورون رسید (دماغه Faro یا فارو نام کنونی آن است).

جمعه ۱۵ مارس

روز گذشته پس از غروب آفتاب، تا صبح در تحت وزش باد خفیف مسیر خود را ادامه داد در طلوع آفتاب به کرانه سالت رسید. در ساعت ظهر هم زمان با مدّ از بندر سالت عبور کرده و وارد بندر شد. این همان بندری بود که در تاریخ سوّم اوت سال گذشته آن را ترک کرده بود^۱ و می گوید: و بدین ترتیب اینجا این یادداشت ها خاتمه می پذیرد.^۲

پایان

۱- کشتی پیتا غرق نشده بود بلکه بساحل بایون (Bayonne) در گالیس (Galice) در اسپانیا) رسیده بود. در آنجا ناخدای آن مارتین آلونسو پینسون از موفقیت سفر به پادشاه و ملکه اسپانیا خبر داده بود. سپس به بندر پالوس (Palos اسپانیا) رفت ولی فقط چند ساعت پیش از ورودش کریستف کلمب از آنجا عزیمت کرده بود. مارتین آلونسو پینسون هنگام ورود به سختی بیمار بود و کمی بعد نیز فوت کرد (۱۴۹۳ - ۱۴۴۰).

۲- کریستف کلمب ابتدا قصد داشت از طریق دریا با کشتی به بارسلن برود چون شنیده بود شاه و ملکه اسپانیا در بارسلن به سر می برند. سپس تصمیم خود را تغییر داده از راه زمینی عازم گردید. بدین جهت یادداشت های سفر در اینجا خاتمه می پذیرد.

تعلیقات

آراگون (Aragon): ناحیه شمال اسپانیا، جنوب کوه‌های پیرنه، همسایه کاستیل نو و کهنه شامل ایالت تروئل و ساراگوستا و اوسکا است. مدتی تحت نظر ویزیگوت‌ها و بعد تحت حکومت مورها (بربرها) بوده است و بعداً در سال ۱۴۷۳ با کاستیل متحد شد.

آزتک (Aztek): نام قومی است که در مکزیک حکومت می‌کردند. آنها در قرن ۱۲ میلادی از شمال مکزیک آمدند و شهر چیتتلان را ساختند. در سال ۱۵۱۹ توسط اسپانیا با کشتار وحشیانه برافتادند. تمدن بسیار غنی، ساختمان‌های بزرگ و راه‌های مناسب و جواهرسازی پیشرفته و مجسمه‌های معابد و کتب خط تصویری (هیروگلیف) آنها توسط زوما راگای کشیش از بین برده شد.

آسوره، آسورش (Asoreš): مجموعه ۱۳ جزیره با وسعت ۲۳۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی حدود ۳,۲۰۰,۰۰۰ نفر. جزء پرتقال در قسمت شمال اقیانوس اطلس است. در سال ۱۴۴۵ پرتغالی‌ها آن را مستعمره کردند و در سال ۱۹۴۳ ایالات متحده در آن پایگاه هوایی ساخته است. شهر عمده‌اش پونته دلکادا و محصولش غلات و میوه و انگور است.

آگوتی: جوئده امريکايي از خانواده *Dasyprocta*. رنگي فلفل نمکي (خاکستري) شبیه به موش با سه انگشت عقبی.

آلباتروس (*albatros*): پرنده‌ای است از منقارلوله‌ای‌ها که در جنوب اقیانوس کبیر و اقیانوس هند زندگی می‌کند. فاصله بال‌های این پرنده به ۳ متر می‌رسد. کریستف کلمب برای اینکه نشان دهد به طرف هند می‌روند دیدن آلباتروس را بهانه می‌کند. در صورتی که مرغان دیده شده نوعی غاز وحشی بودند نه آلباتروس.

آنتیل یا آنتیل‌ها: نام عمومی جزایر هند غربی به جز باهاما است. در جنوب غربی ممالک متحده در دریای کارائیب قرار دارد. اولین منطقه‌ای بوده است که کلمب پای بدانجا نهاد جزایر آنتیل دو قسمت است:

۱- کوبا، ژامائیک، هیسپانیولا و پورتوریکو

۲- الف: مجمع‌الجزایر چهارگانه ورجین در اختیار ممالک متحد و انگلستان. ب: جزایر بادپناه، انگلیس و فرانسه. ج: جزایر بادگیر: انگلیس و فرانسه. د: جزایر نزدیک ساحل شمالی ونزوئلا، هلند و ونزوئلا. این جزایر مرکز کشت قهوه و نیشکر است.

اسطرلاب یا اصطرباب: دستگاه نجومی که حل برخی از مسائل آسمانی به وسیله آن انجام می‌گیرد. عبارت از یک دایره است به قطر ۱۰-۲۰ سانت یا بزرگتر و برخی کوچک و دارای یک عضاده است که بر پشت آن قرار دارد و می‌گردد و با آن اندازه‌گیری‌های نجومی را انجام می‌دادند. از اختراعات یونانی‌هاست و انواع آن از قبیل عصایی و زورقی آن ساخته شده است. زورقی توسط سجری ساخته شده که با آن حرکت زمین و ساکن بودن خورشید را معین کرد. اسطرلاب تا قرن ۱۶ در اروپا رواج داشت و در شرق تا اواخر قرن ۱۹ کتب بسیاری درباره آن توسط ابوریحان و مظفر طوسی و موسی خوارزمی نوشته شده است.

اعتدال، اعتدالین (E'Tedaleyn) در اعتدال دو نقطه تقاطع دائرة البروج با دایرة معدل النهار (استوانه فلکی) دو نقطه متقاطر (قطرها) از کره آسمان است و خورشید سالی دوبار از آنها می‌گذرد که شب و روز مساوی است: اول فروردین (اعتدال ربیعی) و دیگری اول مهرماه (اعتدال خریفی). خورشید در اول تابستان و اول زمستان از نقطه خود به انتهای معدل النهار می‌رسد و میل کلی خورشید ثابت می‌ماند و به نظر می‌رسد که خورشید ثابت است. این دو را انقلابین می‌نامند و اعتدال آنها را شتوی (shatvi) و صیفی (seyfi) می‌نامند.

الکساندر ششم: پاپ اهل اسپانیا از خانواده بورژیا. این خانواده از قرن ۱۴ تا اواخر قرن ۱۶ اعتبار فراوان داشتند. فاسدترین، رذل‌ترین و بی‌حرمت‌ترین خانواده اشراف اروپا بودند، در مقابل هنرپرور هم بودند. مهمترین اعضای این خانواده عبارتند از آلفونسو (۱۳۷۸ - ۱۴۵۸) که پاپ اعظم به نام کالی کوستوس سوم بود. دیگر رودریگو (۱۴۳۱-۱۵۰۳) به نام الکساندر ششم به مقام پاپی رسید و سزار بورژیا که ملقب به دوک دووالانتینوا ۱۴۷۶-۱۵۰۷ فرمانروای ایتالیا. پسر نامشروع پاپ الکساندر ششم در ۱۷ سالگی کاردینال شد و پس از کشته شدن برادر بزرگترش که احتمالاً در توطئه قتل او دست داشت به کار سیاست پرداخته با لوئی ۱۲ متحد شد. لوئی دوک‌نشین دووالانتینوا را به او داد، شارلو توایره دختر امیرنشین را به نام ژان به عقد خود درآورد. فرمانروایی رومانی، و دوک‌نشین اوربنیو و چند ناحیه دیگر را به دست گرفت و دشمنان خود را با حيله به قلعه سینگالیا آورد و همه را خفه کرد. در سال ۱۵۰۳ که پدرش مرد پاپ بعدی با او مخالفت کرد و او چون حمایت لوئی ۱۲ را نیز از دست داد به پادشاه ناوار پناهید. در خدمت او دز جنگ کشته شد، او ستمکار، قاتل، بدکار، حيله‌گر و خیانت‌پیشه و در عین حال زیبا، بلیغ و دوستدار هنر و دانش بود. دیگر از این خانواده لوکرس (Borja-Lukres) دختر نامشروع پاپ الکساندر ششم و خواهر سزار (۱۴۸۰-۱۵۱۹) در سیزده سالگی با جوانی به نام سفور ساندرا ازدواج کرد. در سال ۱۴۹۷ پس از چهار سال زندگی پدرش او را مطلقه گردانده و او را به

آلفونسوی آراگون پسر نامشروع آلفونسوی دوم داد (ازدواج مناسب). شوهر دوم او به دست برادرش سزار کشته شد. در سال ۱۵۰۱ با آلفونسوس رداسته ازدواج کرد. این دوک در سال ۱۵۰۵ دوک فرانسوای شد، لوکرس زیبا در دربار پرشکوه او زیست. او مکار، حيله گر، آدمکش و زیبا و باهوش بود. درباره روابط نامشروع او با برادرش نیز مطالبی نگاشته شده است.

دیگر از این خانواده فرانسوا بورژیای قدیس (۱۵۱۰-۱۵۷۲) است. مصلح مذهب، سومین سردار انجمن یسوعیان از خویشاوندان شارل پنجم و نواده پاپ الکساندر ششم است. در ۱۵۳۴ دوک شد. پس از مرگ زوجه اش در سال ۱۵۵۰ نزد قدیس ایگناتیوس رفت و املاک و القاب خود را به فرزند ارشدش منتقل کرد و به ارشاد پرداخت. در ۱۵۵۴ متصدی امور هیئت های یسوعی شد و هیئت هایی به امریکا فرستاد. نظام نامه یسوعیان از اوست.

امریکو وسپوتچی (Amerigo Vesputci): (۱۴۵۴-۱۵۱۲) اهل فلورانس ایتالیا، دریانورد و در استخدام خانواده مدیچی بود. در سال ۱۴۹۲ برای کارهای تجاری آنها به شهر سویل رفت و در سال ۱۴۹۹ برای کشف سرزمین های جدید به اتفاق آلونسودا اوخدا (Alonsode Oxeda)، به طرف امریکا رفت و بعد از او جدا شد. به تنهایی مصب رود آمازون را کشف کرد و سواحل امریکای جنوبی را نوردید. در ۱۵۰۰ به اسپانیا بازگشت. در ۱۵۰۱ به خدمت پرتغال درآمد و دوباره سفر کرد و مصب ریودلاپلاتا را یافت. تا ۵۰ درجه عرض جنوبی پیش رفت و در ۱۵۰۲ به اسپانیا بازگشت. او این کشف را جدا از آسیا و هند دانست. در سال ۱۵۰۷ مارتین والدزلولد در مقدمه کتاب هیوی (اخترشناسی) نام امریکا را به افتخار او به قاره جدید داد.

انحراف مغناطیسی (Magnetic Declination): چون قطبین زمین در جای خود نیست (زمین کروی کامل نیست بلکه شلجمی است) بنابراین قطب نما هرگز شمال واقعی زمین را نشان نخواهد داد این را انحراف می نامند. به طور

مثال آخرین اندازه‌گیری سال ۱۹۶۰، نشان‌دهنده ۷۵ درجه عرض شمالی و ۱۰۱ درجه طول غربی بوده است. جنوب نیز ۶۷ درجه عرض جنوبی و ۱۴۳ درجه طول شرقی است.

ایسلند (Island): در شمال اقیانوس اطلس در ۹۶۰ کیلومتری نروژ شامل یک جزیره بزرگ و چند جزیره کوچک. ۱۰۳,۵۳۶ کیلومتر مربع و حدود ۲۰۰,۰۰۰ جمعیت دارد. پایتخت آن ریکیاویک است. ۲۵٪ این کشور قابل سکونت است و مرتفع‌ترین قسمت آن ۶۲۰ متر است و دارای ۱۰۰ آتش‌فشان که بسیاری هنوز مشتعل و بلندترینشان هلکاکان است. فاقد جنگل، دارای مراتع خوب و پرورش گوسفند در آن رایج است. آب فراوان دارد. حکومت دموکراسی و جمهوری و از کشورهای بسیار مرفه است که رفاه اجتماعی آن در سطح بالا قرار دارد. در ۱۰۰۰ میلادی مسیحیت در آن رایج شد ولی تا قرن ۱۳ آثار بت‌پرستی در آن دیده می‌شود. در ۱۲۶۱ تابع نروژ و در ۱۳۸۰ تابع دانمارک شد. در ۱۸۷۴ خودمختار و در سال ۱۹۱۸ مستقل و متحد دانمارک شد. در ۱۹۴۴ با رأی مردم مستقل شد. زبان آن نورس و زبان ژرمنی قدیمی است که از قرن سیزدهم و پانزدهم ادبیاتی بسیار غنی دارد.

بانوی گوادولوپ: شهری در اسپانیا در ایالات کاژی که از قرن ۱۵ شهرت بسیار دارد. به‌خاطر دیری که در آنجا به افتخار پیروزی بر مسلمین برپا کرده‌اند یا قبل از آن وجود داشته و بعدها به‌خاطر پیروزی بر مسلمین و فتح گرانا‌دا بدان توجه بیشتری شده است. همچنین بقعه‌ای در مکزیک که بزرگترین زیارتگاه در نیمکره غربی و مکزیک است. همان‌طور که ذکر شده‌ای است ساخته شده توسط کشیشان دغل‌کار است و به نام بانوی گوادولوپ نامیده شده است و جایگاه دختر سرخ‌پوست تازه مسیحی شده‌ای است که مریم مقدس بر او ظاهر شد.

بیت المقدس (Beytol'Maqdes): به فارسی آن را Beytol'Moqadas

می‌نامند. اورشلیم یا شهر سلامتی به عبری و به عربی قدس الشریف، یا قدس می‌نامند. دو قسمت است. دولت فعلی اسرائیل تسلط بر هر دو قسمت دارد. قرار بوده است که قسمت مسلمان‌نشین در اختیار حکومت فلسطینی قرار گیرد که فعلاً چنین نیست. مسجدالاقصی و قبه‌الصخره در آن است که نزد مسلمین بسیار ارزشمند است و قبله اول مسلمین بوده است. دیوار ندبه یهود در آن واقع است. از ۱۵ قرن قبل از میلاد این شهر آباد بوده است. در قصص تورات تصرف و توسعه آن به داوود پیامبر داده شد، اما سلیمان پیامبر در آن معبدی ساخت که فراماسون‌ها به آن معبد احترام می‌گذارند. در ۵۸۶ ق.م بابلی‌ها آن را تصرف کردند و مردم را به اسارت بردند. کوروش کبیر آن را به یهود باز داد و اسرای یهودی بابل را بدانجا بازگشت داد.

در ۷۰ بعد از میلاد این شهر به دست تیتوس ویران شد. در زمان اشکانیان توسط پاکور فرزند ارد به تصرف ایران درآمد و چندین بار توسط رومی‌ها غارت شد. در سال ۱۳۴ با مسیحی شدن کنستانتین این شهر مسیحی شد. در ۱۰۹۹ به توسط صلیبی‌ها فتح شد. بعداً توسط صلاح‌الدین ایوبی در ۱۱۸۷ یعنی پس از ۸۰ سال دوباره مسلمین آن را گرفتند و در ۱۵۳۴ میلادی سلطان سلیمان عثمانی آن را تصرف کرد و دیواری بر آن کشید. در جنگ بین‌الملل اول به تصرف قوای انگلیس درآمد. از سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۷ مهاجرت یهودیان به آنجا شروع شد و در سال ۱۹۶۷ در جنگ اعراب و یهودیان تمام قسمت‌های آن به تصرف یهودیان درآمد و اکنون یهودیان آن را پایتخت خود می‌دانند.

پائولو توسکانلی (Paolo Toscanelli): ۱۳۹۷-۱۴۸۲. هیوی (اخترشناس)، ریاضی‌دان و پزشک ایتالیایی. گویند کریستف کلمبوس از نقشه او برای رسیدن به هند (امریکا) استفاده کرده است. این دانشمند تصور می‌کرد که کره زمین ۲۵٪ کوچکتر است. او اعتقاد داشت که ژاپن در ۲۴۰۰ نامتیکال (میل دریایی) جزایر کاناری قرار دارد. این نظر او کلمبوس را وسوسه می‌کرد.

پرو: جمهوری، در امریکای جنوبی. ۳۳۱,۴۱۰ کیلومتر مربع وسعت و حدود ۱۰ میلیون جمعیت دارد. پایتخت آن لیما و شهرهای عمده‌اش ارکی پا و کایالو و کوسکه و تروخیلو است. محصولات آن مس، نقره، کاکائو، لامبا، نفت، بیسموت، پشم، توتون، قهوه، چای، زیتون، کنین و غیره است. از همین جهت این کشور دارای تاریخ ثابت و مورد طمع استعمارگران است. بش ارو سردار اسپانیایی پادشاه اینکا، آتا اوآلیا را کشت و حکومت اینکا را برانداخت و تمدن عظیم آن را از بین برد. در سال ۱۸۲۱ استقلال یافت.

پوتولمه، کلود (Claudius - Ptolome): یکی از بزرگترین منجمین و جغرافی دانان قدیم است، چیز کمی درباره زندگی او یافت شده است. سال تولد او بین ۸۵ تا ۱۶۷ ذکر شده است. این مشهور است که از سال ۱۲۷ تا ۱۵۱ در اسکندریه رصد ستارگان را می‌کرده است. کتاب عمده‌اش المجسطی (*Almagesti*) که شرح کارهای هپارکوس یا ابرخس (*Hipparchus*) منجم نامدار یونانی است و کتاب دیگر از کتب او ریاضی اوست و همچنین جغرافیه، او کتاب دیگری درباره نور دارد که انعکاس نور را توضیح می‌دهد، هم شکست نور را از اشیا دیگر. جغرافیای او مهم است و تا سال‌ها نقشه‌های او مورد توجه بوده است. او مدار زمین را که ثابت فرض می‌کرد اندازه‌گیری کرد.

نجوم او تا کشف نیکلاس کوپرنیک در ۱۵۴۳ مورد قبول بوده که زمین مرکز عالم است و خورشید به دور آن می‌گردد. او ارساد ستارگان را انجام داده است و توضیحات بسیار در این باره دارد.

پورتوریکو: در سال ۱۴۹۳ کریستف کلمب آن را بازدید کرد و در ۱۵۰۸ مهاجرنشین شد و تمام بومیان آن قتل عام شدند و بردگان سیاه جای آنان را گرفتند. در سال ۱۸۹۳ در جنگ بین اسپانیا و امریکا به کشور ایالت متحده تعلق یافت و تاکنون ایالت‌نشین آن است و در سال ۱۹۵۲ به عنوان عضو کشورهای مشترک المنافع امریکا درآمد. در امور داخلی خودمختار و در کارهای خارجی و

دفاعی تابع امریکا است. زبان آن اسپانیایی و وسعت آن ۸۸۷۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن حدود ۳۰۰,۰۰۰ و محصولش نیشکر است.

پیریت (Pyrite): سولفیت آهن که به رنگ زرد می باشد. Fes_2 به طلای ساختگی (قلابی) معروف است.

جامائیک، ژامایک (Jamayka-Jamaik): این جزیره توسط کریستف کلمب کشف شد و ۱۱,۴۳۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۱,۷۰۰,۰۰۰ جمعیت. در جنوب کوبا و غرب هائیتی واقع است و از ۱۵۰۹ تا ۱۶۵۵ تحت سلطه اسپانیا بود در ۱۶۷۰ جزء بریتانیا شد و در سال ۱۹۶۲ مستقل شد. اکثریت مردمان آن سیاه و محصولاتش قهوه، ادویه، توتون و پنبه است و کشوری فقیر و غارت شده است و پایتخت آن کینزینگتن است.

خارماهی: از تیره Gasterosteidae که در آب های نیم کره شمالی و آب های زیرمدار شمال زندگی می کند. در جلو باله خاردار و با نوع آن تعداد خارها تغییر می کند. نرها لانه می سازند و ماده ها تخم را در لانه می گذارند و از تخم ها به شدت محافظت می کنند.

زنبورک: سلاحی است بین توپ و تفنگ. آنها را بر پشت شتر یا قاطر حمل می کردند. در ساختار ارتش ایران از اواخر صفویه تا عصر مشروطیت یکی از ارکان بوده است. در جنگ های نادری به کار گرفته شد و در عصر ناصری به عنوان وسیله سرو صدا در جشن ها استفاده می کردند. رئیس آن را زنبورک باشی و محل نگهداری را زنبورک خانه می گفتند.

ژن (Jen): جنووا (Jenova) مرکز لیگوریا. در ایتالیا در ریویرا مرکز صنایع کشتی سازی و هواپیما سازی است. در سال های حکومت رومی ها رونق یافت.

در قرن نهم اعراب و مسلمانان را از کرس بیرون کردند. اولین بانک در سال ۱۴۰۸ به نام بانک سان جورجو در آنجا تأسیس شد. مستعمرات فراوانی در دریای مدیترانه پیدا کرد و مدتی تحت سلطه فرانسه بود. در سال ۱۸۶۰ با ساردین جزء ایتالیا شد. کریستف کلمب اهل آنجا بود.

سارگاس (Sargas): دریایی در شمال اقیانوس آتلانتیک که جزایر آسور ادامه دارد. دریایی پرموج و متحرک است.

سان سالوادر (San Salvador): اسمی که کریستف کلمب بر نخستین جزیره‌ای که کشف کرد نهاد و آن یکی از جزایر باهاما است و نام کنونی آن Watlings است.

سپانگو (Cipango): این نام از طرف مارکوپولو به ژاپن داده شده است (دائرة المعارف ریدرز دایجست، ۱۹۶۸).

سویل (Ceville): مقصود از رودخانه سویل در متن رودخانه گودالکویر (Guadalquiviri) است که از شهر سویل می‌گذرد (Huelva) و به اقیانوس اطلس می‌ریزد نه شهر سویل که اشبلیه اسلامی باشد و دارای تاریخی بسیار درخشان است.

سیرن، سیرن‌ها (Seyrenes): از اسطوره‌های یونانی. دخترانی که پای پرنده (یا ماهی) و بدن او را داشته‌اند. آواز دلفریب داشته و دریانوردان را فریب می‌دادند. یاسون و ارگونوت‌ها به وسیله نغمات اورفئوس از خطر آنان جستند. اودوسئوس گوش همراهان را بست و خود را نیز به دکل کشتی بست تا از شر آنها نجات یافت. تمام دریانوردان به وجود آن اعتقاد داشتند.

سیفیلیس (Syphilis-Sifilis): بیماری زهراوی خطرناکی است که در اوایل قرن ۱۶ در اروپا شیوع یافت. عامل آن Treponema Palladium یا اسپیروکت سیفیلیس است. در تحفه حکیم مؤمن به نام داء الافرنج آمده است. بیماری فرنگی است و در فارسی به آن آتشک (کوفت، بین عوام) می‌گویند. قبل از سال ۱۴۹۳ نامی از آن در اروپا برده نشده است. اولین کسی که از آن تلف شد آلفونسو پینسون دریادار همراه کلمب بود. این بیماری از بر جدید (امریکا) به اروپا راه یافت و از آنجا به شرق آمد. بیماری‌ای است که از رحم مادر به طفل سرایت می‌کند و سه دوره دارد. با اثر روی اعصاب موجب مرگ یا دیوانگی می‌گردد. در قدیم به وسیله ترکیبات جیوه یا بیسموت (سالوارسان) درمان می‌شده است. در برابر آنتی‌بیوتیک‌ها به خصوص پنی‌سیلین حساس است. این بیماری اکنون تقریباً در دنیا از بین رفته است. بین مردم صحراگرد خاورمیانه (عربستان و اردن و یمن و کوهستانی‌های افغانستان) اکنون وجود دارد. سازمان بهداشت جهانی، دنیا را از وجود آن مانند آبله پاک‌شده اعلام کرده است.

غرناطه، گرانادا (Granada): منطقه‌ای در اسپانیای فعلی، مرکز ایالت، در جنوب دامنه کوه‌های سیرانوادا نزدیک رود خنیل. منطقه‌ای کشاورزی و صنعتی و تجاری است، چرم و فرش و منسوج و محصولات آهن و مس و شیمیایی فراوان دارد. پس از حمله ویزیگوت‌ها شهر قدیم (خرابه آن نزدیک شهر فعلی وجود دارد) رو به انحطاط رفت و شهر جدید بنا شد. در تمام مدت حکومت مورها که مدت ۷۰۰ سال طول کشید این شهر یکی از مراکز مهم اسلامی بوده است. از ۱۳۸ هجری تا ۴۳۲ تحت حکومت امویان، از ۴۳۲ تا ۶۸۳ تحت حکومت زبیریان و از سال ۴۸۳ تا ۵۵۱ تحت سلطه مرابطون و از ۵۵۱ تا ۶۰۹ تحت سلطه موحدون و از ۶۳۰ تا ۸۹۷ برابر با ۱۴۹۲ میلادی تحت سلطه بنی نصر و به عنوان پایتخت آنها بوده است.

این شهر در این سال یعنی ۸۹۷ برابر با ۱۴۹۲ توسط ابوعبدالله محمد یازدهم به ملکه ایزابل و فردیناند تسلیم شد، به شرط آنکه آنها و یهودیان سالم از

آنجا خارج شوند. در سال ۱۴۹۹ کشتار مسلمانان و آتش زدن و خراب کردن آثار اسلامی شروع شد. این شهر در زمان حکومت بنی نصر ۵۰۰,۰۰۰ سکنه داشت در زمان ایزابل اسقف‌نشین اعظم شد. این شهر هم اکنون دارای جمعیتی حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر است و مرکز ایالت گرانا می‌باشد.

نکته جالب توجه این است که در قرارداد فیما بین ابو عبدالله محمد یازدهم و فردیناند چنین ذکر شده است که مسلمانان و یهودیان شهر صیانت شده و از شهر خارج گردند. بعدها علاوه بر کشتار عظیم مسلمین، یهودیان نیز کشتار شدند و اکنون یهودیان در فلسطین جزای این فداکاری و نگهداری مسلمانان را می‌دهند اگر چه این یهودیان اکنون نه یهودی بل خزر هستند و با قوم یهودی هیچ ارتباطی ندارند.

شهر غرناطه دارای آثار تاریخی بسیار از جمله قصر معروف الحمرا (حیاط معروف شیران) و باغ‌های مشهور مقر تابستانی حکام مسلم را دارد. از جمله دیگر آثار آن کاخ شارل پنجم و کلیسای جامع رنسانس و دیر معروف کاتوزی که قصر ایزابل و فردیناند در آنجا قرار دارد و دانشگاه غرناطه که تأسیس آن در سال ۱۵۳۱ بوده است و رصدخانه آنجا که در سال ۱۹۰۲ تأسیس شد. این شهر یادآور فاجعه‌ها و کشتارها و غارت‌ها و سوزاندن کتاب‌هاست.

فرانسیسکن یا فرانسیسیان: فرقه‌ای که توسط قدیس فرانسین در ۱۲۰۹ تأسیس و در ۱۲۲۳ رسماً توسط پاپ تأیید شد. فرقه فقرای مسیحی بود. فرقه کاپوسن از انشعابات آن است. آنان مروجان فلسفه در دانشگاه‌های اروپا بودند و در بز جدید خدماتی انجام دادند.

فرقت (Fregate): نوعی مرغ دریایی که در آب‌های گرمسیر پرواز می‌کند و بال‌های بزرگ و قوی دارد. این کلمه بایستی عربی باشد که به کشتی‌های بزرگ بادبانی گفته می‌شود (نقل از فرهنگ نفیسی).

کاستیل (Kastil): قشتاله که مجموعه اسپانیا را تشکیل می‌دهد به دو قسمت نو و کهنه تقسیم می‌شود. کاستیل کهنه که حدود ۵۰,۰۰۰ کیلومتر مربع بوده و ۴/۵ میلیون جمعیت دارد. شامل ایالت آویلا، و بورگوس و سانتاندر و سکویا است و کاستیل نو که حدود ۷۳,۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و ۲/۵ میلیون جمعیت دارد و مشتمل است بر شهرهای رئال، سبوداد و کومنگا و مادرید و تولدو. آبیاری جدید توسط مسلمین به اهالی آموخته شد. نام کاستیل به مناسبت قلاع متعددی است که اشراف داشتند و همواره با هم در جنگ بودند و توسط ایزابل در سال ۱۴۷۹ و شوهرش فردیناند پادشاه آراگون اتحاد این منطقه تا حدی عملی شد و نوادگان آنان شارل یکم و بعد شارل پنجم حکومت و اتحاد این منطقه را فراهم کردند. و زبان کاستیل لهجه ادبی اسپانیا و مرکز آن مادرید پایتخت فعلی است.

کاسیک (Cazique, Cacique): رئیس فرمانده نزد هندی تباران غرب، همچنین نزد اهالی هائیتی.

کاناری، قناری: مجموعه ۷ جزیره که دو ایالت اسپانیا را تشکیل می‌دهند. به وسعت ۷۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی حدود ۱,۱۰۰,۰۰۰ نفر. دو ایالت لاسپالماس و سانتا کروز مرکز آن است. این جزایر در قرن ۱۵ به تصرف اسپانیا درآمد و مرکز سوخت‌گیری کشتی‌ها بوده است. اکنون مرکز گردشگری است و صادرات آن میوه‌های گرمسیری و ماهی و بخصوص پودر ماهی می‌باشد. تهریف که بزرگترین جزیره است ۲۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و نام باستانی آن پسن نو آریا بوده است. گفته می‌شود قناری (پرنده) از آنجاست.

کشتی پیتتا: با سه بادبان و ۲۳ متر طول. فرماندهی آن رام. آ. پنسون به‌عهده داشت که اختلافات شدیدی با دریاسالار پیدا کرد. زودتر به ساحل اسپانیا رسید و ۲۶ سرنشین داشت. جمعاً ۹۰ نفر در این سه کشتی بودند.

کشتی سانتاماریا (Santa-Maria): یکی از سه کشتی که کلمب در سفر اول در اختیار داشت. دارای طول ۷۵-۹۰ پا برابر ۲۳ تا ۲۷ متر بوده است. این کشتی دارای ۵ بادبان یکی کوچک در جلو و یکی متوسط و بعد از آن سومی بزرگ در وسط کشتی و چهارمی کوچک بالای آن و پنجمی مثلثی شکل در آخر کشتی قرار داشت و ۴۰ نفر سرنشین داشت. فرماندهی آن را خود کلمب به عهده داشت. او نام دماغه‌ای را در یک جزیره نیز سانتاماریا نهاد. این کشتی در سواحل کوبا در برگشت سفر اول او غرق شد.

کشتی نینا (Nina): دارای سه بادبان حدود ۷۰ تا ۷۵ پا ۲۱ متر یا ۲۳ متر طول و ۲۴ سرنشین. فرمانده آن و. آ. ر. پینسون.

کلمبوس: کریستف کلمب بین ۲۵ اوت تا ۳۱ اکتبر سال ۱۴۵۱ در داخل (جنوا) پایتخت مستقل یکی از جمهوری‌های ایتالیا به دنیا آمد. فامیل او کلمبو (Colombo) است. وقتی او در اسپانیا سکونت گزید خود را کریستوبال کولون (Cristobal Colon) نامید. نام پدرش دومنیکو کلمبو (Domenico) یک پشم‌باف (جولاه پشم) بوده است و او رهبری دسته‌ای از دست‌اندرکاران این رشته را از طرف دستگاه حاکمه یا گروهی که به این کار اشتغال داشتند دارا بوده است. مادر او سوسنا فونتانا روسا (Sussana Fontana Rossa) دختر یک بافنده (نساج) بوده است. کریستوفر بزرگترین از پنج فرزند بوده است. برادر او به نام بارتولمه (Bartholomew)، نقشه‌بردار و نقشه‌کش سفر بزرگ بوده است و در تمام کارهای خطیر همراه برادر بود و برادر کوچک دیه‌گو (Diego) دستیار او در حکومت هیسپانیا (Hispania). کریستوفر مانند هر بچه دیگر یاری‌دهنده پدرش در کارگاه نساجی بود اما او می‌خواست که به دریا برود. جنوا یک بندر مهم بود و از آنجا کشتی‌ها به مدیترانه می‌رفتند و قایق‌های کوچک به قلعه‌های اطراف می‌راندند. کریستوفر جوان بدون شک سوار این کشتی‌ها می‌شد و راندن و طرز کار آنها را می‌آموخت. او در جنوا کمی در مدرسه آموزش دیده بود که

مدت کوتاهی در آن روزها بوده است. زبان مردم آنجا زبان‌های مختلف و لهجه‌های مختلف ایتالیایی بود. وقتی او به خارج رفت به اسپانیایی سخن گفتن و نوشتن و خواندن را فرا گرفت. همچنین لاتین آموخت زیرا کتاب‌های جغرافیایی به زبان لاتین نگاشته شده است. هیچ گونه مدرکی از دوران جوانی او وجود ندارد اما زندگی بعدی او و آخر آن حساسیت برانگیز است. او شانس رفتن به دریا را بین ۱۹ تا ۲۰ سالگی پیدا کرد. در همین زمان رنه (Rene) حاکم جنوا فرمانی درباره مجازات بربرهایی که دزدان دریایی محسوب می‌شدند و با کشتی‌های بادبانی حرکت می‌کردند صادر کرد.

بعد از آن کلمب یک یا دو سفر به ایسلند کرد. به شیو (Chios) در دریای اژه رفت و همچنین سواحل مدیترانه را درنوردید. کشتی‌ای که او با آن سفر می‌کرد بشالا (Bechala) نام داشت. این کشتی یکی از کشتی‌های کاروان و محافظ کاروان بود که در خط جنوا تا انگلستان رفت و آمد می‌کردند.

در ۱۳ اوت ۱۴۷۶ کشتی محافظ مورد حمله ناوگان دشمن از لاتوی پرتقال قرار گرفت و کشتی او خسارت دید و تاب برداشت. او به دریا پرید و یک پاروی بلند به دست آورد. او جان خود را با این پارو حفظ کرد و به ساحل رسید. چند ماه بعد او در کشتی‌های پورتوگوئس (Portugues) بود که در ساحل ایرلند به گالوی (Galway) می‌روند. در فوریه سال ۱۴۷۷ این کشتی‌های کوچک بادی به ساحل ایسلند رسیدند. در بهار سال ۱۴۷۷ کریستوفر در لیسبون بود که شهر پر از زندگی و جوشش بود و در آنجا برادرش بارتولومه دارای دکانی برای فروش نقشه‌های دریایی و وسایل مربوط به آن بود.

اهالی پرتقال تازه آזור (Azore) را کشف کرده و کولونی تشکیل داده. همچنین در مادرا. همچنین تا سواحل افریقا رانده تا خط استوا (Egutor) رسیده بودند. آنها همچنین نوعی وسیله در کشتی پیدا کرده بودند که در کشتی‌های قرن ۱۵ به کار گرفته شده. این در واقع بادبانی بود که می‌توانست از حرکت تند باد جلوگیری کند و در عوض بادبان به کار رود. آنها تلاش می‌کردند که به سرزمین هند و چین برسند. بدین وسیله راه را کشف کردند تا اینکه طلا، جواهر، دارو و

ادویه به دست آورده و ثروتمند گردند. در این موقع که دریانوردان پرتغالی کوشش می کردند دور آفریقا را بگردند کریستف کلمب فکر می کرد که چگونه راه آسان تری را پیدا نماید، آن هم از طرف غرب. کلمب کوشش نمی کرد که بدانند زمین گرد است یا نه و او اغلب می گفت که مردم می دانند که زمین گرد است. او در فکر این بود که دریایی را پیدا کند که کوتاه ترین راه به هند باشد.

این منجر به سفر اول و کشف قاره شد که سفرنامه آن در برابر است.

سفر دوم کریستف کلمب در ۲۵ سپتامبر سال ۱۴۹۳ شروع شد، با ۱۷ کشتی و ۱۰۰۰ مرد که برای سکونت و تشکیل کولونی آماده شده بودند. «این ناوگان زیبا» به قول او در سوم نوامبر ۱۴۹۳ به قسمت غرب رسید که آن را ماریا گالانت (Mariagalant) نامید و پس از ۲۱ روز بدانجا رسیده بود. جزایر دومینک، گوادولوپ و آنتی گوا و نویس (Nevis) و سنت کریستوفر و سنکروا و پورتوریکو و جزایر دیگر را کشف کرد و گذشت. پس از سه هفته دریانوردی به کاپ هایتی رسید. تمام گروهی که کلمب باقی گذاشته بود قبل از کریسمس به دست سرخ پوستان کشته شده بودند. وقتی که او این خبر غمناک را شنید برگشت به جزیره هسپانیولا که اولین کولونی اروپایی در آن تشکیل شده بود. او برادرش دیگو را با کشتی نینا و دو یدک کش برای کشف قسمتی دیگر از جزیره کوبا اعزام کرد. عده ای از کولونی نشین ها به اسپانیا بازگشته و ادعا کردند که آنجا طلای کافی یافت نمی شود. اما پادشاه و ملکه سخن کلمب را باور داشته و مردان جدیدی را برای تشکیل کولونی فرستادند و به کلمب یک کشتی و دو کشتی یدکی دادند که سفر اکتشافی خود را ادامه دهد.

سومین سفر کلمب در سی ام ماه مه سال ۱۴۹۸ آغاز شد. او خلیج پریا (Paria) را کشف کرد و ۱۰۰۰ نفر اروپایی را در این مناطق ساکن گرداند. او در یادداشت های خود کلمه «دنای دیگر» را به کار برد. او در این سفر طلای بیشتری را به دست آورد. پادشاه اسپانیا ۱۵۰۰ نفر را برای سکونت اعزام داشت و فرمانداری به نام نیسکو پروباری را تعیین کرد. این فرماندار کلمب و دو برادرش را در زنجیر کرد و با کشتی به اسپانیا فرستاد. سفر چهارم کلمب در ۹ مه سال ۱۵۰۲ انجام گرفت.

او فرمانده ناوگان چهارتایی شامل کشتی‌های کاپی‌تانا، سانتی‌یاگو اوپاولوس و گالوویزکانا بود. او در این سفر پسر ۱۳ ساله‌اش فردیناند را نیز به همراه داشت. او بعدها شرح سفر و زندگی پدرش را نوشت و در این سفر بچه‌های ۱۲ تا ۱۸ سال نیز حدود یک‌سوم مردم این کشتی را تشکیل می‌دادند. او سواحل امریکای مرکزی را کشف کرد.

کوآتی (Coati): یکی از تیره‌های گوشت‌خواران شبیه راکون. پستاندار، متعلق به امریکا با پوزه متحرک و حرکت روی دوپا، دارای حلقه بزرگ در گردن.

کوبا: مجمع‌الجزایری با ۱۱۴,۵۰۰ کیلومتر مربع و حدود ۱۱ میلیون جمعیت و جزیره بزرگ آن Pines است. پایتخت آن هاوانا و گوانتامونا و ماتاناساس شهرهای بزرگ آن است. تا سال ۱۸۹۸ تحت تسلط اسپانیایی‌ها بود. در شورشی با کمک ایالت متحده مستقل شد و تحت تسلط امریکا قرار گرفت. سال ۱۹۵۹ فیدل کاسترو آنجا را مستقل کرد و تاکنون درگیر با امریکاست. محصولاتش شکر و توتون و سیگار معروف برگ هاوانا و قهوه و موز و آناناس است و مس و نیکل و منگنز و کروم دارد. اکنون وضع اقتصادی نابسامانی دارد و کلیه بومیان کوبا قتل‌عام شدند و کمبود کارگر موجب آمدن سیاهان شد. ۱۳/۵٪ مردم کوبا را سیاهان تشکیل می‌دهند. این جزیره اولین بار توسط کریستف کلمب کشف شد و مرکز تجارت اسپانیا گردید.

کورتز یا کورتز (Cortes): (۱۴۸۵-۱۵۴۷) سردار و بزرگترین فاتح اسپانیایی در ارض جدید. سال‌ها حکومت مکزیکی را داشت و هیئت‌های اکتشافی به نقاط مختلف فرستاد. او مונته زویا پادشاه آزتک را شکست داد. اگرچه در یک جنگ نزدیک بود از او شکست بخورد اما با مرگ سردار مکزیکی، کورتز فاتح شد. او لقب مارکی گرفت و در آخر عمر به اسپانیا برگشت و در نزدیک شهر سویل در گذشت. او مکزیکی را اسپانیای جدید لقب داد. مانیش فرزند نامشروع این هرناندز کورتز بوده است.

کویوه (Couvier): بارون ژرژ کویوه (۱۷۶۹-۱۸۳۲)، طبیعی دان و محقق و گیاه‌شناس فرانسوی.

گروئلند: (Grinland, Groenland): جزیره‌ای با ۲,۱۸۰,۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی حدود ۲ میلیون. از ایالات دانمارک و دومین جزیره بزرگ جهان پس از استرالیا است. مستور از یخ و برف و به احتمال زیاد مرکب از جزایر است که به ضخامت ۴۳۰۰ متر یخ آنها را پوشانیده و یکپارچه کرده است. محصولاتش میگو و ماهی و روغن ماهی و پرورش گوسفند در جنوب غربی و دارای معادن اورانیوم، مولیبدن و گریولیت است. فلئور مضاعف، سدیم و آلومینیوم منحصراً در اینجا یافت می‌شود. یونانیان آنجا را می‌شناختند. در سال ۱۰۰۰ میلادی اریکسون به آنجا رفت و به احتمال زیاد از آنجا به امریکا رفته است. در سال ۱۱۰۰ مسیحیت در آنجا رواج یافت و خرابه‌های کلیسای آن موجود است.

گینه: نام چندین سرزمین است. گینه فرانسه، گینه پرتقال، گینه اسپانیا، گینه جدید.

۱- گینه فرانسه در ۱۹۶۸ مستقل شد. با وسعت ۲۴۵,۸۷۴ کیلومتر مربع و چهار میلیون جمعیت در غرب افریقا ساحل اقیانوس اطلس واقع است. پایتخت آن کوناکری است. از شمال به گینه پرتقال و سنگال و از شرق به ساحل عاج می‌رسد. سکوتوره معروف رئیس‌جمهور آن بود. ۵۶٪ مردم آن مسلمان و ۳۶/۵٪ مسیحی هستند. دارای آب فراوان و منابع برق آبی زیاد است.

گینه اسپانیا: ۲۷۹۷۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۲۶۳,۰۰۰ جمعیت. کنار خلیج گینه و مرکز آن سانتا ایزابل (سنت ایزابل) است. محصولاتش کاکائو، روغن نخل و موز است.

گینه پرتقال یا گینه بی‌سائو: کنار اقیانوس اطلس و ۳۶,۱۲۵ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۵۵۳,۰۰۰ جمعیت. پایتخت آن بی‌سائو (Bissau). در ۱۹۷۴ مستقل شد و صادراتش مس و برنج و روغن نخل است.

مادرا و پورتوسانتو: این دو جزیره که جزایر مادرئیرا (Madeira) را تشکیل می‌دهد در شمال جزایر کاناری نزدیک مراکش قرار دارد و اکتشاف آن توسط هانری دریانورد در سال ۱۴۱۸ - ۱۴۲۰ انجام گرفت و شهر معروف آن وونشال اسا است. محصول انگور آن بسیار است (خمر مادرا معروف است).

مارکو پولو (Marko Polo): (۱۲۵۴؟ - ۱۳۲۴) فرزند نیکولو. پدرش و عمویش ماثو بین سال‌های ۱۲۵۳ - ۱۲۶۰ به قسطنطنیه برای تجارت رفتند و بروز جنگ مانع بازگشت آنها شد. در سال ۱۲۶۶ به کایفونک پایتخت قوییلای قآن رفتند و در سال ۱۲۶۹ به ونیز بازگشتند و در سال ۱۲۷۱ همراه با مارکوی کوچک که حدود ۱۲ سال یا کمتر داشت و دو مبلغ مذهبی به چین رفته و در ۱۲۷۵ به خان‌بالغ رسیدند (مبلغین از آنها جدا شدند) و ۱۷ سال در آنجا بودند و آن طور که مشخص شده است او مدت ۳ سال فرماندار شهر یانگ‌چو شده است و به مأموریت‌های مختلف از طرف قوییلای قآن رفته است و همراه عروسی که برای ارغون خان فرستاده شده بود بازگشتند و در ۱۲۹۵ به ونیز رسیدند. او در سال ۱۲۹۶ در جنگ با سپاهیان جنوا اسیر شد و ۲ سال در زندان بسر برد. در زندان شرح سفر خود را بیان می‌کرد و یکی از زندانیان برای او می‌نوشت. این کتاب که برخی اغراق‌ها را در بر دارد تا قرن ۱۹ تنها منبع برای کشیشان و مبلغان طمع‌کار مذهب مسیح بوده است. بحث‌های بسیار برانگیختند از جمله جعل آن و اینکه نویسنده آن دیگری بوده است و مارکو پولو این سخنان را از سخن دیگری شنیده است. آنچه می‌توان گفت این است که این کتاب مطالب درست و دقیقی را نیز در بر دارد مضاف بر دروغ‌ها که «جهان‌دیده بسیار گوید دروغ».

مانیوک (Maniok): از خانواده Manibot Esculenta. گیاه گرمسیری آمریکایی که ریشه آن پر از مواد نشاسته‌ای است. از غذاهای مصرفی مردم آمریکای جنوبی است و خشک شده و ریشه شده آن تاپیوکا است.

مصطکی: به یونانی آن را mastikhe می نامند. از خانواده سماقیان است. در اثر تیغ زدن یا شکاف در تنه صمغ سفیدی از آن خارج می شود که در اثر ماندن زرد و قهوه‌ای می شود. این ماده مصرف دارویی دارد و دو نوع است: رومی که سفید است و نبطی که سیاه است.

مکزیک: مکزیک، مکزیکو (Mexik، Mecsiko): ایالات متحده مکزیک، با وسعت ۱,۹۷۲,۵۴۷ کیلومتر مربع با جمعیتی حدود ۶۴,۵۰۰,۰۰۰ نفر. از شمال به ایالات متحده و از جنوب به امریکای مرکزی، از شرق خلیج مکزیک و از غرب به اقیانوس آرام محدود است. دارای ۲۹ ایالت و دو سرزمین و یک ناحیه فدرال است. پایتخت آن مکزیکو است. قسمت عمده آن کوهستانی است و اکثر جمعیت در فلات مرکزی هستند. محصولات کشاورزی آن ذرت، گندم، توتون، نیشکر و صمغ کاکائو و کائوچو است.

زبان رسمی مکزیک اسپانیایی است ۷۰٪ جمعیت مستیسوها و ۲۸٪ هندی تباران (سرخ پوستان) و ۱٪ سیاه پوستان و ۱٪ سفید پوستان هستند. مذهب ۹۵٪ مردم کاتولیک و ۲٪ پروتستان و بقیه مذاهب دیگر. قبل مکزیک مرکز تمدن مایا و آزتکومکستیک بوده است و این تمدن‌ها به وسیله آدم‌کشان اسپانیایی معدوم شده. اکنون آثاری از این تمدن عظیم به دست آمده است. نخستین اروپایی‌ها در سال‌های ۱۵۱۷-۱۵۱۸ توسط کوردووا و گریخانوا وارد مکزیک شدند و در ۱۵۱۹ توسط کورتز فتح شد و از سال ۱۵۳۵ تحت سلطه مندونا حکومت اسپانیایی‌ها در آن استقرار یافت. نظام مرکانتلیسم (نظامی که از سال‌های ۱۵۰۰ تا انقلاب صنعتی و آزادی تجارت ادامه داشت و نماینده آن در انگلیس الیزابت و کرامول و در فرانسه کلبر بودند و اعتقاد بر جمع‌آوری بیشتر شمش طلا داشته‌اند) و توسعه صادرات و ایجاد بازار و غارت کشورهای دیگر موجب غارت مردم و توسعه فقر شد و در سال ۱۸۱۰ مردم به رهبری ایدال‌گوایکوستیا شوریدند و بیانیه معروف گریتود دولورس (فریاد دردمندان) موجب تسریع شورش و استقلال مکزیک در ۱۸۲۱ شد. در سال ۱۸۳۶ به

تحریک ایالات متحده ایالت مکزیک علیه جمهوری مکزیک شورید و به ایالات متحده پیوست و این موجب اختلاف و بالاخره جنگ شد (۱۸۴۶-۱۸۴۸). شکست مکزیک موجب جدا شدن ایالات نیومکزیکو، آریزونا، کالیفرنیا، قسمتی از یوتا، نوادا، و قسمتی از کلرادو از مکزیک و پیوستن آن به ایالات متحده شد. در قبال ۱۵ میلیون دلار ایالات متحده با جنگی کوچک صاحب ایالاتی بزرگ شد و از سال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۱۱ دیاز دیکتاتور مکزیک شد. از سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۷ جنگ‌های داخلی زاپاتا، اوترنا و کارانا شدیداً انجام شد و در سال ۱۹۱۶ جنگ با ایالات متحده درگرفت و در سال ۱۹۱۷ قانون اساسی فعلی تصویب شد. مکزیک اکنون از کشورهای امریکای شمالی است و وابستگی اقتصادی شدید به ایالات متحده دارد. برای اطلاع بیشتر از هنر مکزیک و تمدن مایا و آزتک رجوع کنید به کتاب‌های تمدن امریکای پیش از کلمب و هنر مکزیک قبل از اشغال.

مورد (Murd): یا آس از خانواده تیره سوردیان به نام علمی *Myrtus Communis*. از بوته‌های مخصوص مدیترانه‌ای دارای گل‌های سفید یا قرمز و برگ‌های سبز تیره معطر. برگ‌های راکه بر سر قهرمانان می‌گذارند و به نام برگ زیتون نامیده می‌شود برگ مورد است.

مورها: کلمه‌ای فینیقی که به بربرها و ساکنین افریقای شمالی اطلاق شده است.

میکا (Mica): هیدروسیلیکات پتاسیوم و آلومینیوم که به صورت ورقه‌های نازک براق وجود دارد. معادن آن در برزیل و هند موجود است.

نیکاراگوا، نیکاراگوئه (Nikaragoa): جمهوری در امریکای مرکزی با وسعت ۱۴۰,۶۲۵ کیلومتر مربع و حدود ۲/۵ میلیون نفر جمعیت. نام آن از زبان قدیم سرخ‌پوستان است. توسط کریستف کلمب در ۱۵۰۲ کشف شد و در ۱۵۲۴ به

تصرف اسپانیا درآمد و فرماندار آن که ناندس دکوردوا بوده است شهرهایی ساخته از جمله گرانادا.

در سال ۱۸۳۸ مستقل شد و همواره گرفتار جنگ‌های داخلی است. دارای بزرگترین دریاچه امریکای مرکزی است و محصول موز و طلا و چوب دارد از همین جهت بسیار گرفتار است. پایتخت آن ماناگوا است.

هائیتی (Haiti): مثلث غربی جزیره هیسپانیا (اسپانیای کوچک) است. ۲۷,۷۵۰ کیلومتر مربع وسعت و پنج میلیون جمعیت دارد. پایتختش پورت دوپرنس، حاصلخیز، محصولاتش قهوه، کاکائو و پنبه است. ساکنین آن سیاه‌پوست هستند که پس از کشتار اسپانیایی‌ها، سیاه‌پوستان را جانشین سرخ‌پوستان کردند. در سال ۱۴۹۲ توسط کلمب کشف شد. مذهب آن کاتولیک رومی و زبان آن فرانسوی است. از ۱۶۹۷ تعلق به فرانسه پیدا کرد. در ۱۸۰۴ مستقل شد و در سال ۱۸۲۰ جمهوری و از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۴ تحت‌الحمایه امریکا. در سال ۱۹۴۶ یک رئیس‌جمهور به نام استیمه به حکومت رسید و در سال ۱۹۵۰ چون دست به اصلاحات زده بود تبعید شد و جانشین او ماکلوا مانند او بود. در سال ۱۹۵۶ برکنار شد و در سال ۱۹۵۷ دکتر دووالیه دیکتاتور شد و در سال ۱۹۷۱ پسر ۱۹ ساله او دیکتاتور شد. تمام این اعمال توسط ایالت متحده انجام گرفت.

هیسپانیولا: جزیره اسپانیایی و نام قبلی آن هائیتی است که کریستف کلمب بدان داده بود. رجوع کنید به هائیتی.

PUBLISHER'S NOTE

Ghasidehsara publisher has published different titles in the field of literature, history, psychology, philosophy, religion and politics with the co-operation of various consultants and skilful experts.

Due to current cultural conditions and the apparent desire of other cultures to become acquainted with the Iranian civilization and culture, and also the desire of other scientists to familiarize themselves with the various resources of this country, we are decided to seek for a way to communicate with our abroad readers. So we are cordially reaching out for your co-operation.

© *Ghasidehsara Press, 2002*

All Rights Reserved. For information, write:

Mail Box No. 15875-6354, Tehran, Iran

or send your e-mail:

ghasidehsara@hotmail.com

Published in Tehran, Iran, 2002

ISBN: 964-93769-43-7

Cover designed by Parviz Bayani

Prepared for printing by Ghasidehsara publication,

Typeset by Ghasidehsara typesetting - Zahra Moammadi

مسیر نخستین سفر کلمب در ۱۴۹۲



کشتی سانتاماریا در مقایسه با یک کشتی اقیانوس پیمای جدید سانتاماریا، نام کشتی فرماندهی که کلمب با آن به سفر پرداخت، فقط ۷۵ تا ۹۰ پا (۲۳ تا ۲۷ متر) طول داشت. این کشتی با ۳۰ خدمه عرض اقیانوس اطلس را ۳۶ روزه پیمود.

اصل نسخه سفر نامه کریستف کلمب به خط خود وی که شامل یادداشت‌های سفر نخست او است کم شده است. خوشبختانه یک نسخه رونویس از اصل به خط لاس کازاس باقی مانده است. (گو یا یکی از فرزندان کریستف کلمب اصل را برای رونویسی تحت اختیار لاس کازاس گذاشته است). متأسفانه لاس کازاس مطالب سفر نامه را خلاصه کرده است. سبک نگارش مربوط به اوایل قرن شانزدهم است. با این حال حوادث و وقایع ضمن سفر و انتظار خواننده برای رسیدن به هدف، کشش و جاذبه خاصی به سفر نامه می بخشد.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ISBN:964-7675-43-7